

بولتن كنگره

شماره ۲

بها ۸۰ ریال (۱/۵ دلار آمریکا، ۲ مارک آلمان فدرال)

بیانه‌های نظری پسرنامه مسما

ریشه های گجروی در پسرنامه سازمان برای پیبرد انقلاب پهنم

پلنوم وسیع فروردین ماه ۶۵، به استوانه تصویب سند های ارزیابی سیاست پسرنامه سازمان مادرفه سال های ۶۱ و ۶۲، به پشتوانه اندیشه های راهگشای نه در این سند، با فراهم آمدن است، همسرا با پلنوم های مهر ۵۸ و اسفند ۵۹، در برجسته ترین جایگاه تاریخ پس از انقلاب سازمان ما جای می گیرد. رنج چند سال آمون و اندیشه و نبرد فکری در سازمان ما، سرانجام از مجرای پلنوم وسیع فروردین ماه پسوی پاراوری و بسوی گستره رندگی علم سازمان راه گشود.

پلنوم ۶۵ نیز همچون پلنوم های ۵۸ و ۵۹ ناستی هایی داشته است، اما همانند آنند و پلنوم ستاورد مرکزی آن، دستاوردی بسیار بزرگ برای سازمان ما بوده است. در پلنوم ۵۸ دیدگاه پندارگرایانه ناظر بر مطلق سازی نقش مبارزه مسلحانه، در پلنوم اسفند ۵۹ دید بر سرستگیری و خط مشی جهانی جنبش دارگری و کمونیستی (مدون شده در اسناد جلسات مشاوره بین المللی احزاب کمونیست و پارگری در سال ۵۷، ۶۰ و ۶۱) و در پلنوم فروردین ماه ۶۵ سیاست اتحاد و اتحاد با جریان بنیادگرای پیرو "ولایت فقیه" در سال های پس از انقلاب و بازنگری علمی و دیاکتیکی به مسایل جنبش انقلابی، دستاورد های اصلی بود و اند.

ناستی های پلنوم فروردین ۶۵ در بررسی، و ارزیابی سیاست و برنامه، گذشته سازمان یکی راه یافتن تئور و ابهام در برخی از فرمول های اسناد مصوبه (بدلیل اختلاف نظریات متذوقین عمومی نظر) بوده است و دیگری

عدم تصویب نهایی سند ریشه یابی خصاها (سند ۵) - پلنوم پیش نویس ارائه شده هستند "راه عنوان مینا تا رسیدن کرد و به" کمیسیون بررسی خط مشی گذشته "وظیفه داده این سند را بر پایه نظرات ارائه شده از سوی شرکت

کنندگان در پلنوم و اغنا نعتیه مرکزی سازمان، بر نظر هیات سیاسی آماد دهند و هیات سیاسی موصوف شده این سند را در چارچوب مصیبات پلنوم فروردین منتشر سازد. در راستای انجام این تعهدات توسط کمیسیون "و هیات سیاسی سازمان، آغاز گردیدنه "سند ۵" نیازمندی بیشتری را آنچه پیش بینی میشد دارد. در واقع سند

ارائه شده به پلنوم از آنجانه پس از آن وین توسط مسئول کمیسیون دستنمایا ویدون تدقیق و تصویب در کمیسیون و هیات سیاسی به پلنوم ارائه شده بود، و از آنجانه در آن سند بدلیل نبود وقت تنها به عرض نویس مطالب اکتفا

شده بود نهایی توانست متفاح بحث و بررسی و نعتیه آغاز برای تدوین سند اصلی باشد، و همینطور نیز شد. چنین دگرگونی درست و مبتنی بر ضرورت های بود، چرا که بحث های "سند ۵" مینا با بخش اصلی بحث های

برنامه نویس گره می خورد و چنان اعمیت و ژرفایی می یافت که هرگونه بهر خورد شتابرد و سازمان نگرا نه برای سازمان ناسود مند بود. اکنون، در پی سپری شدن روند های ابحاث و بررسی می توانیم با اعمیتان و مسئولیت بیشتری

پیش نویس ها و ترزهای "سند ۵" را آماده کنیم. بیگمان ضرورت مضمور دارد به پیش نویس برای تکمیل و تدقیق نهایی نعتیه مرکزی پلنوم در کل سازمان به بحث گذاشته شود. بحث های مربوط به "سند ۵" بخشی

از مهمترین و جدی ترین بحث های درون تشکیلاتی ماست، و هر یک از آنها باید با مسئولیت تمام و با بهره گیری از نعتیه تجارب خود در این بحث ها شرکت کنند و بدوید تا سند هر چه غنر نزود فیه تری به تصویب رسد. در ارائه

این سند به تشکیلات نیز همین عهده دنبال می شود.

سندی نهایی ارائه می شود شامل توضیح نسبتا مفروم ریشه های گجروی "برنامه ۶۱" و نیز شامل ترهایی است که از این متن استخراج شده و برای تصویب در دستورات کمیسیون بررسی خط مشی گذشته "قرار گرفته است.

این ترعاد در متن با خط عمودی مشخص گردیده و به ترتیب شماره گذاری شده اند. رفقای می توانند برای سار د فیه ترزوی ترها، آنها را از متن اصلی استخراج کنند. زهم به توضیح است که این سند فصل دیگری در باره

خرد به پروازی و چگونگی برخورد ما با آن دارد که متعاقباتا تدقیق شده و ارائه میگردد.

من اصلی و برعکس استخراج شده این سند به "کمیسون" هیات سیاسی و کمیته مرکزی سازمان
از آنسده و نیزه‌ها برای بررسی و تصویب در دستور کار "کمیسون بررسی خط مشی گذشته" قرار گرفته است. اما
این سند و تزهای آن هنوز در "کمیسون" و هیات سیاسی سازمان بررسی و تصویب نشده است. از اینرو، بنا
مسئولیت تدوین کننده (مسئول کمیسون بررسی خط مشی گذشته) در اختیار تشکیلات قرار می‌گیرد.

پیشنهادات

برابر ریشه‌هایی بحزب و سیاست ویرانه سازمان برای پیشبرد انقلاب بهمن ضرورت دارد؟ در آغاز
بررسی درم است هر چند فشرده بدین پرسش مهم پاسخ داده شود. بنظر ما این ریشه‌هایی اساساً بدان دلیل
ضرورت می‌یابد عملاً برای تدوین سیاست ویرانه سازمان و برای اینکه همین امروز در آینده برای شرکت
در جبهه پیشرو انقلابی توانا تر کردیم نیازمند بهره‌گیری تجربه بیشتر آزمون‌ها و آموزش‌های گذشته هستیم.
آموزش‌ها را که گذشته یادمان است ساخت هر چه درست تر گذر است و شناخت گذشته بختر مهمی از شناخت هر حزب
جدی را تشکیل می‌دهد. شناخت گذشته ساختن نیست به در روند تبدیل حال به گذشته خود بخود بدست
آید. شناخت گذشته نیازمند بررسی علمی و هدفمند فعالیت گذشته است. این شناخت هنگامی علمی است که
تدوین گردد و در یک جمعیتی علمی تجسم یابد. پراهنمای عمل امروز قرار گیرد. حزبی که به بررسی اقتصادی و
جمعیتی تجارب فعالیت انقلابی خود نبرد ارد و از این فعالیت‌ها جمعیتی نداشته باشد، میتوان گفت
نه در زمینه تجربه اندوزی خود را از گذشته خویش محروم می‌سازد.

شک نیست که برای هر حزبی بررسی گذشته، آنجا که به بررسی شکست‌ها و خطاها می‌پردازد شوارتسبرو
اغلب آزاد می‌دهد. تحلیل شکست و تحلیل پیروزی، هنگامی که چنین تحلیل‌هایی در گرامر کم‌کارزار انجام
می‌گیرد، معمولاً در فضای روانی بسیار متفاوتی تدوین می‌یابد. فضای روانی پس از شکست پیروزه هنگامی که
آن شکست سنگین باشد گرایش به بی‌بسی‌بافی، ناسازگاری و تفرق طلبی دارد. فضای روانی پس
از پیروزی پیروزه هنگامی که آن پیروزی بزرگ باشد گرایش به خوش‌بینی، مثبت‌بافی، همسازگی و وحدت طلبی
دارد. بررسی علمی شکست‌ها و پیروزی‌های جنینق نیازمند فاصله گرفتن از این فضا سازی روانی و غلبه بر آنها
است. در بررسی علمی باید بتوانیم راجع شکست خویشها و در راجع پیروزی بدیهار با بینیم و واقعاً مسا و
علم ما بتواند بر احساس تعالی ما چیره گردد.

برای هر فرد بشرو برای هر نهاد بشری و از آن جمله (و شاید بیشتر از همه) برای یک حزب سیاسی بجمیع
بندی و افشای خطا و شکست خود دشوار و بسیار دشوار است. یک حزب سیاسی نه لزوماً در تبلیغ برای خود
است به آسانی می‌تواند افشای شکست و خطای خود را در تضاد با این تبلیغ و ضرورت نبیند. واقعیت این
است که چیزی که حزب عملاً انقلابی، جز حزبی که حزب توده و ما و متکی بر توده‌هاست، و بطور مشخص در روزگار
ما جز حزب کمونیست‌ها، حزب دیگری نیست که انتقاد از خود جز اصول بنیادی آن باشد. این تنها پیشاهنگ
نارگران و رهبران است که می‌تواند با روش تمام از خطا و شکست خود نزد توده‌ها سخن بگوید. آیا در شرایطی
نه دشمنان و رفیقان مارندانه پیراهن چرکین خویش را نشان می‌دهند، مصلحت نیست که ما پیراهن چرکین
مان را جیبی پنجم هم بپوشیم؟ بدون شک این پرسش همواره مطرح می‌شود و پاسخ‌های مشخص نیز همیشه
یخسان نیستند. اما پاسخ اصولی کمونیست‌ها یخسان است. ما جامه‌ای جدا از ما رهبران نداریم. شکست
و پیروزی ما شکست و پیروزی خود رهبران است. گذشته ما همچون امروز آیند ما از آن همین رهبران است
مانه می‌خواهیم و نه می‌توانیم جامه رهبران را از آنان پنهان کنیم. مانمی خواهیم و نه می‌توانیم گذشته‌های راه‌آزان
خود نارگران و رهبران است (و ما بر این حقیقت اصرار داریم) پنهان از چشم آنها بررسی کنیم و آنان را از
گذشته جنبش انقلابی خودشان بی‌اطلاع نگذاریم. قصد ما این نیست که از گذشته‌ها حزب ما در من بشیرد،
خیر ما می‌خواهیم حزب مردم‌دوست بگیرند. ما می‌خواهیم توده‌ها را آموزش بدهیم و بهتر کنیم، از این رو خود
نیز در جنبش‌ها باید آموزش بگیریم، شک نیست که دشمنان ما می‌توانند از افشای خطاهای ما علیه ما بهره
گیری کنند. آنها می‌توانند از انتقاد از خود صادقانه ما توده‌ها و وسیله‌ای برای بدبین کردن توده‌ها به

ما بسازند اما قطعاً این دشمنان پیش از هر چیز آگاهی نودها، ارتجیه اند و زی حزب ما ورنجبران کشور ما می ترسند و زیان می بینند. دشمن تنها هنگامی می تواند از انتقاد از خود ما بهره مند شود که ما نتوانیم این انتقاد از خود را در خدمت تعمیق و گسترش شناخت حزب و مردم قرار دهیم. برای حی کمونیست نه هراس از انتقاد علنی به خود، بلکه هراس از ناتوانی در رسیدن به این انتقاد از خود به شناخت نودها می تواند مطرح باشد. مسأله این است که آیا ما می توانیم مردم را آگاه کنیم یا دشمن می تواند آنها را خام کند. از این رو همه توجه ما باید بر آگاه کردن نودها و برآمادیت پختیدن به تجارب گذشته در سیاست و برنامه امروز متمرکز گردد. هنگامی که انتقاد از خود ما به یک سیاست و برنامه درست علمی بیانجامد و چنین برنامه ای راهنمای فعالیت انقلابی نودها قرار گیرد، و همچنین برنامه ای به جنگ آن دشمنان برویم، قطعاً می توانیم مطمئن باشیم که انتقاد از خود ما به بار نشسته و تلافی دشمن را در هم شکسته است. چنین است که ما برای حکم نین پای می فشریم که:

"ما احزاب انقلابی دهانشون نابود شده اند به این خاطر بود ما است در دام خود بینی افتاده
 قادر به درک مشاهده قدرت خود نگردیده و از بحث روی ضعف های شان هراس داشته اند. ما
 نابود نخواهیم شد زیرا از مباحثه روی ضعف غایمان هراس نداریم و از این رو راه غلبه بر آنها
 را خواهیم یافت"

در بررسی علل خطاهای سیاست و برنامه گذشته آشکار می گردد که این خطاها هم علل نظری داشته اند و هم از تحلیل های نادرست ما از حاکمیت جدید و برخی روندهای عمده سیاسی ناشی می شوند. تحلیل های ما اگر چه برنگر عوام و ملامت های مشخص مبتنی است اما نمی توان آنها را نتیجه ساده نگرشها شمرد. تحلیل و ارزیابی نادرست از شرایط، مشخص، هم نتیجه تئوری درست و هم نتیجه انطباق درست آن تئوری بر شرایط مشخص است. تحلیل نادرست می تواند حاصل انطباق نادرست یک تئوری درست بر شرایط مشخص باشد. از این رو باید نقش مستقل انطباق نادرست تئوری و یا تحلیل مشخص از شرایط مشخص را همواره در ارزیابی خطاهای سیاسی به حساب آوریم. تحلیل و ارزیابی نادرست از جریان رهبری خمینی و برخی ابعاد و تئوری های سیاسی پس از قتل نظری و تئوریک مهمترین علت پس کجراه رفتن سیاست ما بوده است.

در اسناد مذکور به پنجم و سیع فروردینما مشروحاً خطای تحلیلهای ما باز شده است، از این رو در این سند بخش جداگانه ای به نقش این تحلیلها اختصاص نمی دهیم، اما لازم است برخی ارزیابی ها و عوامل را که نقش انگیزنده های مستقیم در کشاندن سیاست سازمان بسوی حمایت از حکومت ایفا کردند مورد توجه قرار دهیم.

انگیزه های سیاسی گزینش "سیاست اتحاد و اتحاد با" خص امام" چه بوده است و کدام اقدامات جمهوری اسلامی سازمان ما را به حمایت از آن بر میانگذاخت؟ اسناد و مدارک سازمانی پر روشنی پاسخ این پرسشها را می دهند. مهمترین انگیزه های جلب کننده سازمان ما بسوی سیاست "اتحاد و اتحاد با حکومت عبارت بودند از:

- ۱- نبرد روحانیت به رهبری خمینی با شاه
- ۲- درگیری روحانیت به رهبری خمینی با امریکا
- ۳- کناکتر روحانیت به رهبری خمینی با لیبرالها
- ۴- جنگ روحانیت به رهبری خمینی با عراق
- ۵- مواعید روحانیت به رهبری خمینی در باره اصلاحات

سازمان ما بنا بر ماهیت انقلابی و رزمند خود و وفاداری عمیق به مردم مزحمتکتر، تنها هنگامی سمبست نزدیکی با "خص امام" را در پیش گرفت که با دریافت این جریان در سمت آماجهای مردم گام برمی دارد و به سمت اندازه در این باور باسفت می نرد به سفت و سخت کردن سیاست "اتحاد و اتحاد با" خص امام می پرداخت. بدینگونه، انگیزه های سازمان ما، انگیزه های انقلابی بودند و مردم دوستی و میهن پرستی نیز از اهداف همبستگی اش برای خدمت به عبدها و ترویج نودهای رنجبران سرچشمه می گرفتند. اما انگیزه

انقلابی مادرنوچه به ستیز و درگیری "خط امام" با شاه و امریکا و لیبرالها نه بیک شناخت علمی از فعالیت و سمت گیری این جریان، بلکه بدلیل بیجانیه نگری و خطاهای تئوریک و نظری مابین باور ساده دلانه در باره "ضد امپریالیستی و مردمی" بودن حکومت انجامید.

روحانیت به رهبری خمینی علیه شاه و "نظام شاهنشاهی" نبرد کرد و در این نبرد نیز "فاطح" بود. پس از سرنشوی رژیم شاه، روحانیت حاکم برای استقرار و تحکیم رژیم خود به مورد بی اعتمادی امریکا بود، با امریکا در سرگیریهای شدیدی پیدا کرد. روحانیت همچنین با لیبرالها نیز مخالف بود و نیز مواجیدی به مردم می داد که اگر واقعیت میداشتند به عمل در میامدند میتوانست برخی از خواستههای روزآنان را پاسخ گوید. اینها همه واقعیت بودند و نباید و نباید پندار. برخی سازمانهای سیاسی برای اثبات ارتجاعی بودن حکومت جدید خود - سرانه این واقعیتها را انکار می کردند. کوشش ما این بود که با وفاداری به واقعیت، حکومت جدید را بازشناسیم. ماه نیروی بزرگ توده های در سراسر کشور داشتیم در عمل حتی تا حد معینی ناچار میشدیم واقعیت های زمینی را مورد توجه قرار دهیم. اما ما در راستای پذیرش واقعی بودن درگیری "خط امام" با شاه و امریکا و لیبرالها - و غیره، حقیقت این درگیریها هدف و محتوای اصلی فعالیت "خط امام" را شناختیم و آنچه ان به حرکات بازی - گران جلوگیری خیره شدیم که گوین تراژدی را در عقب صحنه دیدیم. این تراژدی تنها زمانی دیده میشد که ما در رستن براندازیهای "خط امام" (براندازی شاه، براندازی نفوذ سیاسی امریکا، براندازی دولت لیبرالها و غیره ۰۰۰). "بازسازی" های او (بازسازی رژیم خلافت بجای سلطنت، بازسازی استبداد فئودالی سدهایی بجای دینتئوری بورژوازی، پی ریزی عظمت طلبی سوسیالیسم ضد کمونیست و ضد خارجی زیر شعار مرگ بر امریکا، وی ریزی حاکمیت انحصاری کاست روحانیون و تدارک سرکوب شده نیروهای ترمیخواه و انقلابی زیر شعار مرگ بر لیبرال) را می دیدیم. بدینگونه چنانچه اهدافی که ما را در سمت زدینی با "خط امام" سوق میدادند، با محتوای واقعی و آماجهایی نه آن اقدامات بطور بالفعل دنبال میکردند، شناخته میشدند نتیجه دیگری بدست می آمد.

۱- مورد روحانیت پیرو خمینی علیه رژیم شاه اساسا از موضع حفظ مناسبات کهنه اقتصادی، اجتماع - فرهنگی و به منظور استوار حاکمیت استبدادی کاست رومانی بود.

۲- درگیری روحانیت پیرو خمینی با امریکا در محدوده تلاش روحانیت برای استقرار رژیم بود که خود بطور استراتژیک بخشی از مهمترین آماجهای امپریالیسم، از آنجمله حفظ سرمایه داری، سرکوب هر چه شدیدی تشر کمونیستها و انقلابیون و دشمنی هر چه عمیقتر با کشورهای سوسیالیستی را، حتی در برخی عرصه ها موثرتر از رژیم شاه تا همین میگرد. درگیری روحانیت حاکم با امریکا در همین حال در چارچوب سیاست ارتجاعی اجنبی ستیزی بود که اصولا سمت اصلی آن متوجه کشورهای سوسیالیستی است.

۳- کشاکش روحانیت پیرو خمینی با لیبرالها، کشاکش آن با سرمایه داری و سرمایه داران متوسط نبود چرا که بخش مهمی از این روحانیت خود مدافع منافع خمین بخش از سرمایه داران بود و هست. این کشاکش اساسا متوجه بیرون راندن مخالفین "و دین فعیه" و مخالفین انحصار کامل قدرت در دست کاست روحانسی بود. مخالفین غیر بورژوازی "و دین فعیه" و در راس همه کمونیستها متعاقب نقشه ارتجاع حاکم میبایست در کسل جامعه "ضد" و "ناپود" می شدند.

۴- جنگ روحانیت به رهبری خمینی با رژیم عراق نیز، علیه تحریکات امریکا، جنگ این رژیم با امریکا و سایر یک جنگ ضد امپریالیستی نبود. این جنگ مطابق آرزوی امریکا و در نتیجه انگیزه های توسعه طلبانه و مداخله جویانه در رژیم ارتجاعی عراق و ایران آغاز شد و از سوی رژیم ایران با عذر فصد و ضد انقلابی گاهتی به عراق تداوم یافت.

۵- مواجید اصلاح طلبانه روحانیت حاکم اساسا در خدمت دولت سالاری و ارتش سالاری "ولایت فعیه" و در خدمت حفظ پایگاه توده های ارتجاع حاکم و منفرد نمودن پیشاهنگان انقلابی بوده است. برای جناحی از عیث حاکمان این مواجید کاملا واقعی بودند، اما همین جناح که نزدیکترین جریان به خمینی بود و هست پیش از همه اصلاحات را از زنده تنظیم "ولایت فعیه" میدانست.

روشن است که در میان روحانیون کسان مرفقی بود و هستند که آماجهای مردمی را دنبال کرده و سوا

استبداد سرکوب و پهلوی کنی لثام کشیده مخالفت کرده و می کنند. آیت الله علانانی را می توان سیمای برجسته این دسته از روحانیان شمرد. ما هنگام میانه اردو سالیته بر رهبری خمینی صحبت می کنیم و با همان جریان قشری و وابستگی را در نظر داریم بعد ها بنام "خط امام" و "خط مکتبی" از دیگران متفایز گردید و نیز وهای آن در اردو سه عایی چون "حزب جمهوری اسلامی"، "دسته های" "حریانه"، "سپاه پاسداران" و غیره متشکل گردیدند.

سازمان مادر جریان انقلاب بهمن و پاسرتنگونی رژیم شاه، ضمن اختیارات شهابی ارتجاعی روحانیت پیرو خمینی بد رستی بر عهدگی نبودن برای سرنگونی رژیم دیکتاتوری شاه تاکید داشت و استراتژی تاکتیک خود را بر این پایه تنظیم می کرد. در دوران پس از انقلاب، ارتجاع شخیر سفارت آمریکا و او جگیری آمریکا مستیزی رژیم، نظف هسای جدیدی در سیاست سازمان شکل گرفت همی رفت تا با باور یافتن به "مبارزه ضد امپریالیستی خط امام" و غنایه کردن آن به سیاست دیگری، مبدل گردید. طی سال ۵۹، بایک چرخش تند در مطمح شروع چنگ و پرخش دیگری در مطمح او جگیری تلاش ارتجاع فقهی برای بیرون راندن جریان بهر گیری بنی صدر از حکومت، سیاست جدید ما شکل نهایی خود را پیدا کرد. در جریان تکوین این سیاست ما پنج عامل شمرده شده در اردو و محور جمع بندی و مورد تاکید و حمایت قرار دادیم، محور "ضد امپریالیستی" و محور "مرد می" "خط امام" و درگیری حکومت با آمریکا و چنگ آن با عراق نمود ارتجاعی "مبارزه ضد امپریالیستی" بالفعل "خط امام" و نشان در روحانیت بسا لیبرالها و جریان بنی صدر و مواعید روحانیت در زمینه اصلاحات اقتصادی اجتماعی بودار "سنگیری مردمی" آن شناخته میشد. بر این پایه شعار ضد امپریالیستی ما با شعار ضد امپریالیستی حکومت انطباق یافت و در عمل عمیق شعار به شعار اساسی ما تبدیل شد. در تحلیل آن دو بین شعار ما علیه لیبرالها سمت یافت، شعار "مرکز بر ارتجاع" متفرد و شعار رنده باد آزادی و دموکراسی متروک شد.

ما با نتیجه بر "ضد امپریالیسم" و فرمیس "خط امام" و تحمیل باورهای خود در این باره، این جریان را "ضد امپریالیستی و مردمی" یعنی "ضد امپریالیست و دموکراتیک" ارزیابی کردیم. از همین رو باید به لحاظ نظری قبل از همه ریشه های خصاراد بر داشت ما از ضد امپریالیسم و فعالیت های ضد امپریالیستی خط امام، و در برداشت ما از دموکراسی و مواعید رژیمستی خط امام جستجو کنیم.

آنچه ما را در باره "ضد امپریالیسم و دموکراسی" خط امام را سخن ترمی کرد ارزیابی ما در باره ما سبب است خود به روز و این "خط امام" و نگرش ما در باره موقعیت تاریخی، طبقاتی و سیاسی خود به روز و این بود. از این رو و منتهی به مرحله فوق باید نگرش ما در باره خود به روز واری، که غیر غم آگاهی بود و گانگی سنگیری و مواضع آن، در عده پیکار ضد امپریالیستی برایش سنگیری بهانه ضد امپریالیستی در نظر می گرفتیم و بطور سنتی نسبت به آن دچار خوش بینی بودیم. بعد از بررسی گردید.

ضد امپریالیسم و فعالیت های ضد امپریالیستی "خط امام"

چگونگی نگرش سازمان ما به پیکار ضد امپریالیستی و ضد امپریالیسم "خط امام" از نخستین و مهمترین عامل عنای نظری گردیدن سازمان به سیاست و برنامه مبتنی بر پشتیبانی از جمهوری اسلامی بوده است. برخورد مطلق گرایانه با مبارزه ضد امپریالیستی تا حد تید پیل این مبارزه به تنها ملاک اساسی تمایز صف انقلاب و ضد انقلاب در کشور، ارزیابی ماهیت و سمت گیری "خط امام" با نتیجه بر ضدیت بدرگیری آن با امپریالیسم آمریکا و برخی همدستان آن، و تعیین مقابله با "توسعه عنای امپریالیسم علیه انقلاب و جمهوری اسلامی" (که مهمترین آن تجاوز امریکایی صدای "ارزیابی میس") بهانه ستیز گاه عده در پیکار ضد امپریالیستی و در تحکیم و پیشبرد انقلاب، عوامل و عناصری در پیوند زرف با یکدیگر بودند یکی از ضالوده های سیاست اتحاد و انتقاد "با" "خط امام" را فراخم آوردند.

برداشت مطلق گرایانه ما در پیکار ضد امپریالیستی و "ضد امپریالیسم" جمهوری اسلامی، در دو سازه پس از پیروزی قیام بهمن بر رژیم شاه اندک اندک و بریر تاثیر یک رشته رویدادهای مهم مانسند

اشغال سفارت آمریکا و تهاجم ارتش عراق به ایران نگین یافت. از فردای پیروزی پیام ما بود از یکسو در برابر تلاشهای امپریالیستها و ارتجاع مغلوب برای درهم شکستن انقلاب و از میان برداشتن دستاورد هکذا ملی و دموکراتیک آن می دیدیم - نه بگونه ای بخرنج با تلاشهای امپریالیسم و ارتجاع برای سرکشتن، یا تسلیم کردن خاکمیت جدید گره می خورد - و از سوی دیگر در برابر استبداد ارتجاع به قدرت رسیده برای استمرار رژیم ارتجاعی تشوگرانیک، سرسب نیروهای انقلابی و ترسناک، با بودی ناممل انقلاب در تاتلاق نقشه ها و مفاصل ضد انقلابی خود - نه آنهم بگونه ای بخرنج با سرکشتن، این ارتجاع با امپریالیسم آمریکا و ارتجاع مغلوب گره می خورد. افزون بر این، در هیات حاکمه، در کنار روحانیت حاکم یک جناح عده بورژوا - لیبرال قرار داشت و تدریجا کنشکتهای میان این دو جناح شدت می گرفت امپریالیسم و ارتجاع مغلوب در تلاش برای مهار رژیم بنیادگرا و پیش بردن نقشه های خود، در تشریب هیات حاکمه آنزمان بیشتر از همه به تلاشهای لیبرالها امید بسته بودند و به اینان روی موافق نشان میدادند. در مقابل روحانیت حاکم اساسا به منظور مستقر کردن خاکمیت استبدادی ناست ملایان هر روز بیشتر در کنار زدن دولت موقت و ستیز با لیبرالهای نافرمان جری میشد. روحانیت حاکم بشکل زیرکانه ای لاین تلاش خود را زیر همان شعار "مرگ بر آمریکا" فرار میداد تا توده ها را با خود همراه سازد و به تلاشهای خود ظاهری "انقلابی" و "مردمی" بدهد.

سارمان ما بنا به حصلت انقلابی و عینا مردم می خود عرکجانته تلاشهای امپریالیسم و ارتجاع برای درهم شکستن انقلاب در میان بود. فعلا نه پیش از همه به میدان می آمد، در همین حال، از فردای انقلاب می بایست این مسئله را پاسخی می گفتیم: حقه اصلی برای تثبیت دستاورد های خلق و پیشبرد انقلاب کدام است؟ آیا خطر عمده و شومته های امپریالیسم و ارتجاع مغلوب برای درهم شکستن انقلاب و جمهوری است، یا خطر عده و مداخله های جمهوری است؟ و امپریالیسم برای نابودی نیروهای انقلابی و دستاورد های انقلاب است؟

عند مد رنگ این مساله که طبر فرد رگبری شدید امپریالیسم آمریکا با رژیم جدید پسر عده و شومته های امپریالیسم برادر سرکوب انقلاب - بطور اخصار عریق تلاش برای سرکوب نیروهای انقلاب - توسط همین رژیم پیش می رود، و عد مد رنگ این نکته میچ چیره اند از استقرار استبداد فقهی بغایت ضد کمونیستی و عد انقلابی ده می رفت تا به تنه کارانه ترین نقشه های ارتجاعی جناح های امپریالیسم شبه جنبش انقلابی جامعه عمل ببوشاند - نمی توانست انقلاب را نابود کند، رژیم را برای در افتادن به گجراه فراهم ساخت. سرانجام سرعنه های گمابیش مستقیم امپریالیسم عینه دستاورد های انقلاب و رژیم جدید گاسین اصلی نبرد شدند و تلاشها و نقشه های ارتجاع، حاکم برای استقرار استبداد فزون و سطاتی و نابودی انقلاب و انقلاب بیون - که بسیار مؤثر تر از دیگر تلاشهای امپریالیسم عینه های آنرا عینی می ساخت در درجه دوم قرار گرفتند. در این روند در جاسمت اصلی مبارزه ها در درون حکمیت متوجه لیبرالها و در خارج از حکومت متوجه سطنه های مد اخه میانه امپریالیسم شدند. اما تا اواسط سال ۵۹ نبرد عینه ارتجاع حاکم، حتی بصورت تقابل شدید قهرآمیز در مناطق مرزی ندادیم.

تنگ شدن مفهوم ضد امپریالیسم، گرفتار شدن در ضد امپریالیسم خط امام

نگه بر باره ضد امپریالیستی به مناسبتی از سمتهای بنیادین و پایداری سرپینار انقلابی در مقیاس ملی و بین المللی، یکی از اصول پایداری استراتژی کمونیست ما از زمان پیدایش امپریالیسم ماسون است. بخش بزرگی از جنبه شوریک جنبش جهانی کمونیستی به توضیح پیگیر و پویای چگونگی و ویژگی های این نبرد در راستای ترقی و گسترش تاریخی آن اختصاص دارد. تئوری و تجربه جنبش جهانی کمونیستی و کارگری نشان می دهد که پیکار ضد امپریالیستی پیچیده پس از فروپاشی استعمار گهن را جایگزین شدن اشکال پیچیده سرو ارتشیک و مناسبات سنگراه امپریالیست ها با کشورهای ریر سلطه و وابسته در جهان گرونیسیهای کیهی یافته است. این دگرگونی ها گویای آنست که کامل و تسول بینار ضد امپریالیستی خلق های کشورهای ریر سلطه و وابسته رسمت هر چه در روی رشد ن این پیار و هم پیرندی ژر مند ه آن با پیار طلبانی را مرد مؤکراسی و رهایی اجتماعی بود ه است. اگر بهنگام سلطه استعمار و همه استعمار این پیدار ضد امپریالیستی عد تا در نبرد

مستقیم با حضور مستقیم امپریالیسم و با هدف ایجاد یا تکمیل دولت ملی جریان می یافت، امروزه در کشورهای زیر سلطه و وابسته این نبرد عمدتاً از طریق نبرد غیررسمی های وابسته پاسداری می نماید و ارتجاع داخلی یا هدف جایگزین کردن دولت های واقتصادی، انقلابی و خلقی پیش می رود، در حدود بنیادی ترین وظیفه ضد امپریالیستی شان براندازی پایگاه های اقتصادی - اجتماعی امپریالیسم، یعنی ایجاد تحولات بنیادین اقتصادی - اجتماعی بسود عبهارگرونده های رنجبر است. در دوران مبارزه در کشورهای زیر سلطه و وابسته، تنها آن جنبشی می تواند یک جنبش ضد امپریالیستی را معنی برای پایتخت دادن به سلطه و نفوذ امپریالیسم باشد که دارای مضمون اجتماعی باشد، یعنی انقلابی باشد، یعنی خوانان تحولات بنیادین اقتصادی اجتماعی بسود نوده ها و علیه بهره کشان باشد. از همین رو، ضد امپریالیسم بورژوازی (بهر شکل)، اگر کسی نتواند با نفع و حوچید باشد رستی سال ها بعد و ام آورد، اما از آنجا که بر تعویق روند بورژوازی محلی مکی است، به موارد شان با امپریالیسم بمنصرتامین منابع بورژوازی محلی سازنده های همپیوندی با امپریالیسم را پی می ریزد. بنا بر این در پیوسته گسترده مبارزه ضد امپریالیستی (سه حتی می تواند نیروهای بلحاظ عبادی و مادی مرتجع چون سیاد گرایان را در برگیرد)، پیگیری و سازماندهی عرجبشی به از آماج های اجتماعی آن سنجیده می شود.

مساله اساسی دیگر این است که واقعی، انقلابی و مردمی بودن مضمون اجتماعی برنامه یا شعارهای یک جریان یا جنبش، قبل از همه در محتوای سیاسی برنامه و شعارهای آن جریان و جنبش تجلی می یابد. مساله مرکزی این است که ایجاد کدام قدرت سیاسی، ایجاد کدام اتحاد سیاسی و ایجاد کدام شرایط سیاسی برای تحقق آن مضمون اقتصادی - اجتماعی پیشنهاد می شود یا در دستور قرار می گیرد. مساله مرکزی بازمی گردد به همان اندیشه لنین درباره مرکزی بودن مساله قدرت سیاسی. آن نیروهای غیرنارگری که پیوارضد امپریالیستی را با آماج های اقتصادی - اجتماعی همراهی کنند، تنها هنگامی می توانند نیروی ضد امپریالیست برانداخته سلطه امپریالیسم و انجام دهند تحولات اقتصادی - اجتماعی با هدف بسازی انقلابی و مردمی سمرد شوند، نه با نمایندگانی سیاسی مردم، با سازمانهای انقلابی و خلقی، با سازمان های نیروی بر د یثیرریخ های انقلابی و همپاری و همراهی کنند، اما آن فعالیت است که بی این سازمان ها رانامین نمایند، و نگوشند نه سازمانی مستقل طبقه مارگرونده های رنجبر را جلب گیرند.

جریان می خواهد ضمن برقراری استبداد و دیکتاتوری و سرکوب نمایندگان سیاسی طبقه نارگرونده های رنجبره "اصلاحات اقتصادی - اجتماعی" دست بزند و "مبارزه ضد امپریالیستی" را "پیش" ببرد، اگر چه معنی آن سال ها نیز با امپریالیسم رگربا شد و اصلاحاتی نیز انجام دهد، اما سیر وی است مرتجع که به موازات اقدامات فوق شالود سیاسی شکست مبارزه ضد امپریالیستی و مردم را فراهم می کند. همانگونه که ضد امپریالیسم بورژوازی با ایجاد و حتی گسترش شالود های همپیوندی با امپریالیسم همراه می شود، ضد امپریالیسم جریان های خرد بورژوازی را نیز انجامه با استقرار استبداد و دیکتاتوری و سرکوب نمایندگان سیاسی کارگران و رنجبران همراه می شود. پیک می گرد و با نگوین روند همپستگی و وابستگی به امپریالیسم همراه می شود. در این مسیر انجام دشمنی ناخودآگاه با امپریالیسم به دست کامل با آن میدل می گسرد. بدینگونه، سلاک اساسی ما برای سنجش واقعیت، پیگیری و زرفای مریکا ر ضد امپریالیستی - دموکراتیک در کشورهای رشد یابنده این است که جنبش پیکاری تا چه اندازه در خدمت استقرار یک حکومت ملی، دموکراتیک و خلقی است، و تا چه اندازه به مبارزه واقعی توده های مردم می نمایندگان سیاسی این توده ها متکی است. چونگی موقعیت طبقه کارگر رنجبش ضد امپریالیستی - دموکراتیک و هم و نغش آن در رهبری این جنبش در هر حال مهمترین شاخص برای ارزیابی توانایی های جنبش برای انجام وظایف ضد امپریالیستی - دموکراتیک است.

سازمان ما از همان آغاز نیانگداری آن به بسیاری از مسائل فوق، بویژه به وابستگی ارگانیک اقتصاد کشورهای زیر سلطه و وابسته به امپریالیسم و بر این پایه درونی شدن فرایند پیوارضد امپریالیستی و همپیوندی آن با پیکار طبقه کارگر در این کشورها آگاهی داشت. با اینهمه در رنجبرد با "حفظ امام" و در برنامه ۱۶ از این

اندیشه‌ها عدول کرد بی‌وجه تنگ کردن علی مفهوم ضد امپریالیسم زیر تاثیر ضد امپریالیسم "خط امام" پرداختیم بسیار روشن است نه تا سرنگونی رژیم شاه. مبارزه ضد امپریالیستی مردم ماد رستیزگاه عهد آن مبارزه برای در هم شکستن دیکتاتوری وابسته شاه به منافع استکبار کوبیده گشتان داخلی و پاسداری منافع امپریالیسم بود. آن زمان هیچ مبارزه ضد امپریالیستی واقعی نمی‌توانست ستیزگاه عهد های جز نبرد علیه رژیم دیکتاتوری داشته باشد. با سرنگونی رژیم شاه بدست خود هفتاد انقلاب به اوج قدرت خود دست یافت، اما همزمان با آن، با انتقال قدرت بدست خمینی انقلاب شکست خورد (بعورد غیرتر: انطباق به بر رژیم شاه پیروز شد بود، با انتقال قدرت بدست خمینی پیشروی آن با شکست قطعی روبرو شد). ارتجاع سیاه عهد رجای ارتجاع سفید نیست زیرا که از همان آغاز دوشید تا برچشم مبارزه ضد امپریالیستی مردم را با هدف بهره‌گیری از همه نیروی آنها برای استقرار حکومت خود (که البته حکومتی مطلوب امپریالیسم نبود) به جنگ بگردد. محتوای اصلی مبارزه ضد امپریالیستی روحانیت برهمنگشایی، برای بی‌رژیم ولایت فقیه، یعنی ولایت کاست روحانی بود که در همین حال منافکارانستی را تأمین می‌کرد و مسایلت و ایستادگی‌ها را به حاشیه نشینان نظام سرمایه داری می‌رهمخوانی داشت. این "مبارزه ضد امپریالیستی" با ضروریات مبارزه ضد امپریالیستی مردم ایران نه قابل از غرچیرا استقرار حاکمیتی ملی، نه مؤثراتیک، نه انقلابی و نه تسکی برآزاد آنها را ایجاد می‌کرد، به اعتبار مستگیری آن متفاوت بود. این تفاوت و تضاد آنجا نبود نه رژیم جدید بنسب مستشاران نظامی آمریکا را بیرون می‌راند و یا موارد ادوار فسخ می‌بود. (پسین اقداماتی یا خواست مردم انطباق داشت)، تفاوت و تضاد در آنجا بود که "خط امام" این اقدامات و شعارهای ضد امپریالیستی را برای استقرار استبداد ترونی و سطلانی، نه خود در عمل خاندان امپریالیسم و ارتجاع جهانی است بنا گرفت، در حالیکه مردم مبرای تدایم و فرارویاندن مبارزه ضد امپریالیستی نیازمند استقرار حاکمیتی در مداخله و خلقی بودند و برای استقرار چنین حاکمیتی و پیشبرد پیشار آزاد بخوانند، ضد امپریالیستی و عدالت پزرها نه خود به گمان آن، راهی جز ضدیت و تیرد با مستبدین جدید نداشتند. همین امروز هم می‌توان نمونه‌های متناسبی را نشان داد. امروز می‌بینیم که مردم می‌خواهند سرنگونی رژیم و تأمین صلح و آزادی و دیمیزاسی و عدالت اجتماعی هستند. شاه پرستان می‌خواهند سرنگونی رژیم و تقول خود "تأمین صلح و آزادی" هستند. اما شباغت این شعارها، و هفتی شباغت برخی فعالیت‌های عملی مردم و این نیروها علیه رژیم، نافی تضاد ژرف و آشتی ناپذیری نیست نه مبارزه مردم را از تلاشهای ارتجاع مطلوب جدا می‌شند.

سازمان ماکه در آغاز به تفاوت پیکار ضد امپریالیستی مردم با "ضد امپریالیسم" "خط امام" بد رستسی توجه داشت، از اواسط سال ۵۸ و در اسان "تسخیر سفارت" "تدریجاً دست یشان بیسی ایستادن دو پدید آمدند هر دو در مقابل با توطئه‌های امپریالیسم "پیشرفت" می‌توان به سرفشارده این مستگیری را چنین جمع بندی کرد:

- ۱) عملکرد بین پیکار ضد امپریالیستی مردم با ضد امپریالیسم "خط امام"
- ۲) عدم پنداری مقابل با توطئه‌های مستگیری قانونی کردن مبارزه علیه استقرار رژیم خاندان امپریالیسم
- ۳) در مقابل قرارداد اشعارهای "مرگ بر ارتجاع" و "مرگ بر امپریالیسم آمریکا" و نفی اولی با تئیه بردی
- ۴) در مقابل حمایت از "خط امام"، بر پایه عهد هژدن مقابل با توطئه‌های این جریان با "توطئه‌های امپریالیسم علیه انقلاب و جمهوری اسلامی"

در راستای رویداد های تسخیر سفارت، جنگ و قتل بنی صدر، وزیر تاثیر بسیار سنگین این رویدادها؛ مستگیری های قوی تکوین یافتند. در مرحله پایانی این روند مقابل با توطئه‌های "خط امام" با امپریالیسم آمریکا همه چشم انداز تحلیل غای ما را پیشاند و به عامل تعیین کننده مجموع سیاست های مابدل شده بدینگونه در عمل محتوای مبارزه ضد امپریالیستی در ضد و وظایف استقلال طلبانه مقابل با توطئه‌های مستقیم و تقریباً مستقیم امپریالیسم ضد و ماند. اینکه نندید مفهوم "امپریالیسم" که خصوصاً با آغاز جنگ به اوج خود رسید، در ایجاد سراب پیشروی سازمان و دیلوگیری ارگرنی بیسیادت در مقابل حاکمیت بسیار مؤثر واقع شد. ضد امپریالیسم "خط امام" نه عدد فمق اسرار "وایت فقیه" بود. "ضد امپریالیسم" ای نه عمیقاً با ترمیم سبیری، اجنبی سبیری و سوری سبیری در آمیخته بود و حاملین آن بیشتر ار همه جنبشها.

گمونیستی و ناکروری و کشورهای سوسیالیستی را دشمن می‌دانستند، پیری بیشتر از "ضد امپریالیسم" سطحی و لذت‌رایی یک نیروی مافوق‌مرجع نبود. مابله با توجه‌های تجارانه و مداخله‌جویانه امپریالیسم و نبرد برای لغو امتیازات امپریالیست‌ها بسیار ضروری و مبرم بود، اما دانه‌ن اصل، نبرد ضد امپریالیستی، همان دانه‌ن نبرد برای نجات انقلاب، یعنی نبرد برای جلوگیری از استقرار رژیم ولایت فقیه و تاسیس نادر استقامت در راستای استقرار یک رژیم مودراتیک و خلقی بود.

مطلق شدن پیکار ضد امپریالیستی

بعبارات تنگ شدن علی‌محتوای پیکار ضد امپریالیستی در سیاست ما، زیرتاثیر نگرش‌های بازمانده از دوران کودکی سازمان که همواره با دگماتیسم و خشک‌اندیشی همراه بودند، و در نتیجه برداشت نادرست از آموزنی‌های درست اسناد برنامه‌های جنبش جهانی کمونیستی در باره پیکار ضد امپریالیستی، نگرش‌های مطلق‌گرایانه نسبت به پیکار ضد امپریالیستی و ضد امپریالیسم "خط امام" تدوین یافت و تنویر نشده، که علیرغم بارها و بارها بیگانگی این نگرش با اندیشه‌های پذیرفته‌شده ارسوی جنبش جهانی کمونیستی، میتوان از آن بعنوان یک بدعت غیرعلمی و مغایر با تحلیل‌های "اسناد جلسات مشاوره ۰۰۰" نام برد. عناصر عدده این نگرش عبارت بودند از: ۱- گرایش به پیشان‌بینه، روند‌های ملی و بین‌المللی پیکار ضد امپریالیستی ۲- مطلق کردن مبارزه ضد امپریالیستی به عنوان "تنها ملاک اساسی" صرف آرای انقلاب و ضد انقلاب در کشور.

شکل‌گیری این نگرش عمیقاً در رابطه با یک رشته رویداد‌های مهم حد فاصل تسخیر سفارت تا آغاز جنگ بوده است. بطور عینی این نگرش در راستای تلاش ما برای توضیح ضد امپریالیسم "خط امام" (نه مورد حمایت بود‌های بود) و تعیین موضع سازمان در قبال روند‌های عدده سیاسی در کشور شکل گرفت. آن‌زمان صورت مساله چنین بود که "خط امام" با امپریالیسم امرینا و لیبرال‌ها درگیر بود و توده‌های میلیونی نیز "گوش به فرمان امام" داشتند. ما نیز می‌خواستیم هر چه ما طعنه‌ها علیه امپریالیسم پیکار کنیم و هر چه و سیاحت‌ها توده‌ها پیوند یابیم، در همین حال ما اقدامات سرگویگرانه رژیم را می‌دیدیم و می‌دانستیم رژیم استبدادی خمینی گام به گام تثبیت می‌شود و می‌خواستیم با این روند غامض ما بمانیم (تا سال ۹۰ پیش از مرگ نبرود دیگری می‌کردیم). ما در جستجوی راه‌حلی بودیم که هم‌اکنون آماج‌های تحقق بخشد. اما در هر گام با تناقضاتی جدی و حتی خونبار روبرو می‌شدیم. تقابل با استقرار رژیم خمینی در آن شرایط ما را با فشار توده‌های رژیم روبرو می‌ساخت و دانه‌ن میان توده‌های توهم‌زده را سخت می‌کرد. افزون بر این شرکت سازمان در گسترش پیکار ضد امپریالیستی در شرایط عدده شدن ما بمانیم استقامت استبداد ناشناخته بود و سازمان سخت در هر بار با این عرصه پیکار رنژد و شود و علیرغم نیات خود از خدمت انقلابی به نده‌ها در این عرصه با مانده و تاسی نزدیکی با جناح پیروزمی اپوزیسیون رانده شود. از سوی دیگر همراه و همسوس شدن با "خط امام" و عدم ما بمانیم در جه اول با خود رژیم (که انحراف از سیاست درست بود) نه تنها متحدین واقعی و توده‌های عرقدار سازمان و مخالف رژیم و انقلاب پیروزمی انقلابی را از ما جدا می‌کرد بلکه هیچ چشم‌اندازی برای آینده فعالیت سازمان و عواقب آن انقلاب نمی‌گشود. چسه می‌بایست می‌کردیم؟ ما پس از یک شنای خسه‌کننده در اوضاع این مسائل در رجحان تسنیم جریان تندی شدیم نه‌بمان از چشم‌پاسوی پرنگاه می‌رفت. در این روند رویداد تسخیر سفارت و موضع‌گیری‌های ما در قبال آن نقطه عطف آغازین بود و جنگ نقطه اوج.

تسخیر سفارت و موج ضد امپریالیستی پس از آن در سه جهت بر روند گویین نگرش و سیاست سازمان تاثیر فوری گذاشت، ۱- در جهت تثبیت سیاست پشتیبانی از "اقدامات ضد امپریالیستی خط امام" و تضعیف سیاست ما بمانیم با استقرار رژیم تئوکراتیک ۲- در جهت گسترش با بره واقعی بودن مبارزه ضد امپریالیستی "خط امام" و تلاش برای تنویر نده‌ها در این مبارزه و توضیح مبانی عبعاتی و سیاسی آن. ۳- در جهت آلوده شدن روند تنامل فکری سازمان به یک رشته سببه‌های بی پایه در باره پیکار ضد امپریالیستی و برخی دیگر از مسائل انقلاب.

سازمان ماطلی مطلب مهم "جرامرکز جاسوسی امریکا تسخیر شد" ... "برای نخستین بار بطور جدی به توضیح پایه‌های طبقاتی و سیاسی ضد امپریالیسم "خط امام" میپردازد. در این مقاله گفته میشود:

"جریان و فایح کسوفی نشان داده است که در مجموع وجه ارتجاعی و سد دموراتیک یک بخش از فشریون دربر خرد با منافع واقعی خرد هیوزواری آهسته آهسته سائیده شده، امکان و مرفوع واقعی خود را با باز خواهد یافت. اکنون شاهد حرکتی هستیم که طی آن یک بخش از فشریون مجبور شده اند آرمانخواهی و اسپرگرایانه خرد را باروند عینی مبارزه طبقاتی خرد هیوزواری که حامل گرایشهای نواماترقی خواهانه و اسپرگرایانه است در پیامیزند."

بر پایه‌های همین تحلیل در "فصلنامه راهپیمایی ضد امپریالیستی" چهارم آذرماه ۸۰ "اقدامات ضد امپریالیستی روحانیت مبارز در راس آن آیت الله خمینی" اعلام میگردد. در این فصلنامه سازمان صریحا اعلام میکنند "تمام تلاشهای مرتجعانه "روحانیت حاکم را در هر زمینه‌ای که باشد" در جهت منافع امپریالیسم و سرمایه‌داری وابسته "می شمارد و عین تلاشهای مرتجعانه شدید احمقه میکند. پشتیبانی از "اقدامات ضد امپریالیستی روحانیت" تا اواسط سال ۵۹ نتوانست به مبتنی شدن سیاست ما بر پشتیبانی از حکومت بیانجامد. و این مدت عنصر تعیین کننده همچنان تقابل عملی سازمان با ارتجاع حاکم بود. برای توضیح این پشتیبانی علاوه بر ریشه‌هایی طبقاتی ضد امپریالیسم "خط امام" همانطور که گفته شد یک رشته شبه‌تئوری تد ربحا پیدا شدند. از آنجمله یکی از اهداف این تحلیلها و تئوریهها، اثبات درستی پشتیبانی از "اقدامات ضد امپریالیستی خط امام" به نیروی عینی بود که مخالف این پشتیبانی بودند و برای آن دلیل میخواستند، این تحلیلها و تئوریهها از همان آغاز نتیجه‌گرانه‌ای بخود گرفتند و فرفته‌اند و بدجانبه‌تر شدند. در این زمینه یکی از نخستین آثار - که در واقع بنفیه تحلیل تئوریک ماتحت عنوان "حول شعار مرگ بر امپریالیسم..." بود - بانام "نظری برصف‌آزایی نهای جهانی دوستان و دشمنان ضد امپریالیستی دموکراتیک خلقهای ایران" در شماره ۲۸ (۲۸ آذرماه ۵۸) درج شد. این مقاله ضمن برشمردن اتحاد شهری، کوبا ویتنام، کره شمالی و یمن جنوبی و چند کشور و جنبش انقلابی یا مترقی دیگر بعنوان نیروهایی که از مبارزات ضد امپریالیستی مردم ایران و تسخیر سفارت حمایت کردند، و نیز توضیح اقدامات کشورهای امپریالیستی و ارتجاعی عینا این اقدامات نتیجه‌گیرنده که:

"آن دسته از رفقای که مبارزه با "ارتجاع حاکم" را مبارزه با روحانیت را وظیفه عدد کمونیستها می‌پندارند، صیبتا موشند از همه سهضت نهای رساتیبختر خلقها و تمام بلوک‌بندیهای جنبش جهانی کمونیستی و کارگری بعادت پشتیبانی شان از آنچه که اواد دشمن عدد میداند منحصا انتقاد کنند. دوستانی که مبارزه با ارتجاع را عدد می‌شمارند نه تنها در روبرو جنبش خلقی هرگز متحدی برای خود نخواهند یافت بلکه در سطح جهانی بهمان انزوایی کشاند میشوند که در سطح جنبش بلوک تاریخی طبقاتی خلق بعآن مبتلا هستند."

در این نوشته و لا مبارزه با ارتجاع حاکم در مقابل مبارزه با امپریالیسم قرار میگیرد، تا نیاموضیح گیری کشورهای سوسیالیستی و ترفیخواه غنیه تهدیدهای مداخله جویانه امپریالیسم امریکا بعنوان پشتیبانی آنها از رژیم موجود تلقی میشود، ثالثا و مهمتر از همه موضع گیری بین‌المللی در مقابل درگیری های امپریالیسم امریکا و جمهوری اسلامی را بحرصه مبارزه سیاسی و طبقاتی در مقیاس ملی تعمیم میدهد و آنرا همچون یک الگو برای صف‌آزایی داخلی مطرح میکنند. نتیجیک از این اندیشه‌ها که تد ربحا بسط یافتند درست نبود. نبود با ارتجاع حاکم، اگر شکل انقلابی و نه هیوزواری پیغمیرت مؤنترترین شکل مبارزه ضد امپریالیستی پسود. پشتیبانی کشورهای سوسیالیستی و انقلابی (نه دلتهایی چون لیبی) از مبارزات ضد امپریالیستی مردم ایران و اعتراض آنها به تهدیدهای مداخله جویانه امپریالیسم، مطلقا نمیتوانست بمعنی پشتیبانی آنها از رژیم و دلت فقیه قلمداد شود و سرگرتین نبود. کشورهای سوسیالیستی در هرندجا و بهر اندازه که یک دولت مشخص آماج فشار و تهدید و توسطه امپریالیسم قرارگیرد، مستقل از اینکه آن دولت انقلابی باشد یا ارتجاعی،

ان
م
دل
ان
نی
لاب
م
سی
نی
باط
ح
ادر
ین
بات
اما
چه
ت
د
:
ل
سا
ن
از
اد
ت
چ
ن
ر
ه
ل
م
ل

توجیه کردن و مطلق نمودن سیاست پشتیبانی از جمهوری اسلامی، چنین است اندیشه‌هایی که این مطلب رسالت جمع‌بندی و تثبیت آنها را بر عهده گرفته بود.

در زمینه برخی یکسان سازیهای روند‌های ملی و بین‌المللی، اندیشه‌ای که در تاریخ ۲۸ اکتبر یافت در این مقاله زرفشر می‌آید و حتی پایه اقتصادی پیدا می‌شود. مقاله صف‌آرایی جهانی را بعنوان الگوی صف‌آرایی داخلی نیروهای سیاسی پیش‌میکند و می‌گوید تنها شعار مرگ برای ما نیست است که می‌تواند محور وحدت همه نیروهای ترقی‌خواه قرار گیرد و چه در مبنای ملی و چه در عرصه بین‌المللی مرز عمومی انقلاب و ضد انقلاب را مشخص سازد. علاوه بر این باید برای بانه‌ها بانه‌ها:

"امپریالیسم پدید می‌آید، سیاست جهانی و سلطه سرمایه‌مالی مرزهای ملی را در نوردیده است" نتیجه می‌گیرند: "هر نوع تفکیک مکانیکی در قلمرو جغرافیایی سرمایه ۰۰۰ هیچ چیز نیست جز قلب آشکارا تعصبات ۰۰۰ روشن است که اگر نتوانیم در عین تکیه بر وابستگی اقتصادی کشور به امپریالیسم در این قلمرو هیچ نوع تفکیکی انجام ندهیم آنگاه نخواهیم توانست بین پیکار ضد امپریالیستی و پیکار ضد سرمایه‌داری، بین پیکار ملی و پیکار بین‌المللی علیه امپریالیسم تفکیکی مائل شویم. تفکیک شرایط در قلمرو سرمایه‌داری دارد و دارای پایه عینی می‌باشد."

در زمینه گتاسازی شعار جنبش انقلابی و شالوده اتحاد خلق، اندیشه‌ای که مطرح شده به پایه علمی دارد و نه در هیچیک از اسناد معتبر جنبش کمونیستی چنین اندیشه‌ای می‌توان یافت. شک نیست که نبرد علیه امپریالیسم شالوده‌استوار همبستگی نیروهای انقلابی و ترقی‌خواه جهان است. اما نه در مقیاس بین‌المللی "مرگ برای ما نیست" تنها مبنای اتحاد است، و نه در مقیاس ملی می‌توان ضد امپریالیسم را یگانگی اساسی اتحاد شعرد. در مقیاس جهانی فراگیرترین اتحاد و همکاری زیر شعار صلح انجام می‌گیرد. بیگانگان دفاع از صلح فی‌نفسه جنبه ضد امپریالیستی دارد، اما نمی‌توان گفت که زندگی با صلح مساویست با مرگ برای ما نیست. ما خود نیز عرکز چنین حکمی نداریم.

در مقیاس جهانی همچنین انترناسیونالیسم پرولتری و انترناسیونالیسم سوسیالیستی به مثابه برترین اتحاد. های انقلابی که شالوده دیگر اتحاد‌های ترقی‌خواهانه را عملاً تسخیل می‌دهند، اتحاد‌هایی هستند بسیار زرفتر از اتحاد حول شعار مرگ برای ما نیست. این اتحاد‌ها حول شعار مرگ بر سرمایه‌داری، زندگی با صلح و سوسیالیسم و کمونیسم شکل گرفته‌اند. ضد امپریالیسم یکی از خواص این اتحاد‌هاست ولی تعیین کننده ماهیت آنها نیست. مضمون اصلی انترناسیونالیسم پرولتری همبستگی جهت براندازی سرمایه‌داری و استقرار سوسیالیسم و مضمون اصلی انترناسیونالیسم سوسیالیستی که بخشی از آن است همبستگی جهت تحلیف کمونیسم و سوسیالیسم و پیشروی سوی کمونیسم است. طبیعتاً انترناسیونالیسم پرولتری و سوسیالیستی پیگیرترین اتحاد ضد امپریالیستی نیز هست.

خطای واقعی اینست که "مرگ برای ما نیست" تنها ملاک اساسی اتحاد نیروهای سیاسی کشور تلقی شود. بطور منطقی اگر مرگ برای ما نیست همان مرگ بر سرمایه‌داری و مرگ بر استعمار تلقی شود. در آن صورت قطعی است که تنها می‌تواند مبنای اتحاد نیروهای ضد سرمایه‌داری و بطور مشخص طبقه کارگر و متحدین تبه‌دست آن قرار گیرد. حال اگر تصور شود که مرگ برای ما نیست همان "مبارزه عملی جاری" بود و هدف مقدم آن نیز "در هم شکستن توخته‌های امریکا علیه انقلاب و جمهوری اسلامی" بود، و در عالیترین حد می‌بایست سلطه اقتصادی و سیاسی امپریالیسم را بر مایا کند، یعنی به وظایف ملی جامعه عمل می‌پوشاند، بعرض وجود چنین حالتی حتی چگونه می‌توانست "تنها ملاک اساسی" اتحاد نیروهای خلق و تمیز انقلاب از ضد انقلاب باشد؟ چرا مبارزه علیه استبداد و تحاصر و میکراسی و مبارزه علیه سرمایه‌داری و بخاطر پیشرفت اجتماعی و سوسیالیسم نمی‌توانست ملاک‌های اساسی دیگری باشد؟

علاوه بر این ، اگر بپذیریم که استبداد ضد کمونیستی ، ضد سوسیالیستی متکی بر اتحاد روحانیت قشری ، بخشی از بورژوازی و خرده بورژوازی سنتی خود زرف ترین عامل های همبستگی و وابستگی به امپریالیسم را می ریزد و اگر بپذیریم که مبارزه ضد امپریالیستی بطور عمده نه از طریق تقابل با حضور مستقیم امپریالیسم ، بلکه از طریق نبرد برای استقرار قدرتی واقعاً و عمیقاً ضد امپریالیستی در کشور ما گسترش می یابد ، آنگاه چگونه میتوان شعار " مرگ بر ارتجاع " را هنگامیکه از سوی یک نیروی انقلابی مطرح گردد در تقابل با شعار " مرگ بر امپریالیسم " قرار داد ؟ همین امروز ، شعار مرگ بر " ولایت فقیه " و زنده باد صلح و آزادی و دموکراسی است که در عمل راه را برای پیشبرد نبرد ضد امپریالیستی و دموکراتیک هموار میسازد و چنین شعارهایی کاملاً با شعار " مرگ بر امپریالیسم جهانی بسرکردگی امریکا " که یکی از اساسی ترین و پر دام ترین شعارهای ماست انطباق دارد .

تابع شدن مبارزه طبقاتی به مبارزه ضد امپریالیستی ، نتیجه عملی اندیشه های فوق در قلمرو و کارست آنهاست . این مساله ایست مهم که باید به آن توجه اکید کرد . ما از طریق همکاری با نیروئی میخواستیم مبارزه ضد امپریالیستی را پیش ببریم که مبارزه طبقاتی را بسود طبقات بهره کش با همه امکان جلو میکرفت و گام به گام امکان فعالیت پیشاهنگ طبقه کارگر و دیگر سازمانهای انقلابی را محدود و محدود تر میکرد .

شعار " مرگ بر امپریالیسم جهانی بسرکردگی امریکا " یکی از بنیانهای پایدار اتحاد نیروهای ترقیخواه کشور ما و بیانگر یکی از اساسی ترین جهات مبارزه انقلابی سازمان ما بود و هست . مبارزه ضد امپریالیستی که میتواند در این یا آن شرایط مشخص عمده ترین میدان رزم باشد ، مبارزه ای است معتد که در تمام روندهای مبارزه برای صلح ، استقلال و دموکراسی ، پیشرفت اجتماعی و سوسیالیسم جاری است . نه تنها در رابطه با وظایف ملی ، بلکه همچنین در روند پیکار طبقاتی و پیشرفت اجتماعی مبارزه ضد امپریالیستی در اشکال خاص تر نقش می یابد .

شعار " مرگ بر امپریالیسم جهانی بسرکردگی امریکا " بیانگر مضمونی است که شکل پیشبرد آن تابع شرایط مشخص در هر کشور و در هر مقطع از گسترش جنبش است . این شعار همواره باید در پیوند با شعارهای بنیادین ما برای تحول اقتصادی - اجتماعی و پیشروی بسوی سوسیالیسم قرار گیرد . اشکال مشخصی پیشبرد مبارزه ضد امپریالیستی در کشور ما نمیتواند از اشکال مشخص پیشبرد مبارزه طبقاتی تفکیک گردد . در سالهای پس از انقلاب خطر عمده در برابر پیشروی پیکار ضد امپریالیستی - دموکراتیک مردم استقرار رژیم ولایت فقیه بود . این

رژیم اگر چه خود از موضع منافع روحانیت حاکم و همدستان آن و برای استعوار خویش در تضاد با امپریالیسم امریکا بود، اما از آنجا که قصد نابودی همه سازمانهای انقلابی و ضد امپریالیست و تشکل های مستقل توده های را داشت، از آنجا که ضد امپریالیسم آن جزئی کوچک از اجنبی ستیزی آن بود که عمدتاً به کمونیسم و سوسیالیسم کینه میورزید. از آنجا که خود پاسدار سرمایه داری و پاسدار سپاه عسای وابستگی اقتصاد کشور بود، و بالاخره از آنجا که خود امپریالیست مآبانه قصد صدور داد انقلاب به برخی کشورهای همسایه و کشورهای جنبشهای انقلابی را داشت نظراً و عملاً مانع عده گسترش مبارزه ضد امپریالیستی و دموکراتیک در کشور بود. از این روستیر گاه نبرد برای تحقق شعارهای ضد امپریالیستی و دموکراتیک توده ها همانا مقابله با استقرار این رژیم ارتجاعی بود. نبرد علیه استقرار رژیم ولایت فقیه " بهیچوجه نافی مقابله هر چه قاطعتر ما علیه توطئه ها و مداخلات امپریالیسم بر ضد انقلاب نبود. در عین حال مبارزه برای درهم شکستن این توطئه ها به مثابه یک وصیفه مبرم نمی توانست در تضاد با پیکار بر ضد ولایت فقیه قرار گیرد. در آن شرایط تعیین مبارزه علیه توطئه ها و مداخلات امپریالیسم امریکا بعنوان شکل اصلی مبارزه ضد امپریالیستی و لاجرم نزدیک شدن به رژیم در عوض تشدید نبرد با آن، مبارزه طبقاتی و دموکراتیک را عملاً تابع وظایف ملی میکرد و وظایف ملی - ضد امپریالیستی را در ضد امپریالیسم جمهوری اسلامی محصور میساخت.

در تکمیل این مبحث توجه به دو نکته اهمیت جدی دارد. اولاً صرف تقابل یک جریان با امپریالیسم (حتی اگر این تقابل شکل جنگ آشکار بخود گیرد) نمیتواند گویای مرفقی بودن ماهوی آن جریان باشد، ثانیا صرف همسو شدن و همگام شدن عملی پیشاهنگ صبه کارگر با یک جریان در این یا آن عرصه فعالیت سیاسی و ضد امپریالیستی نمیتواند به مفهوم نزدیک شدن آن جریان به ما و یا پشتیبانی ما از آن جریان باشد.

در عصر ما میتوان نمونه هایی را ذکر کرد که یک نیروی کاملاً ارتجاعی و حتی وابسته به امپریالیسم در یک شرایط مشخص و بر سر یک موضوع مشخص با یک دولت امپریالیستی و یا با یک بلوک امپریالیستی در تضاد قرار گرفته و به مقابله با آن اقدام کرده است. تقابل رضا شاه دیکتاتور با انگلیس در کشور ما و جنگ چندی پیش دولت آرفانتیس با انگلیس نمونه هایی از این دست است. در رابطه با مساله دوم نیز نمونه های بسیاری هست که معروف ترین و آموزنده ترین آنها همانا سیاست حزب بلشویک در قبال دولت کرنسکی، بهنگام " قیام کورنیلف است. لنین ضمن تأیید بر ضرورت مقابله با کورنیلف و با آگاهی کامل نسبت به همسوئی عملی بین حزب بلشویک و دولت کرنسکی در مقابله با کورنیلف مصرأ تأکید کرد:

" ما حتی حالا هم نباید از دولت کرنسکی پشتیبانی کنیم. این کار بی پرستی است می پرسند: مگر نباید با کورنیلف پیکار کرد؟ البته که باید پیکار کرد اما این با آن فرق دارد، اینجا مرزی هست که بعضی بلشویکها ضمن سقوط بورژوا سازشکاری و ضمن دل بستن بروند حوادث از این مرز میگذرند. ما با کورنیلف مانند سپاهیان کرنسکی خواهیم جنگید و می جنسیم، ولی از کرنسکی پشتیبانی نمی کنیم و ضعف او را افشا می سازیم. این دو با هم فرق دارند. این فرق بسیار ظریف ولی فوق العاده مهم است و نباید آنرا فراموش کرد" (به کمیته مرکزی حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه)

دموکراتیسم و گرایشهای فرمیستی "حط امام"

تامین آزادی سیاسی و دموکراسی، در راستای نبرد برای ایجاد و به قدرت رساندن يك آلترناتیو انقلابی چمناپه تنها راه نجات دستآورد های مردمی انقلاب بهمن - ستیزگانه عمده جنبش ضد امپریالیستی - دموکراتیک کشور ما در همه سالهای پس از انقلاب بوده است. عدم تشخیص این امر بعنوان مکمل ارگانیک نگرش ما در پیکار ضد امپریالیستی - یکی از سرچشمه های بزرگ کجروی در برنامه ما برای " تثبیت، تحکیم و پیشبرد انقلاب بهمن" بوده است.

سه ساله سرنوشت ساز دوران پس از انقلاب این بود که بدون جلوگیری از استقرار رژیم استبدادی و جایگزین کردن يك قدرت دموکراتیک و خلقی به جای آن شکست جنبش و نابودی دستآورد های مردمی انقلاب بهمن قطعی بود. نبرد علیه رژیم "ولایت فقیه" و بخاطر استقرار يك قدرت دموکراتیک و خلقی تنها از راه تعیین مبارزه برای آزادی و دموکراسی بعنوان ستیزگانه عمده ممکن بود. نبرد برای آزادی سیاسی و دموکراسی هیچگونه مغایرتی با شرکت پیشتازانه ما در پیکار علیه توطئه های ضد انقلابی امپریالیسم، و در بسیج توده ها گرد خواستهای عدالت پژوهانه آنان نمیتوانست داشته باشد. بعکس سه ساله مرکزی این بود که با نفی آزادبهای سیاسی و حقوق دموکراتیک مردم، با استقرار استبداد قرون وسطی ای، هرگونه شانسی برای تداوم آزادانه پیکار ضد امپریالیستی و عدالت پژوهانه مردم از میان میرفت و از اینرو تداوم آن پیکارها و دفاع پیگیر از خواستهای مشخص توده ها پسرای انجام اصلاحات اقتصادی اجتماعی ضرورتی میبایست در پیوند با پیشار مرکزی برای تامین و گسترش آزادی و دموکراسی در راستای استقرار يك قدرت دموکراتیک قرار میگرفت.

دو برخورد با آزادی و دموکراسی

یکی از مسائلی که از فردای انقلاب مطرح شد این بود که : آزادی و دموکراسی شعار لیبرالهاست از آنجا که دکماتیسیم هرگونه همسویی با لیبرالها را در رابطه با هر مسائلهای پیشاپیش رد میکرد ایسن حکم بخودی خود تقبیح ورد شعارهای آزادی و دموکراسی را در برداشته در این زمینه البته هرطنین ترین تبلیغات از سوی رژیم صورت میگرفت که خواهان سرکوب آزادی و دموکراسی و ناسازی نییست سروه های انقلابی بود. امروز هنگامیکه طرح میکنیم آزادی و دموکراسی حلقه اصلی برای نبرد علیه استعمار رژیم "ولایت فقیه" بود تپل از همه ضرورت دارد به همین مسائله پاسخ دهیم که شعار و آزادی و دموکراسی، شعار کدام نیروها بود. در پاسخ به این مسائله نیز لازم است موضع انقلابیون و لیبرالها را مقایسه کنیم.

در سالهای پس از انقلاب بلحاظ صف آرای سیاسی در رابطه با "ولایت فقیه" و رژیم جدید میتوان در میان بورژوازی چهار جریان عمده را از هم متمایز کرد.

۱- جریان بورژوازی پیرو رژیم "ولایت فقیه" جریانی که در بازار و میان تجار بیشترین نیرو را داشت، در حاکمیت بود و عمدتاً توسط جناح "ضد فرم"، "ولایت فقیه"، توسط شورای نگهبان، انجمن حجتیه نیسی

از حزب دوهسته جمهوری اسلامی - و اخیراً توسط "رسالت" رحیمی میشد. این جریان در جریان جنبش "عدالت اسلامی" هم نفوذ داشت و شخص خمینی دست راستش همواره در پشت این جریان بود. این جریان طرفدار چند اکثر آزادی چپا اول برای بورژوازی و مثل جناح "عدالت اسلامی" خواهان استبداد و جد - اکثر سرکوب نیروهای انقلابی و مترقی بود.

۲- جریانهای بورژوازی سلطنت طلب و فاشیست، شامل دسته‌های مشروطه خواهان (لیبرال‌های سلطنت طلب) طرفداران سلطنت مطلقه و پاندهای فاشیست. این جریانها خواهان سرنگونی رژیم خمینی و سرکوب کامل همه انقلابیون و مبارزین بودند و هستند. مهمترین شعار و تاکتیک اینان تاکنون کودتا توسط ارتش و نجات ایران توسط آمریکا بود است.

۳- جریانهای بورژوازی مخالف ولایت فقیه و خواهان جمهوری پارلمانی. در میان اینان برخی دموکرات هستند مثل "جبهه دموکراتیک ملی ایران" و برخی لیبرال متعارف، همچنین برخی از اینسان سرنگونی را مطرح کرده‌اند (مانند آنها یکده روشنی ملی فداومت کرده‌اند) و برخی دیگر سیاست صبر و انتظار را پیش می‌گیرند. مجموع این جریانها شعار آزادی و دموکراسی را با نیت فداستغری از رژیم بورژوازی پارلمانی طرح میکنند.

۴- جریانهای بورژوازی لیبرال مذهبی و شریک "ولایت فقیه"، که عمده‌ترین آنها "نهضت آزادی" و جریان برهبری بنی‌صدر بود است. در سالهای ۸ و ۹ و ۱۰ جناح بندی عمده در درون هیأت خاگه بیست روحانیت برهبری خمینی با همین جریان اخیر بوده است، و موضع‌گیری در مقابل همین جریانات عمده بود. لیبرالهای درون حکومت شعار آزادی می‌دادند. آنها واقعاً خواهان تحدید قدرت خمینی و جلوگیری از انحصار قدرت در دست روحانیون بودند. اما آنها خود شریک رژیم بودند. نخست وزیر رئیس جمهور رژیم بودند. آنها ما را دم که در قدرت (اگر چه صوری) شریک بودند نمی‌تولستند مخالف ولایت فقیه و فاشیون اسلامی آن باشند. بنابراین اینها آزادی را در چارچوب همین رژیم، در چارچوب همین قانون و با هدف افزایش سهم خود در همین قدرت و صحنه

هدف بهره‌گیری از قدرت خود و مجموع قدرت رژیم برای پایان دادن به وضعیت انقلابی و طرفدار کردن کامل خطر انقلاب و جنبش از سر بورژوازی و خرد بورژوازی وابسته و متحد با آن طرح می‌کردند. از چند ماهه آخر ریاست جمهوری بنی‌صدر که بگذریم، نه بنی‌صدر و نه بازگان خواهان متحد شدن با اپوزیسیون مترقی رژیم حول شعار دموکراسی نبودند. آنها تا جائیکه به تحدید فعالیت کمونیستها بر می‌گشت با اقدامات رژیم روی موافق نشان میدادند و یاد ربهترین حالت مهربانیت بر لب میزدند. بطور معمول آنها برای مهار کردن جناح "عدالت اسلامی" آنان را به متاثری کردن از اقلیتهای کمونیستها متهم میکردند و تا میتوانستند کمونیستها را مورد حمله قرار میدادند. بنابراین شباهت برخی از شعارهای این لیبرالها با شعارهای مانعیتوانست بیانگر برخورد واحد ما با آزادی و دموکراسی باشد. ما بعضاً آنها در حکومت شریک نبودیم. ما شعار آزادی و دموکراسی را در راستای استراتژی خود برای سرنگونی رژیم و انتقال قدرت به یک اکثریت انقلابی طرح میکردیم. ما می‌بایست حول این شعار اکثریت بورژوازی از نیروهای انقلابی و ترقیخواه علیه رژیم تشکیل میدادیم. از نگرانی آزادی بین از همه آزادی برای فعالیت سیاسی توده‌ها و پیوسته‌ها نگران آن بود. دموکراسی اساساً تأمین حقوق دموکراتیک مردم و دموکراتان تأمین شرایط اعمال نظر و اراده توده‌ها بود. آزادی و دموکراسی از سرمایه‌داران و اگاستازی، سازماندهی و رهبری توده‌های مردم در راستای آماج‌های استراتژی خود مان بود. ما آزادی و دموکراسی را میخواستیم تا به کمک آن حقانیت سیاست و برنامه طبه‌دار و مردم‌سختی سیاست و برنامه بورژوازی و ارتجاع‌سالک را روشن سازیم. ما دموکراسی را در خدمت واقعی کردن، توانمند کردن و سازمان‌دهی نیروها بنا می‌گرفتیم. در حالیکه لیبرالها میخواستند این شوهرها را منحل کنند. بنابراین این محتوا و سمت و هدف طرح شعار آزادی و دموکراسی از سوی آنکه بیون با آنچه بورژوازی لیبرال طرح میکردیم به انداز مواضع و طبقه متضاد المنافع از هم دور بود.

آیا طرح شعار آزادی و دموکراسی، طرح شعار مرگ بر ارتجاع از سوی مآلزه‌اش پشتیبانی از جناح لیبرالی درون حکومت بود؟ پاسخ این مسأله نیز نامنفی است. در فصل قبل، در رابطه با همکاری با امپریالیستی این مسأله توضیح داده شد. شك نیست که تنها يك دکاتست چاره‌ناپذیر می‌تواند بگوید که شعار آزادی لیبرالی‌ها و آنجا که این لیبرال‌ها در سمت تحدید استیلا فعالیت می‌کردند بزبان ما بود. بعکس مخالفت‌های لیبرالی‌ها با استیلا در کابینت روحانیون و تلاش آنان برای تحدید قدرت خمینی و جناح فشری با سیاست ما عموماً موقفاً بود اما جنبه‌های ما بود و می‌بایست حد اکثر استفاده را از آن می‌کردیم. در آستانه سال ۶۰ و از سال ۶۱ به بعد، چنانچه مشی‌آبستی بر تعابیل باز می‌بود (که می‌بایست می‌بود) ما می‌توانستیم با محوریتی صدر و مجاهدین همکاری‌های مشخص و اتحاد‌های مشخصی داشته باشیم. این امر بدان معنی نبود که جریان پرهیزی بنی‌صدر را به هیئت بورژوازی خود را تغییر داده و با دشمنی اثر را با کمونیست‌ها و طبقه کارگر ترک کرده است. خیر، هرگونه همکاری با هر نیروی بورژوازی، همواره باید با آگاهی کامل نسبت به ضدیت بود دشمنی ذاتی بین بورژوازی و طبقه‌های رنجبر صورت گیرد و این همکاری‌ها هیچگاه نباید حتی برای يك لحظه تضاد ما و ببرد ما را تحت الشعاع قرار دهد.

بنی‌صدر و جریان او هنگامیکه مشی‌مقابل‌آش را با استیلا در ادراک پیش گرفت چهره‌آیدین نتیجه رسید که باید بهمانند يك شود و همکاری ما را جلب نماید. در اواخر سال ۵۹، شخص بنی‌صدر مخفیانه پیامی برای ما فرستاد و خواهان همکاری شد. همین امروز نیز يك سازمان انقلابی جدی، سازمانی که واقعاً خواهد عراسستیداد را کوتاه و دستیابی به آماج‌های خود را نزد يك سازد، نمی‌تواند بگوید که شعار براندازی رژیم و استقرار صلح آزادی و دموکراسی شعار بورژوازی است (اگر چه بورژوازی هم همین شعارها را بدهد)، و نمی‌تواند بگوید برای تحقق این شعارها همکاری با آن نیروهای بورژوازی که همین شعارها را طرح می‌کنند ممنوع است. لنین و دیگر رهبران و پیشوایان طبقه کارگر بارها بر ضرورت چنین همکاری‌ها و اتحاد‌هایی تأکید کرده‌اند. لنین در این باره می‌گوید:

"سستیال دموکرات‌های انقلابی روس در دوران پیش از سقوط تزارسیم بارها از خدومات لیبرالی‌های بورژوا استفاده کرده‌اند، بدین معنی که به سازش‌های علی‌تکاباً آنهاش در دادند. کوشش آثار ترجمه فارسی جلد ۱۰ ص ۱۹۶)

لنین تصریح می‌کند که:

"وظیفه و اقدام انقلابی آن نیست که امتناع از هرگونه سازش را غیرممنوع اعلام دارد، بلکه آنست که در همه سازش‌ها چونکه ناگزیراً اجتناب باید برند وفاداری به اصول خود، به طبقه خود، به وظیفه انقلابی خود به کار خود در راستای انقلاب و شریعت خود. مردم برای پیروزی در انقلاب را اعلام‌نشان دهد (جلد ۵ ص ۲۱۴)

انگلس در همین زمینه می‌گوید:

"کمونیست‌ها باید در مقابل حکومت‌ها همواره با حزب بورژوازی آزاد بخواه همکاری کنند و اما مراقب باشند که به خود گول زد بهای بورژواها گرفتار نشوند و به مواجید اغفال کنند. این سخن دست‌درخصوص اینکه فتح بورژوازی عواقب خوش‌برای پرولتاریا دارد، باور نکنند." (اصول کمونیسم)

نکته بسیار مهم اینست که در ریابیم در برخی شرایط مشخص همکاری و اتحاد با برخی نیروهای بورژوازیسی (مثلاً همکاری و اتحاد با نیروهای بورژوازی درون "شورای ملی مقاومت" علیه رژیم ولایت فقیه در شرایط کمونیستی) می‌تواند از موثرترین راه‌های پیشبرد مبارزه علیه ارتجاع حاکم (که خود حاکمیتی است بورژوازی) باشد. بنا بر این وظیفه‌نامه "امتناع از هرگونه سازش" بلکه "وفاداری به اصول خود، به وظیفه انقلابی خود، به کار خود در راستای تدارک انقلاب و شریعت خود" مردم برای پیروزی در انقلاب است. باید گفت حتی بورژوازی بدین يك شعار می‌تواند آنست که آن شعار صرفاً از آن بورژوازی است و از آن

رنجبران نیست. دیالتیک به ما یاد میدهد که حتی معنی است یک شعار ما هیتا یوزوایی در یک شرایط مشخص
پسگیر تر از همه از سوی سبک کارکرده مطرح کردن و بیشتر از همه پسوند طبقه دار گزینام شود. این قاطعیت استراتژی
است که انحطاف تاکتیکها را سمت میدهد و بسود خود بسرا نجام میسرسانند. در واقع بهمین انداز که رخنه انحطاف
های تاکتیکی به درون استراتژی می تواند تاکتیک را بی محتوا و استراتژی را نابود سازد، تعمیم انحطاف ناپذیری
های استراتژی به تاکتیک نیز می تواند، تاکتیک را نابود و استراتژی را بوج و بسترون کند.

د موکراتیسم سیاسی و د موکراتیسم اقتصادی

سازمان مادر سال ۵۸، با آگاهی به این قانونمندی که انجام تحولات اقتصادی - اجتماعی د موکراتیک در کج
نامین د موکراتیسم سیاسی و استقرار یک قدرت د موکراتیک و انتقاله بی است، در برابر پیش نویس قانون اساسی
جمهوری اسلامی موضعی قاطع و درست اتخاذ کرد، سازمان آگاه بود که وعده های "قانون اساسی" برای انجام
تحولات اقتصادی و اجتماعی، در شرایطی که این "قانون" و "وضع رژیم ارتجاعی و استبدادی است" تنبها
می تواند وعده های در خدمت همان ارتجاع و در خدمت خام بردن مردم بسود آن ارتجاع باشد. مادر کسبا
شماره ۳۳، در موضع گیری علیه تلاشهای مجلس خبرگان در تدوین قانون اساسی ارتجاع صریحاً اعلام کردیم:

"با تصویب اصل ولایت فقیه در حقیقت نظام سلطنت به خلاف تبدیل شد و است نه جمهوری،
جمهوری تنها نامی است که به روح بر این رژیم سیاسی شهادت دهند"

با این برداشت علمی و انقلابی از رژیم سیاسی جدید و اصل "ولایت فقیه" در قانون اساسی، ما اساس موضع سازمان
را مشخص کردیم. مادر قطعنامه راهییمایی چهارم آورده ۵۸ (کار شماره ۳۶) یک بند را به قانون اساسی رژیم
اختصاص دادیم و گفتیم:

گوشش پیگیر و فعال برای برقراری هر چه سریعتر صلح د موکراتیک در کردستان و همچنین
لزم گسترش مبارزه ضد امپریالیستی به هیچ وجه از تشریح و افشای قانون اساسی بغایست
ارتجاعی تند وین نند و توسط مجلس خبرگان جدا نیست. قانونی که قانون بیزار علیه سلطنت
امپریالیسم و سرمایه داری وابسته نباشد، قانونی که متضمن تأمین حقوق خلقی نمای تحت ستم
ایران نباشد، قانونی که شوراها و کمی مردمی را بر رسمیت نشاند، قانونی که حق برابری زنان
با مردان را آشکارا یا پنهان سازد. قانونی که زمین را از آن کسانی نداشتند نه روی آن کار میکنند،
قانونی که مالکیت سرمایه داران بزرگ را بر وسایل تولید نفی و منافی اعلام نکند، و از همه بهتر
قانونی که حق حاکمیت مردم را آشکارا نقض و آن را در انحصار فقها در آورد. قانونی نیست که
بتواند مورد تأیید هیچ یک از سازمان های سیاسی مترقی قرار گیرد و شایسته حمایت نیست
قود و های قیام کنند ما ایران باشد"

برای سازمان ما قطع می بود که "ولایت فقیه" یعنی رژیم سیاسی معین شده در قانون اساسی تعیین کنند
ماهیت و جوهر این قانون است، لذا با قانونیت یافتن این رژیم ارتجاعی بهترین بند ما خواهد قانون اساسی
نیز بهیچ هستند و کلیت این قانون، یک قانون بغایت ارتجاعی است. ما بد رستی (و باید بارها تائید کرد بد رستی)
مرا عید اصلاح طلبانه قانون ارتجاع را واقعی نکند. اشتیم و برای بی اعتماد کردن مردم نسبت به رژیم و همه فانیسون
اساسی اش و همه مواعید اش مبارزه کردیم.

در سالهای ۶۰ و ۶۱ این اندیشه علمی و انقلابی تقویت شد و ما همان موضعی را در برابر "قانون اساسی"
گزیدیم که قبلاً حزب توده ایران به نادرست آنرا گزیدیم. ما از موضع مخالفت پیگیری قانون اساسی - "اساساً
تنبیه بر نظام سیاسی معین شده در آن، به موضع دفاعی بیگانه از این "قانون" با تنبیه بر اصلاحات پیش بینی شده در آن
لغزیدیم. جوهری خورد نادرست ما با د موکراتیسم و ارا بطه د موکراتیسم سیاسی و اقتصادی و با قدرت سیاسی در
همین موضع گیری تجسم کامل یافته است. در بیان هم مشترک حزب توده ایران و سازمان فدائیان خلق ایران
(آبانماه ۶۰) که سند بی برنامه ای و بسیار بهر است، درباره "قانون اساسی" گفته میشود:

ست
(ب)
تر
ست
ان
سه
ست
رژ
(۱۳۹)
ک
سی
ن
سه
تل
بل
نله
ر
ت
ا
ن
ه
ت
ا

"یکی از دستاوردهای بزرگ انقلاب ایران که برای تعیین معیارهای مورد بحث دارای ارزش بسیار است، قانون اساسی - است. در این قانون، صرف نظر از برخی دساتینها و نارساییها، جهات اصلی سمتگیری انقلاب ضد استبدادی، ضد امپریالیستی و مردمی ایران ترسیم شده است و اصول ضروری برای رسیدن به آمادگیهای انقلاب، یعنی استقلال، آزادی و عدالت اجتماعی تا حد قابل توجهی پایه گذاری شده است. پذیرش تعهدات صادقانه و اجرای بدون خدشه قانون اساسی، نخستین گام در راه پشتیبانی از انقلاب است. سگوهمند مردم میهن ما است. . . ."

در این بیانیه از این فراتر گفته میشود:

"... ما اعتقاد راسخ داریم که این برنامه (برنامه مشترکی که حزب و سازمان در این بیانیه اعلام کردند) در چارچوب قانون اساسی کشور ما قابل اجراست و در عهد بهترین زمینه های مریض به مسائل اقتصادی و اجتماعی، با آنچه که مبارزان مسلمان انقلابی، پیروان راستین خط امام خمینی، در چارچوب نظام جمهوری اسلام می مطرح کرده اند منطبق و با حداقتل بسیار نزدیک است"

عناوین برنامه های که بنظر بیانیه "در چارچوب قانون اساسی قابل اجرا" بود عبارت بود از: دفاع ملی، استقلال اقتصادی، خودکفایی اقتصادی کشاورزی، استقلال فرهنگی (؟)، آزادی، عدالت اجتماعی، تامین حقوق زنان و حقوق ملی حلقه های غیر فارس. مفاد این برنامه مشترک بختر عهد و برنامه سال ۱۳۶۱ سازمان و برنامه حزب بوده ایران را تشکیل میداد. برنامه مصوب سال ۱۳۶۱ سازمان نیز این موضعگیری را درست نسبت به "قانون اساسی . . ." را تثبیت میکنند. برنامه در فصل "پیشروی در زمینه سیاسی" (بند ۴) می گوید:

"قانون اساسی جمهوری اسلام ایران مبنای مناسبی برای تامین حقوق د مشراتیک مردم و آزاد پهای سیاسی برای توده های محروم از آزادی فراهم آورده است"

همچنین در فصل دوم گفته می شود:

"قانون اساسی در کلیت خود (و بطور مشخص در مقدمه، در اصل دوم، در تمام فصول چهارم و ویژه در اصل ۴۴) بخش های اساسی اقتصاد کشور را بر عهد و بخش دولتی و تعاونی می گذارد و بخش خصوصی را تنها بعنوان "مکمل" در بخش دیگر معرفی می کند. بر همین پایه قانون اساسی شالوده مهمی را برای پیوندن راه ترقی اجتماعی و رشد غیر سرمایه داری فراهم آورده است"

بدینگونه دیده می شود که سازمان ما و حزب خود را ایران، از زبانی خود راجع به "قانون اساسی - ۱" را نه بهتر محتوای سیاسی این قانون، نه بر ساختار و مستوای رژیم سیاسی که این قانون معین میکند، نه بر استبداد قرون وسطایی و پیشین بنیاد گرایانه و مترجعه نهای که این قانون متکی بر آنست، بلکه اساساً بر فرم های اقتصادی منعکس شده در این قانون متکی می سازند، و با تکیه بر همین فرم های موعود کلیت "قانون اساسی" را متریفی اعلام کرده و مورد حمایت قرار میدهند، و بالاتر از آن برنامه مشترک خود را در چارچوب همین قانون قابل اجرایی دانند. چنین نگرشی نه تنها در مقابل "قانون اساسی"، بلکه در مقابل مجموعه رژیم به اجرا گذاشته شده در حالی که رژیم استبدادی کاست روحانیت استقامتی یافت، و بهنگامی که این رژیم پایه های خود را محکم می کرد، و بهنگامی که این رژیم چنگال خود را بر کلوی دستاوردهای انقلاب شکست خورد و واقتلا بیون دراز می کرد، در تمام طول سال های ۶۰ و ۶۱، آنچه در سیاست ما عهد بود همین ضد امپریالیسم و مواعید اصلاح طلبانه بود. حزب توده ایران تا هنگامی که ساطور ولایت فقیه بریدن کلوی فرزندان آن را (که علیرغم تشبیهات دشمنانه کلوی آنان جز کلوی جنبش انقلابی نبود و در میان آنان تشریح آریه ترین فرزندان مردم و از موثرترین سازندگان و تعالی بخشان فرهنگ انقلابی و مردمی این سرزمینهای داشتند) آغاز نکرد، واقعیت ولایت فقیه و ضرورت پیدار عینی و مقدم برای دموکراسی سیاسی را درک نکرد. مساله بسیار مهم این است که ما هیچگاه مشخصاً اعلام نکردیم که "ولایت فقیه" انقلابی و

و
م
س
ب
ک
ا
ن

ر
ا
ق
م
م
و
ر

او(مهره‌های اصلی رژیم) نبود.

اما بنا بر آنچه گفته شد، تکیه بر "کهرزه" نه بر تضعیف قدرت سیاسی موجود بلکه بر تقویت جنبش دفاع اصلاحات "ولایت فقیه" استوار بود. نقض اصل تقدیم موکراسی سیاسی بر موکراسی اقتصادی اتفاقاً در اینجا بیشتر مشهود است، چرا که پیگیری‌ترین طرفداران ولایت فقیه با تکیه بر اصلاحات مطروحه از سوی آنان، و با فرمی قرارداد ان استبداد مورد دفاع آنان مورد حمایت قرار می‌درفتند. ممکن است گفته شود: ولی ما خود "امام" را انقلابی و موکرات میدانستیم، به همین دلیل اینجا با اصلاحات را ممکن می‌شود و مورد تأکید قرار می‌دادیم. باز هم پاسخ همان است. ما خود "امام" را نیز بدلیل ضدیت‌های ویرانگر آمریکا و حرف‌های او درباره "کوچ نشینان" مورد تأیید قرار می‌دادیم. به پاسد موکراتیسم سیاسی او.

"کسی که بخواهد از راه دیگری به جزد موکراتیسم سیاسی بسوی سوسیالیسم برود، مسلماً چه از از لحاظ اقتصادی و چه از لحاظ سیاسی به نتایج بی معنی و مترجمانه‌ای می‌رسد."

این حکم‌نشین را تجربه انقلاب ما و تجربه جنبش ما مشکل خاص خود و با روشنی تمام به اجماع رسانده است. جذبات این تجربه و کار بستن دقیق آن شرط ضروری دستیابی ما به استراتژی و تاکتیک علمی و انقلابی است.

د موکراتیسم و آزادی سیاسی

در مورد برای تأمین د موکراسی که مستیزکا مفید در راستای مقابله با استقراریسم "ولایت فقیه" و جایگزین کردن یک آنترنا تویو انقلابی بود، نبرد برای تأمین آزادی سیاسی نخستین و مهمترین آماج بود.

فرعی کردن آزادی سیاسی نسبت به د یقزحقی د موکراتیک تود هها که مورد دفاع ما بود، کم ارزش کردن آزادی با "مهر بر زوایی" و "لیبرالی" و بر همین پایه د تشخیص نقش مرکزی آن در بیکارسی استبداد و ارتجاع لحاکم از سرچشمه‌های بزرگ به جراه رفتن برنامه ما بود.

سازمان ما که تا سال ۵۹ بد رستی "موج شکن ارتجاع" شناخته میشد، بطور مشخص از واسط سال ۵۹ به بعد نسبت به تلاشهای ارتجاع برای سرکوب طبق نقشه جنبش کمونیستی و د یقز نیروهای انقلابی نا اهنشیراماند. وزیر تا شیر شرایط جنگی و شعارهای با اصطلاح ضد امپریالیستی و اصلاح طلبانه "خط امام" بطور فزاینده مخاطر استبداد را کم رنگ می نمود. د ر شرایطی که رژیم "ولایت فقیه" تحکیم میشد و امکان فعالیت آزادانه جنبش کمونیستی وکل تود معای رنجبرگام به کسکسکام محدود و محدود تر میشد، هیچ اندیشه‌ای (قطعه هیچ اندیشه‌ای) تا بد آن پایه‌نادر رسمیت و اید مآلیستی نبود که اندیشه‌ها ایجاد جلیبه‌ها هر نوع اتحادی بین حاکمیت و جنبش کمونیستی ایران.

چگونگی برخورد با آزادی سیاسی، منتها در بروز بلکه امروز هم یک مسئله مرکزی است. حقیقت این است که میزان پیگیری ما برای تأمین رهبری طبقه کارکرد انقلاب و متحقق ساختن آرمان برنامه‌های مان دقیقاً با چگونگی برخورد ما با آزادی‌های سیاسی، کمزیرترین وسیله ما برای بسیج طبقه کارکرد تود ههای مسردم است. ارتباط تنگاتنگ دارد.

در همان سالهای ۶۰ و ۶۱، چنانچه سیاست مانه بر پایه تا زانندن " که بره" در درون هیات خاکه، بلکه بر پایه تا زانندن که بره بین جنبش انقلابی و هیات خادمه ارتجاعی استوار می‌شد، چنانچه طبقاً درک می‌شده سر نوشت انقلاب تنها و تنها در گرو بسیج مردم علیه رژیم "ولایت فقیه" و در گرو اتحاد نیروهای چپ و د موکراتیک برای مقابله با این رژیم قرار داشت و چنانچه پذیرفته می‌شد مهمترین وظیفه کمونیستها نبرد در راه تشکیل و رهبری اتحادی انقلابی علیه رژیم جمهوری اسلامی است، آنگاه بدون شک ما نمیتوانستیم هیچ شعار دیگری را جایگزین شعار آزادی و د موکراسی بکنیم. آنگاه یقیناً بیشترین تلاش ما متوجه تأمین آزادی‌های سیاسی و بهره گیری از این آزادی‌ها برای متحقق ساختن خطبه‌های و برنامه سرنگونی می‌شد. خطه‌های کنونی سازمان ما گواه روشن این امر است.

چنین اندیشه ای کشف نمونی مانیت. این اندیشه را بنیانگذاران و پیشوایان جنبش کمونیستی تلوپسزه کرده اند. حکم مشخصی که در "قطعنامه لنگره سوم حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه" آمد یک نمونه بسیار روشن است در آنجا گفته میشود:

"خواه منافع مستقیم پرولتاریا و خواه منافع مبارزه آن در راه رسیدن به هدف نهائسی سوسیالیسم آزادی سیاسی حتی المقدور نامتور و بالنتیجه تعویض حکومت مطلقه پسا جمهوری دموکراتیک را ایجاب مینماید."
انگلس در این زمینه میگوید:

"آزادیهای سیاسی، حق تشلیل اتحادیه و اجتماعات، آزادی مطبوعات، اینها حره های ماهستند، وقتی میخواهند آنها را از ما بگیرند آیا باید دست روی دست بگذاریم و از سیاست شماره گیری کنیم؟"
انگلس تصریح میکند که:

"وقتی وضع موجود (وجود آزادیهای سیاسی) وسیله ای در اختیار ما میگذارد که پسر ضد همین وضع موجود اعتراض کنیم، در اینصورت استفاده کردن از این وسیله به معنی برسمیت شناختن وضع موجود نیست." (اسناد انترناسیونال اول ص ۲۸)

پیشوایان جنبش کمونیستی ضمن افشای ماهیت دموکراسی بورژوازی، ضمن افشای ناپیگیری و محدودیت آزادیهای سیاسی بورژوازی، ضمن تأکید مکرر بر ضرورت تمایز کردن پیوسته و پیگیر دموکراسی خلقسی و پرولتاریا بی از دموکراسی "صوری" بورژوازی، همواره بر اهمیت دموکراسی بورژوازی و آزادیهای بورژوازی برای طبقه کارگر تأکید ورزیده اند. لنین در اثر خود "دو تاکتیک سوسیال دموکراسی" مشروحاً مواضع طبقه کارگر را در قبال این مسائل روشن میسازد. لنین در آنجا میگوید:

"بطور کلی آزادی سیاسی در زمینه مناسبات تولیدی معاصر، یعنی سرمایه داری تماماً آزادی بورژوازی است. خواست آزادی قبل از همه مبین منافع بورژوازی است. نمایندگان آن اولین کسانی هستند که این خواست را بپیمان آوردند. طرفداران آن در همه جاز آزادی حاصله بعنوان صاحب آن بهره مند شدند، در حالیکه آنرا به حد اعتدال و احتیاط بورژوازی میرساندند و با سرکشی پرولتاریای انقلابی توأم میساختند و این عمل را در موقع آرامش خیلی دقیق و ظریف و در مواقع طوفانی با خشونت سبعمانه ای انجام میدادند. ولی فقط نازونیکهای شورشی طلبیب و آتارشیستها و اگونیستها میتوانند از اینجا چنین نتیجه بگیرند که مبارزه برای آزادی باید نفی شده و یا تخفیف یابد. تعمیم این آئین کوه نظراته روشنفکری به پرولتاریا همیشه فقط بطور موقت و فقط غیرم بر خورد به مقاومت وی عیسر شده است. پرولتاریا همیشه بطور غریزی دریافته است که آزادی سیاسی با وجود اینکه مستقیماً بورژوازی را مستحکم و متشکل خواهد ساخت، معهدا برای او لازم است و پیش از همه لازم است." (دو تاکتیک ص ۱۱۹)

لنین در همین اثر خود در رابطه با انقلاب روس میگوید: "ما مارکسیستها باید بدانیم که برای نیل به آزادی واقعی پرولتاریا و دستانان هیچ راهی بجز راه آزادی پشیوه بورژوازی... وجود ندارد." چرا؟ برای اینکه این آزادی بزرگترین امان را برای آگاهی و سازمان یابی کارگران و رنجبران جهست نبرد با همان بورژوازی و استقرار دموکراسی کارگران و رنجبران فراهم میآورد. اگر بیذیریم که کشورمان هم در مجموع یک کشور سرمایه داری است و استبداد "ولایت فقیه" به مراتب از استبداد تزاری شدیدتر

است، آنچه میتوانیم این احکام را برای شرایط مشخص کشور خودمان کاملاً صادق بدانیم.

واقعیت این است که آزادی، (آزادی حتی المقدور دلامترو وسیعتر) نه شعار بورژوازی حاکم بود و نه شعار بورژوازی سلطنت طلب، لیبرالهای درون حاکمیت نیز شعار آزادی راهمواره با شرطهای ضد آزادی، با شرطهایی برای محروم و محدود کردن جنبش کمونیستی و انقلابی همراه میکردند.

تنها برخی نیز وهنای بورژوازی دموکرات (همانند جنبه دموکراتیک ملی) و لیبرالهای جمهوری خواهی که کمابیش حساب خود را از ارتجاع غالب و مغلوب جدا میکردند بدون اینکه ابتدا شرطهایی محدود کنند خود را پیش بکشند از آزادی دفاع میکردند. پیگیرترین مدافعین شعار آزادی از آغاز خود سازمان و نیروهای انقلابی بودند. در دوران پس از انقلاب شعار آزادی درست از میدانهای تقابل انقلابی و رزنجویانه با استقرار "ولایت فقیه" شعله ور شد و سازمان ما، چه در کارخانه ها و ادارات و دانشگاهها و مدرسه ها، و چه در کردستان و ترکمن صحرا و خوزستان و آذربایجان پشاهنگ این روند بود. شعار آزادی نه در دفاع از نیروهای سلطنت طلب که بطور قهرآمیز از اریکه قدرت به زیر کشیده شدند، بلکه در دفاع از مجموع نیروهای هویت می یافت که سلطنت را با قدرت به زیر کشیدند، اما خود آماج تهاجم خلافت شدند. نامه محروف سازمان مابین بازگان در واقع انعکاس از درک خطا استبداد و لزوم طرح آزادی به مثابه یک شعار مرکزی جنبش بود. بهره گیری از موضع بازگان و بنی صدر در مقابل استبداد و تفهیم قدرت در دست کاست روحانی علیرغم دشمنی آشکار این نیروها با طبقه کارگر و توده های رنجبر و علیرغم شرکت آنها در حاکمیت کاملاً درست و اصولی بود.

بعکس تصورات گذشته این بهره گیری بهیچوجه به معنی پشتیبانی از دولت لیبرالی نبود و نمی بایست باشد. همانگونه که مقابله با مداخلات امپریالیسم نمی بایست به معنی پشتیبانی از حاکمیت تلقی میشد. در آن شرایط می بایست در راستای مبارزات ضد امپریالیستی و دموکراتیک توده ها و برای نجات انقلاب، رژیم "ولایت فقیه" آماج اصلی می شد. نبرد علیه توطئه های امپریالیسم آمریکا ضرورتاً می بایست با نبرد علیه حاکمیت ارتجاعی همراه می شد. وگرنه سازمان سیاسی تاحدیک ارتش زیر فرمان جمهوری اسلامی تنزل می یافت. اگر نبرد ضد امپریالیستی با نبرد طبقاتی، بانبرد برای دگرگونی قدرت سیاسی در نمی آمیخت در عمل نیروی سازمان سیاسی به دفاع از جمهوری اسلامی اختصاص می یافت. ماهمیشه یکی از آماج های نبرد ما، متوجه جناحی در هیات حاکمه بود. اما این نبرد می بایست به منظور کنار زدن "ولایت فقیه" آن جناحی را آماج اصلی قرار میداد که حامل و پاسدار ولایت فقیه بوده است. لیبرالها این جناح نبودند و نمیشد آنان را آماج اصلی نبرد قرارداد. باید از تضاد لیبرالها با کاست روحانی در

راستای نبرد برای آزادی و دموکراسی بهره گیری می شد، و در عین حال با افشای شرکت لیبرالها در رژیم استبدادی و سازش آنان با طرفداران استبداد عریان، ماهیت آزادی خواهی آنان را افشا میکردیم، و آنها را به مثابه یک نیروی بورژوازی و سازشگرمفرد مینمودیم.

یکی از مسائلی که باید بدان توجه جدی داشت این است که بورژوازی کشور ما همواره هراسش از آزادی بیش از نیازش به آزادی بود. علاقه بورژوازی مابین آزادی همواره تابع هراس آن از جنبش انقلابی و از سازمانهای انقلابی بوده است. از این رو این بورژوازی غالباً (و نه مطلقاً) آزادی را با پیش شرطهایی مغایر با آن همراه میسازد. یکی شرط راعدم آزادی حزب توده ایران میگذازد، دیگری شرط راعدم آزادی همه کمونیستها میگذازد، برخی همه انقلابیون و حتی برخی علاوه بر این، جریانهای سیاسی معینی از خود بورژوازی را مستثنی میکنند. آن بخش از بورژوازی که آزادی سیاسی بدون پیش شرط را نمی پذیرد متأسفانه بسیار کمیاب است.

این بورژوازی کمیاب اتفاقاً کم خطرترین بخش بورژوازی است. در کشور ما نه تنها اغلب احزاب بورژوازی، بلکه همچنین بخش اعظم سازمانهای خرده بورژوازی و حتی برخی از سازمانهای چپ آزادی را جز برای خود و غرض یک ترین همسایگان نشان نمی پذیرند.

۱۳۵۷/۱۰/۲۳

انقلاب ایران و " راه رشد غیر سرمایه داری "

برنامه مصوب خرداد ۶۱ سازمان ما، برنامه شبیهت و تحکیم انقلاب بهمن و فرارویاندن آن به سطح ستمگیری سوسیالیستی بود. این برنامه دارای دو محور بود:

— پیشروی در زمینه سیاسی

— پیشروی در زمینه اقتصادی — اجتماعی

بنیانهای نظری برنامه سازمان برای پیشبرد همه جانبه انقلاب بهمن بر پایه " راه رشد غیر سرمایه داری " با یک مجموعه همپیوسته از تئوریهها و فرضیاتی بوده است که برداشت مشخصی از " راه رشد غیر سرمایه داری " در دوران ما را ارائه می دهد.

این نگرش بطور مشخص در بخش نخست: فصل دوم، فصل چهارم (بند ۱) و در بخش دوم: فصل اول (بند ۱)، فصل دوم (مقدمه بند ۱، بند ۲) و فصل چهارم، و بطور کلی در تمام ساختار برنامه منعکس است.

در برنامه ۱۶ گفته میشود: " قانون اساسی ج ۱۰۰ شالوده مهمی را برای پیوندن راه ترقی اجتماعی و رشد غیر سرمایه داری فراهم آورده است " برنامه اعلام میکند که:

" ما معتقدیم شرط بنیادین پیشروی بی نژاد و پیروزمند جمهوری اسلامی ایران در راستای استقلال، آزادی، عدالت اجتماعی، پیشروی در راه غیر سرمایه داری است... "

برنامه ۶۱ حتی تا آنجا پیش میرود که در بند " ماهیت و ترکیب حاکمیت جمهوری اسلامی " (بخش نخست)، توهماتی درباره انتقاب " راه رشد غیر سرمایه داری " توسط جمهوری اسلامی را پدید می آورد. نگرش ما درباره راه رشد غیر سرمایه داری یک سیستم نظری را تشکیل میداد که هرنگاهی به مسایل انقلاب از منشور آن میگذشت. این سیستم نظری عمیقاً از نگرشهای پیشین سازمان، از نگرش ما به خرد بورژوازی، به پیکار ضد امپریالیستی و به دموکراسی و آزادی سیاسی متأثر بود و آنها را بطور ارگانیک در خود داشت. این نگرش زائیده برخوردی دهاتی با برخی از مفاد مصوبات جلسات مشاوره ۶۰ و ۶۱ و مبتنی بر برخی تجزیهات نادرست این درباره " راه رشد غیر سرمایه داری " بوده است.

* * *

" راه رشد غیر سرمایه داری " یا نظریه مربوط به امان گذار به سوسیالیسم از راه دور زدن مرحله تکامل سرمایه داری توسط کشورهای نارس یافته، یکی از دستاوردهای تئوریک بسیار برجسته و راهگشای مارکسیسم — لنینیسم است که درستی آن در عمل اثبات شده است. این اندیشه توسط مارکس و انگلس طرح گردید، توسط لنین گسترش یافت و سپس، در دوران پس از تشکیل جامعه کشورهای سوسیالیستی و فروپاشی استعمار مرحله جدیدی از تکامل را آغاز کرد. مساله اساسی " راه رشد غیر سرمایه داری " از همان آغاز این بود که: آیا کشورهای عقب مانده، کشورهای که هنوز سرمایه داری در آنها رشد نکرده و شیوه تولید ماقبل سرمایه داری در آنها رایج و غالب است میتوانند بدون پیوندن راه سرمایه داری، تکامل اقتصادی یافته به سوسیالیسم نذر کنند؟ لنین در دو مین کنفره کمترین این پرسش را در رابطه با راهی که کشورهای عقب مانده خاور می بایست بپیمایند طرح کرده و پاسخ میدعد:

" آیا ما میتوانیم این نظریه را بپذیریم که راه سرمایه داری برای آندسته از کشورهای عقب مانده ای که اکنون آزاد شده اند و پس از جنگ در آنها جنبشهای مرفقی دیده می شوند حتمی است؟ ما به این سوال پاسخ منفی میدهیم. اگر پرولتاریای پیروز زمین انقلابی در بین آنها به فعالیت تبلیغی منظم بپردازد و دولت شوروی با وسایلی که در اختیار دارد به آنها کمک کند، در این صورت اشتباه است اگر گفته شود که

راه سرمایه‌داری برای خلق‌های عقب‌مانده امری ناگزیر است. این خلق‌ها می‌توانند پیروی پرولتاریای کشورهای دیگر از طریق چندین مرحله رشد و بدون طی مرحله رشد سرمایه‌داری به کمونیسم برسند.

(گزارش کمیسیون مسایل ملی و مستعمراتی به کنگردهم کمینترن)

لنین دور زدن مرحله تکامل سرمایه‌داری توسط کشورهای عقب‌مانده را شامل مراحل می‌داند و تحت شرایطی خاص انتخاب این راه (مُنپیتسبرد پیگیری و به انجام رساندن آنرا) مشروط به رهبری حزب کمونیست نمیکرد. این شرایط خاص در سال‌های پس از پیروزی انقلاب اکتبر و بهنگامی که لنین نظریه "راه رشد غیر سرمایه‌داری" را طرح میکرد، نمایین همان شرایطی بودند که جمهوریهای آسیای میانه شوروی و مغولستان داشتند و الگوی کامل آن نیز مغولستان بود. در جمهوریهای آسیای میانه پیشروی سوسیالیسم زیر رهبری مستقیم حزب کمونیست اتحاد شوروی انجام گرفت اما در مغولستان هرزمنی همه جانبه اتحاد شوروی نقش عمده را ایفا کرد و حزب پیشرو توانست در شرایط اعمال این هرزمنی در شرایط برخورد آری از امکانات ناشی از همبستگی و همجواری با اتحاد شوروی خلق مغولستان را در راه مستقیمی سوسیالیستی پیروز کند.

توجه لنین به عامل "همیاری پرولتاریای پیروزمند" برای پیچیدن "راه رشد غیر سرمایه‌داری" چنان است که شرط تاثیر مستقیم "پرولتاریای پیروزمند" از آن مستفاد میشود. بطور مشخص‌تر چنین برداشت میتوان کرد که: "سابقا برای رشد غیر سرمایه‌داری شرایط مساعد خاص مثلا قرابت جغرافیایی با دولت سوسیالیستی و حتی مجاورت با آن لازم بود" (پروتستس - مرحله کنونی جنبش آزاد بیخس ملی - کمونیست ص ۱۷)

کوشش لنین برای تئوریزه کردن "راه رشد غیر سرمایه‌داری" ، بگواه نوشته‌های او بر این مساله متمرکز نیست که از توان نیروهای پیشرو غیر کمونیست برای پیچیدن این راه ارزیابی بدست دهد کوشش او بر این متمرکز است که محتوم بودن راه سرمایه‌داری برای کشورهای عقب‌مانده مستعمره و وابسته را رد کند ؛ امکانات جدیدی را که با پیروزی انقلاب اکتبر در اختیار خلق‌های این کشورها برای تعیین سرنوشت خودشان قرار گرفته مشخص سازد.

و امکان فزاینده برای پیچیدن "راه رشد غیر سرمایه‌داری" و از این طریق گذار به جامعه فارغ از استثمار را برای خلق‌های این کشورها اثبات نماید. این کمونیستها بودند که میتوانند این روند‌ها را بشناسند ، از آن بهره‌جویند و آنرا رهبری کنند. آنجا که حزب کمونیست وجود نداشت ، تنها در شرایط بسیار خاص ، در شرایط جبران نسبی خلا حزب ، منجمله با "قرابت و مجاورت جغرافیایی با دولت سوسیالیستی" این امکان پدیدار میشد که پیشروترین نیروهای موجود در کشور ی مثل مغولستان مستقیمی سوسیالیستی را در پیش گیرند. نمونه منحصر بفرد تحقق این امکان نیز خود مغولستان بود.

آنچه مارکس و انگلس درباره امکان دور زدن مرحله یا مراحل از تکامل سرمایه‌داری پیش بینی کردند و توسط لنین بطور مشخص‌تری تئوریزه شد ، در رجا تکامل بیشتری یافت. تجربه مغولستان ، بگونه‌ای متفاوت تجربه جمهوریهای آسیای میانه اتحاد شوروی ، تجربه عظیم انقلاب چین و انقلاب ویتنام و دیگر انقلابهای اجتماعی که در کشورهای تازه یافت صورت گرفت هر يك زمینه تازه‌ای برای تدقیق و تکامل این اندیشه فراهم آوردند. در گردونی شرایط جهانی پس از پیروزی و تثبیت انقلاب سوسیالیستی در اتحاد شوروی ، تغییر عظیم و مجدد شرایط پس از جنگ جهانی دوم و تشکیل اردوگاه کشورهای سوسیالیستی ؛ فروپاشی سیستم مستعمراتی ، تد رجا زمینه‌های عظیم و بسیار مساعد تری برای پیشرفت و پیروزی فنی انقلاب اجتماعی در کشورهای در حال رشد فراهم آورد. در این روند ، در سالهای ۶۰ و ۷۰ قرن بیستم ، "دموکراسی ملی" بهنانه یک پدیده نوین ، پدیده‌های متفاوت با دموکراسی‌های بورژوازی در کشورهای سرمایه‌داری و دارای ظرفیت

مجله علمی و ادبی - شماره ۱۰ - زمستان ۱۳۵۷

برای پیشروی و تکامل در سمت خواست های مردم و نیازهای جامعه پدیدار شدند و مسایل تازه ای در زمینه امکانات جدید کشورهای نارشد یافته برای پیشروی در " راه رشد غیر سرمایه داری " و سمتیری سوسیالیستی مطرح شد . عده تریستن این مسایل در اسناد معتبر جنبش جهانی کمونیستی مورد بررسی و پاسخگویی قرار گرفته است . در اعلامیه جلسه مشاوره ۱۹۶۰ در این زمینه گفته شد :

" در موقعیت تاریخی کنونی ، در بسیاری از کشورهای شرایط مساعد داخلی و بین المللی برای استقرار یک دموکراسی ملی مستقل ... فراهم آمده است "

در این اعلامیه گفته شد :

" مردم بتدریج در می یابند که بهترین راه از بین بردن عقب ماندگی دیرین و بهبود شرایط زندگیشان تکامل غیر سرمایه داری است . تنها از این طریق است که خلقها می توانند خود را از قید استثمار ، فقر و گرسنگی برهانند . طبقه کارگر و توده های وسیع دهقانی موظفند که نقش برجسته را در حل این مساله اجتماعی اساسی بر عهده گیرند ."

این اندیشه بنیادین ، در آخرین گردهمایی بین المللی احزاب کمونیست و کارگری جهان (جلسه مشاوره سال ۱۹۶۹) بدین گونه تداوم یافت و مورد تاکید قرار گرفت :

" تحت تاثیر شرایط انقلابی زمان ما ، اشکال مشخصی از تکامل اجتماعی مرقی کشورهای تازه آزاد شده پدید آمده و نقش نیروهای انقلابی و دموکرات ، افزایش یافته است . پاره ای از کشورهای نوپا راه رشد غیر سرمایه داری را در پیش گرفته اند ، راهی کسه امکان غلبه بر عقب ماندگیهای به ارت رسیده از گذشته استعماری را میکشاید و شرایط گذار به تکامل سوسیالیستی را فراهم میآورد " (اعلامیه جلسه مشاوره احزاب کمونیستی و کارگری - ۱۹۶۹) .

در اعلامیه ۱۹۶۹ ، کشورهای آمریکای لاتین بعنوان کشورهای که " کم و بیش راه رود ورود رازی را در مسیر تکامل سرمایه داری طی کرده اند " و " در آنها پرولتاریای پر شعاری تولید یافته " و احزاب کمونیست عملا در همه این کشورها وجود دارند " متمایز میگردد . در اعلامیه ۱۹۶۹ " راه رشد غیر سرمایه داری " همچنان در رابطه با کشورهای عقب مانده تازه آزاد شده و بمثابه راه حل عده ای برای غلبه بر عقب ماندگی های اقتصادی - اجتماعی مطرح میگردد . طبیعتا برخی ارزیابی های مبالغه آمیز و بعضا نادرست در باره روند های بین المللی و چگونگی توازن قوا در مقیاس جهانی که در اعلامیه جلسه مشاوره ۱۹۶۰ بچشم میخورد ، تاثیر خود را بصورت خوشبینی بیفزاید . اندازه نسبت به توان " دموکراسی ملی " برای پیشروی و تکامل بر جای گذاشته است ، با اینهمه درستی اساس ارزیابی های جلسات مشاوره ، به ویژه جلسه مشاوره ۱۹۶۹ در باره شرایط جدید رشد و تکامل جنبشهای رهایی بخش و انقلابات ضد امپریالیستی - دموکراتیک و در باره " دموکراسی های ملی " به اثبات رسیده است . این اعلامیه ها با پرهیز از طرح جزئیات ، راه را برای برخورد خلاقانه احزاب با نظریات مطروحه باز میگذارند .

در دوران ما امکانات کشورهای در حال رشد برای ررفش و گسترش پیکار خود ، برای پایان دادن به سلطه و نفوذ امپریالیسم و برانداختن نظامهای مبتنی بر بهره کشی و نژاد پرستی سوسیالیسم بمثابه یک روند تاریخی افزایش می یابد . تقویت مداوم محتوای ضد استعماری جنبشهای ضد امپریالیستی - دموکراتیک کشورهای در حال رشد و اثبات فزاینده حقانیت سوسیالیسم بمثابه نظام تعیین کننده عدالت واقعی اجتماعی ، یکی از ویژگیهای برجسته دوران ما است . تجربه انقلابهای رهایی بخش ، ضد امپریالیستی و دموکراتیک معاصر بسا قدرت تمام امکان رهبری انقلاب - توسط پیشاهنگ طبقه کارگر در کشورهای در حال

یافته یا کم رشد یافته حد فاصل بین کشورهای سوسیالیستی و کشورهای رشد یافته سرمایه داری
 مشمول " راه رشد غیر سرمایه داری " (بشابه راهی زیر رهبری دموکراسی ملی و انقلابی) میشوند. در این
 دسته نظریات تدریجاً رابطه " راه رشد غیر سرمایه داری " با شرایط مشخصی که غلبه شیوه
 تولید ما قبل سرمایه داری و عدم رشد طبقه کارگر و پیشاهنگ آن توضیح داده میشود بسیار کم رنگ
 شده و کشورهای با رشد متوسط سرمایه داری و دارای طبقه کارگر کارگشته و حزب کمونیست پرسابقه
 نیز مشمول " راه رشد غیر سرمایه داری " بشابه مهمترین راه تکامل این کشورها شدند. در این
 نظریات به زبان نقش پیشاهنگ کمونیست در مورد نقش و تاثیر عامل بین المللی در پیشروی
 روند های انقلابی مبالغه میشود و نقش کمونیستها گاهی تا حد " پشتیبان " و امدادگر ^{چرخش} چرخش و روزی
 ضد امپریالیست و اصلاح طلب تنزل می یابد. در اینگونه نظریات تا حد معینی مرز بین
 مارکسیست ها با غیر مارکسیست ها و با نیروهای ضد امپریالیست ناسیونالیست در هم می ریزد
 و این توهم ایجاد میشود که گویا میتوان جریانهای ناسیونالیستی چون رژیمهای عراق و سوریه
 را در کنار مارکسیستهای اتیوپی (که خود بانی ایجاد حزب طبقه کارگر شده اند) و یمن جنوبی
 و افغانستان قرار داد و چنین جوجهای را " دموکرات انقلابی " و بیگسان نیروی سیاسی " راه رشد
 غیر سرمایه داری " خواند. بر همین پایه از کشورهای بعنوان کشورهای " در راه رشد غیر سرمایه داری
 نام برده میشود که از لحاظ نیروی رهبری کننده درست باندازه دو طبقه با یکدیگر فاصله دارند
 (مثلاً سوریه و اتیوپی) . در این نظریات همه توجه بر " دولتی کردن " متمرکز میگردد و شکوه
 و جلال بزرگترین آرمان سراسر تاریخ بشر، یعنی سوسیالیسم و کمونیسم علمی چنان همسایس ^{با غیر مارکسیست}
 تکنظری ها و کوته بینی های انواع سوسیالیسم های تقلبی خرد شده بورژوازی میشود، چنان، مارکسیستها
 و ناسیونالیستها و حتی بنیادگرایان قشری کنار هم چیده میشوند، که پسان آبی سرد بر شش
 سرکش انقلابیون کمونیست فرو میریزد و آنها را درست استحاله تا حد یک امدادگر حرفه ای
 و برکنار از انگیزه قدرت تنزل میدهد. در اینگونه نظریات جرعه ای از آن شعله سوزان دانش
 آمیخته بشور انقلابی لندن پچشم نمی خورد. برای کمونیستها برخورد انتقادی جدی با
 این نظریات و اینگونه رویارویی با مسایل انقلاب به امری حیاتی تبدیل شده است. راه رشد غیر
 سرمایه داری " که از سوی حزب توده ایران، در سالهای ۶۰ و ۶۱ از سوی سازمان ما تبلیغ و
 ترویج شد نمونه ای از اینگونه نظریات هستند. تجربه عظیم انقلاب ایران، و تجربه مشخص مادر
 کارست اینگونه نظریات فی نفسه سندی بسیار جدی در انتقاد این اندیشه ها و گرایشهاست
 ما در اینجا برخورد انتقادی با این نظریات را در رابطه مشخص با برنامه خودمان و در محدود
 ریشه یابی، کجرویهای برنامه و خط مشی سازمان خودمان انجام میدهم.

* * *

برداشت نادرست ما از راه رشد غیر سرمایه داری را در سه محور می توان جمع بندی کرد
 الف: تعمیم " راه رشد غیر سرمایه داری به کشور ما، کشوری که در آن سرمایه داری
 مسلط بوده. و طبقه کارگر و دیگر طبقات هر يك سازمان سیاسی خاص خود را دارند
 و جنبش کمونیستی آن که نزدیک به ۷۰ سال سابقه دارد اکنون ده های متوالی است
 برای پیشبرد پیشار ضد امپریالیستی و دموکراتیک مستقیماً با حاکمیت و دولت سرمایه داری
 در نبرد است.

ب - عدم شناخت ضرورت پذیرش سوسیالیسم علمی و پیشروی در سمت یکنانگی کامل با
 مواضع ایدئولوژیک، سیاسی و سازمانی طبقه کارگر از سوی دموکراسی انقلابی، بشابه عده
 ترین شرط ذهنی برای پیشبرد جامعه در مسیر " راه رشد غیر سرمایه داری " از سوی
 دموکراسی انقلابی.

طم
 فائق
 مرصه
 اندا
 پاد
 وسای
 این
 د
 که از
 سپه
 انقلاب
 است
 است
 کش
 است
 تشک
 که ت
 راه
 به از
 عصر
 پاچار
 کش
 و جزا
 سا
 ا
 به ز
 می
 د
 روس
 د
 د

چ - تعیین " راه رشد غیر سرمایه داری " بعنوان " راه پیشروی انقلاب بهمن و جمهوری اسلامی " و متکی شدن برنامه سازمان بر پیشبرد این روند .
 چنین برداشتی از " راه رشد غیر سرمایه داری " سرچشمه بزرگ به دبراه رفتن برنامه و سیاست ما برای " پیشروی و شوقفانی انقلاب بهمن " بوده است .

روشن است که اگر منظور از " راه رشد غیر سرمایه داری " مفهوم لغوی اصطلاح باشد ، اگر منظور این باشد که کشور -
 های نارسد یافته می توانند (و باید) از راهد ورزدن سرمایه داری (چند ورزدن تمام مرحله و چند ورزدن مراحللی
 از رشد سرمایه داری) و یا از راه قطع رشد سرمایه داری بسوی سوسیالیسم بروند ، در انصورت کشورهای
 بسیاری و منجمله کشور ما مشمول " راه رشد غیر سرمایه داری " میشوند ، اما آنجا که مفهوم مشخص و سیاسی
 " راه رشد غیر سرمایه داری " یعنی امکان دورزدن مرحله تکامل سرمایه داری و سستگیری سوسیالیستی
 با رهبری " دموکراسی انقلابی " مطرح است ، این راه و این رسالت عرصه کاربرد محدود و مشروطی
 دارد . مهمترین این شروط عبارتند از عمده بودن ساختارهای ماقبل سرمایه داری از یکسو و نبودن
 یا موثر نبودن طبقه کارگروپیشاهنگ آن ازسوی دیگر .

در کشور ما که اقتصاد آن متکی بر تولید نفت است و سطح تکامل اقتصادی - اجتماعی در
 حدی است که مناسبات سرمایه داری مناسبات مسلط را تشکیل میدهد ، در کشور ما کسه
 صفندی طبقاتی در حدی پیش رفته که اقشار و طبقات اجتماعی هر یک نیازمان خاص خود
 را دارند ، در شرایطی که جنبش کمونیستی و حزبیت کمونیستی در ایران نزدیک به هفتاد
 سال سابقه دارد و تقریباً همه پیروان و هواداران سوسیالیسم علمی در سازمانهای مارکسیست
 - لنینیست متشکل شده اند ، در جایی که همه سازمانهای سیاسی خرده بورژوازی و بورژوازی
 از نظر ایدئولوژیک و سیاسی بر اساس مرزندی های سفت و سخت و غالباً تخصص آمیز بسا
 کمونیستها شکل گرفته اند ، " راه رشد غیر سرمایه داری " و رسالت دموکراسی انقلابی برای رهبری
 جامعه با سستگیری سوسیالیستی بلا موضوع است . لذا برنامه پیشاهنگ طبقه کارگرایران
 نمی تواند بر پایه " راه رشد غیر سرمایه داری " باشد .

در کشور ما دموکراتها خرده بورژوا غالباً میگویند بر پایه مرزندی با خود سوسیالیسم علمی بسا جنبش
 کمونیستی مرزندی کنند . این دموکراتها آنجا که مدعی " عدالت اجتماعی " میشوند و انواعی از راه سوم
 و " سوسیالیسم " های غیر علمی ، ناسیونالیستی ، خرده بورژوازی ، دهقانی و حتی بورژوازی را مطرح
 میسازند که دارای ظرفیت بسیار زیاد برای آشتی با ضد سوسیالیسم و با بورژوازیست . در کشور ما
 بخش عمده ای از مدافعان " عدالت اجتماعی " به اشکال مختلف دارای ایدئولوژی و گرایش تعصباً میزبوم
 و فرقه ای هستند و این عامل روند نزدیکی و یگانگی آنها با پیشاهنگ طبقه کارگر و آرمان و ایدئولوژی
 علمی آنها دشوار میسازد .

کهنه شدن " راه رشد غیر سرمایه داری " برای کشور ما بدین معنا نیست که " دموکراسی
 انقلابی " ممکن نیست رهبری و یا قدرت سیاسی را بدست گیرد ، و یا نمی تواند تحولات
 اقتصادی - اجتماعی مثبت و انقلابی در راستای سوسیالیسم انجام دهد ، چنین امکانی
 وجود دارد .

جریانهای دموکراتیک و انقلابی برای اینکه بتوانند در راستای تعرض علیه سرمایه داری پیش
 بروند باید راه نزدیکی و یگانگی با پیشاهنگ طبقه کارگر را بیمایند . چنانچه دموکراتهای انقلابی
 در راستای قدرت قرار گیرند پیشاهنگ طبقه کارگر از آنها میخواهد که برنامه طبقه کارگر بسرای انقلاب
 دموکراتیک را به اجرا بگذارند ، یعنی دموکراسی را مستقر سازند و آماج های اقتصادی - اجتماعی
 برنامه ما را متحقق کنند .

مهم ترین خواست پیشاهنگ طبقه کارگر در شرایط استمرار دموکراسی انقلابی تامین و تضمین آزادی
 کامل کمونیستها در سازماندهی مستقل طبقه کارگر و توده های مردم است . این امر عامل تعیین

" وسیع ترین توده های میهن ما یا پذیرش خط مشی ضد امپریالیستی و مردمی امام خمینی در انقلاب شرکت کردند و هم اکنون زیر همین رهبری ایثارگرا نه از انقلاب دفاع میکنند . رهبری جبهه متحد برعهده نیروئی است که از اعتماد وسیع ترین توده های شرکت کننده در انقلاب برخوردار است . "

بنابراین تا آنجا که به امر سرنوشت ساز رهبری و قدرت سیاسی بر میگردد مهمترین شرط در حد تشکیل جبهه ای با شرکت نمونیه ها و بار رهبری خمینی متحد و میماند و دگرگونی در سیستم سیاسی نیز از حسد " شوقانی جمهوری اسلامی " فراتر نمیرود . برنامه در فصل دوم از بخش نخست تصریح میکند که :
" استقرار سوسیالیسم و تکامل شوقان آن ، آماج نهائی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) است . "

اما بگونگی همپیوندی این آماج و برنامه جاری سازمان مسدوت و تدارک تحول سوسیالیستی به مثابه آماج اساسی درین برنامه جاری نامشخص میماند . البته برنامه جهاتی را برای مبارزه در راه تقویت پیشاهنگ طبقه کارگر و مواضع آن و در راه تامین زمینه های پیشروی انقلاب درست آماج های اساسی ما مطرح میکند . در بند ۱ فصل اول بخش دوم برنامه گفته میشود :

" سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) در راه ارتقاء شناخت همه نیروهای ضد امپریالیستی و مردمی از دوستان و دشمنان انقلاب ایران و افشای هرچه بیشتر ماهیت و عملکرد امپریالیسم ، افشا و خرد همه طرفداران سازش با امپریالیسم و منزوی ساختن همه مدافعان راه سرمایه داری مبارزه میکنند . "

در بند ۲ همین فصل در رابطه با " سازمان های توده ای و شوراهای " گفته میشود :

" هیچ نیروئی جز خود مردم قادر به دفاع از انقلاب و اساسی ترین اهداف آن نیست . انقلاب کار توده هاست و بدون توده ها تحول انقلابی که چهره جامعه را از بنیاد دگرگون سازد رخ نخواهد داد . "

سپس در رابطه با ضرورت وجود شوراهای گفته میشود :

" تحکیم و تقویت و گسترش شوراهای مردمی از شورای بخش ، شهر ، شهرستان و استان و مناطق اقلیت های ملی و اقلیت های مذهبی تا مجلس شورای اسلامی ، بنیاد آزادیهای مردمی و خائوده مشارکت مردم در اعمال حاکمیت بر سرنوشت خویش و لازمه حفظ استقلال ملی و پیشرفت اجتماعی میهن ماست . "

این جهات نه میتواند در خدمت گسترش نفوذ پیشاهنگ طبقه کارگر ، در خدمت بسیج و تشکل توده ها و اعمال حاکمیت آنان قرار گیرد ، درست و در حسیاس ترین لحظه ، یعنی آنجا که میبایست در مقابل قدرت ارتجاعی موجود قرار گیرند دچار ابهام میگردند و یا اینکه اقداماتی همسو با " شوقانی جمهوری اسلامی " ملاحظه شده و سمت ضروری خود را از دست میدهند . ما در عمل این سمت گیری ها را مورد دفاع پیگیرانه قرار دادیم و در راه خرد مدافعان سرمایه داری ، در راه بسیج و تشکل توده ها از جمله در شوراهای مبارزه کردیم ، با این همه بخاطر سمت گیری سیاسی نادرست از کار عظیم خود بهره ای درخور نگرفتیم .

برخورد نادرست برنامه ۶۱ با امر رهبری و قدرت سیاسی در جنبش و انقلاب، به مثابه برآیند تئوریهای ناظر بر این برنامه، خطرناکترین سرچشمه دجرویهای خطمشی و برنامه ما بوده است. عده ترین جهات این برخورد نادرست عبارتند از:

— مبهم گذاشتن چگونگی " فراروشی " انقلاب بهمین به سطح سمت گیری سوسیالیستی (آماج اصلی برنامه ۶۱) و چگونگی مرتبط شدن آن با آماج نهائی برنامه ما .

— مسکوت گذاردن ضرورت رهبری پیشاهنگ طبقه کارگر برای پیشبرد انقلاب، و در عوض متکی شدن به مشی اتحاد و انتقاد و روندن برکه در حکومت .

— پدیرش اتحاد با " خط امام " و پدیرش رهبری خمینی برای پیشبرد انقلاب، در حالیکه ایمن جریان حکومت را در دست داشته و با هرگونه همکاری با ما و هرگونه فعالیت مستقل ما مخالف بوده است .

یکی از بزرگترین آموزشهای لنین، آموزرا و درباره امر رهبری و قدرت سیاسی به مثابه تعیین کننده ترین عامل در جنبش و انقلاب بوده است. لنین می گوید :

" مسئله بنیادین هر نوع انقلاب مسئله قدرت دولتی است بدون درک این مسئله هیچگونه اشتراك آگاهانه در انقلاب نمیتواند مطرح باشد . " (درباره حکومتد و گانه)

این نظر که جوهر فکر لنین درباره مسئله رهبری را بیان میکند با صد ها تجربه اثبات شده و به یکی از استوارترین اصول مارکسیست - لنینیستها در برخورد با مسئله رهبری و قدرت سیاسی درآمده است. لنین بر همین پایه تاکید میکند :

" تئوری (مارکسیسم) وظیفه حقیقی حزب انقلابی و سوسیالیستی را وضع کرد، که وظیفه مدکور عبارت از طرح برنامه های اصلاح جامعه، چیدن توطئه ها و تسویق سرمایه داران و نوتران شان برای بهبود بختیدن به وضع کارگران نبوده بلکه عبارت است از سازماندهی مبارزه طبقاتی پرولتاریا و رهبری این مبارزه که هدف نهائی آن سلب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا و ایجاد جامعه سوسیالیستی است . " (مقاله مرآم ما - جلد ۴ ص ۱۸۲ مجموع آثار)

این رهنمود لنین در سالهای ۶۱ - ۶۰ از سوی ما فراموش شده است. ماهه پییرا در قیقا در خدمت عمین " تسویق " حکومت برای اصلاحات گذاشتیم و پیشرفت و تامل انقلاب را در تمام اصلاحات خلاصه کردیم . هدف نهائی سلب قدرت" به منظور اجرای برنامه دامل خودمان در برنامه ما فراموش شده است. این عده در دلائل سیاست " اتحاد و انتقاد " با " خط امام "، در دلائل مشی گریز از هرگونه تقابل و نگرش مبتنی بر خوشبینی نسبت به " خط امام " و غیره نیز کم شده است. ما بجای متمایز کردن پیوسته برنامه و سیاست خودمان از برنامه و سیاست حکومت، بجای افشا مداوم برنامه و سیاست رژیم از طریق مقایسه آن با برنامه و سیاست خودمان، بجای ایجاد مرز بندی دقیق بر سر شعار و تاتیک و سیاست در ذهن توده ها، کوشیدیم درست برخلاف این آموزشهای لنین تنها بر نزدیکی و یگانگی و همگونسی شعارها، تاتیکها، سیاست ها و حتی آماج های عده خودمان با " خط امام " تاکید ورزیم . ما برای اینکه " خط امام " رم نشند و اتحاد با ما را بپدید آید از صرح شایستگی جنبش خودمان برای رهبری انقلاب و ضرورت آن امتناع کردیم، در حالیکه :

" گرچه لنین از ایجاد جبهه متحد طرفداری میدرد اما مخالف بوده نمونیستها تحت هر شرایطی از مبارزه بر سر کسب رهبری انقلاب صرف نظر کنند، چون این امر آنها را به رانده دموکراسی بورژوازی تبدیل میکند " (کمترین و خاور)

مبارزه برای رهبری البته يك شعاردهی پسر هیا هو نمیتوانست باشد . این مبارزه قبل از هر چیز يك

است
آزاد
رهبر
و همه
راد ر
وسیه
جای
بورژوا
د موک
نمود
این
ماهیه
خوانا
موخرا
استرا
کشور
سازما
متاسا
تکرار
یساا
تعی
است
دار
تريك
تجرب
۱- ک
۲- ت
۳-
۴-
۵- ک
۶-
۷- ک
۸- ک
۹- ت
۱۰-
۱۱-
۱۲-
۱۳-
۱۴-

اعتقاد راسخ بیک برنامه دقیق باید می بود نه هر یک از تاکتیکهای ما و هر جز از فعالیت انقلابی ما رخداد - آن قرار میگرفت. سیای ارزیابی ما از انقلاب بهمین رهبری آن، ابهام برنامه مادرانه چگونگی فراروشی انقلاب بهمین و چگونگی مرتبط شدن آن با برنامه ما برای گذار به انقلاب سوسیالیستی و مسکوت ماندن ضرورت رهبری ضربه دارگرای پیشبرد پیگیر انقلاب، پیش از هر چیز نگرش نادرست ما را در برخورد با رهبری و قدرت سیاسی در جنبش و انقلاب نشان میدهد. چنین خصوصاً برای مسایل تأکید دارد و هسته مرکزی اندیشه او در باره روند انقلاب روسیه در پاسخهایی که بهمین مسایل میدهد متجلی است. چنین در بررسی روند انقلاب روسیه میگوید:

" میان مرحله دموکراتیک و مرحله سوسیالیستی انقلاب مرزی غیر قابل عبور وجود ندارد و تبدیل تدریجی مرحله اول به دومی پس از برقراری دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک آغاز خواهد شد."

لنین سرنوشت انقلاب دموکراتیک و به پیروزی رسیدن فصیح آنرا همه و همه با مسئله رهبری و قدرت سیاسی توضیح میدهد. او در رابطه با انقلاب روسیه تصریح مینماید:

" پیروزی شامل انقلاب فعلی، پایان انقلاب دموکراتیک و آغاز مبارزه فصیحی در راه انقلاب سوسیالیستی خواهد بود."

بدون اینکه بخواهیم شرایط مشخص روسیه آنزمان را به شرایط مشخص کشور خودمان تعمیم دهیم یا اینکه انقلاب بیژوان دموکراتیک روسیه را با انقلاب بهمین یسنان ارزیابی کنیم، میتوانیم و باید از آموزش لنین و تجزیه انقلاب روسیه در محل مسایل انقلاب خودمان بهره بگیریم. به ویژه از نصرتی که باید همین متد لنین مبنای برخورد ما قرار میگرفت. مطابق این متد، بفرض اینکه انقلاب بهمین هنوز زنده هم می بود، برنامه ما باید مشخص میکرد که پایان این انقلاب و پیروزی قطعی آن - کجا خواهد بود و باید دقیقاً پایان ایسن انقلاب، پیروزی قطعی و فراروشیدن آنرا با تحولی نه میبایست در قدرت سیاسی ایجاد گردد توضیح میداد. حتی بفرض اینکه دموکراسی انقلابی ناب هم بر سر قدرت باشد ماحق نداریم این تصور را ایجاد کنیم که گویا انقلاب گام به گام پیش میرود و فرامیرود و با این اندیشه نگاه خود را از آینده و سرنوشت انقلاب بگیریم و در وظایف روزمره و در تلاش برای پیشبرد گام به گام رویدادها غرق شویم.

x x x

بلحاظ نظری عدول برنامه ۶۱ از برخورد علمی با مسئله رهبری و قدرت سیاسی در انقلاب نتیجه برداشت ما از راه رشد غیر سرمایه داری " بوده است. افزون بر تعمیم امکان راه رشد غیر سرمایه داری به شرایط ایران و جمهوری اسلامی و عدم شناخت درست رسالت پیساهنگ صبه دارگردان انقلاب دموکراتیک ایران، از پیشوگم بهادادن به ایدئولوژی و نظام سیاسی خواسته غریب، و از سوی دیگر پیش از اندازه امید بستن به نعت اتحاد و تاثیر عامل بین المللی در پیشبرد انقلاب باعث لغزش برنامه ما در برخورد با مسئله رهبری و قدرت سیاسی در انقلاب شده است.

الف: عامل ایدئولوژی

عامل ایدئولوژی، شامل مؤلف عقیدتی، آرمانخواهی و مستگیری هر نیروی سیاسی نسبت به سوسیالیسم تغیرکننده در ارزیابی ماهیت، توان و راه و برنامه آن نیروست. برنامه ۶۱ در ارزیابی ماهیت " حتماً امام" و محتوا و سرنوشت راه و برنامه عامل ایدئولوژی را تغیر

"حاکمیت جمهوری اسلامی ایران طیفی است که در یک منتهای آن نمایندگان بخشی از طبقات زحمتکش از ستم سرمایه داری و امپریالیسم رنج می‌برند فرار گرفته‌اند و در منتهای دیگر آن نیروهای فرار گرفته‌اند از منافع طبقاتی سرمایه داران دفاع میکنند . . . در این میان نیروهایی که منافع افشار میانی جامعه را نمایندگی میکنند و خصلت ضد امپریالیستی و مردمی دارند و خواهان دگرگونی‌های بنیادین در نظام اقتصادی اجتماعی کشور هستند در حاکمیت و وزن و نقش عمده را دارند . این وضعیت نشان می‌دهد که هنوز انتخاب راه غیر سرمایه داری، به مثابه راه تکامل اجتماعی و تعمیق خصلت مردمی انقلاب و طرد راه سرمایه‌داری در حاکمیت جمهوری اسلامی قطعیت نیافته است . . ."

جناح "انقلابی" که مابین "بخشی از طبقات زحمتکش" بود و "ضعیت" یافتن انتخاب "راه رشد غیر سرمایه داری" با مطعیت یافتن سیضه آن در حاکمیت پیوسته خورد، از نظر فکری، سیاسی و فرهنگی هیچگونه شباهتی با کم توان ترین نیروی که بالقوه میتواند آغازگر "راه رشد غیر سرمایه داری" باشد نداشت . "خط امام"، یا جناح اصلاح طلب و "رادیکال" آن جریانی بود که شدید تر از هر نیروی دیگری در حاکمیت از "ولایت فقیه" و در آمیزی دین و دولت دفاع میکرد . این جناح پیگیرترین نیروی مدا - فح "ولایت فقیه" بود . این جریان شدیداً پان اسلامیت و عظمت طلب بود . این جریان پاناسلام - مسم و شونیسم ربه خطرناکترین شکل پیوند زده بود و اساساً ضد اجنبی و بقول خود ضد شرق و ضد غرب بود . این جریان از نظر ایدئولوژیک شدیداً پانمونیسیم و سوسیالیسم در تضاد بود و بزرگترین افتخارش این بود که "الگوی سومی" علیه سوسیالیسم ارائه داده و با فاضح ترین شکل پیروان سوسیالیسم علمی رافضی و سرکوب میکند . بنیادگرایی و تعصب مذهبی، باور به "رژیم ولایت فقیه" و تکیه بر سیاست که شرقی نه غربی، "مجموعه یک دستگاه ایدئولوژیک سیاسی ارتجاعی را تشکیل میدادند . سرکردگان اصلی این جریان، یعنی خود خمینی و امثال رفسنجانی و خامنه ای و بهشتی فاقد امکان عینی و ذهنی برای نزدیکی ایدئولوژیک و برنامه ای با پیروان سوسیالیسم علمی و با "سمتگیری سوسیالیستی" بودند . مابینگام برخورد با مسایل "پیشروی انقلاب" بر ضرورت اتحاد "خط امام" با ما، بر ضرورت دوستی و همکاری جمهوری اسلامی با کشورهای سوسیالیست و ضد امپریالیست و بر ضرورت انجام اصلاحات پسود مردم تاکید میوریدیم . اما به هر دلیل، عامل ایدئولوژیک در محاسبات ماکمرنگ یا فراموش میشد . چرا ؟ آیا این تنها "مصلحت" بود ؟ البته مصلحت نمیتواند مطرح نباشد .

حتی میتوان گفت که هر شرایط خاصی روشهای خاصی را در طرح و تبلیغ مسائل ایدئولوژیک - سیاسی ضروری میسازد و این روشهای خاص نیز اساساً مبتنی بر روانشناسی و فرهنگ مردم هر کشور - در کل و در هر مقطع زمانی - تعیین میشوند و باید هدفشان جلب توجه، هباید . اما سکوت برنامه مادر قبایل دستگاه ایدئولوژیک - نظری "خط امام" و کم بهادادن علی به آن دیگر مصلحت و یارغایت توده ها نبود . اگر ماهمین دید رامینای برخورد با "خط امام" فرامیدادیم که امروز در سازمان گسترش مییابد، آنگاه فقط و در هیچ شرایطی برای هیچکدام از جناحهای "خط امام" در نظر و در عمل توان انتخاب "راه رشد غیر سرمایه داری" فایز نمیشدیم . ارزیابیهای ما از "خط امام" ملهم از برداشتهای معین ما از "دمود کراسی ملی" و "دموراسی انقلابی" و رهبری "راه رشد غیر سرمایه داری" بوده است . این برداشت - ها اختصاص به ما نداشتند، بلکه در برخی از آثار تئوریک ترجمه شده از سوی ما نیز میتوان نمایش (البته بشکل پخته تری) آنها را تشخیص داد .

گستردن دامنه سمول "راه غیر سرمایه داری" به طیف وسیعی از دولت‌ها بدون تفکیک دقیق این دولت

منه
انقا
نید
ماکا
برا
ست
بور
در
میتو
امرو
سرت
ضرو
متره
تقو
رزم
علیه
میان
چپ
سیاه
شک
پینو
توری
قاص
پیر
شر
داه
اقتا
آیند
میزد
زمین
بود
به
به
موض
کمون
کمون
دارد

— هابریایه ایدئولوژی مسلط بر آنها، که در بسیاری از نوشته های مربوط به "راه رشد غیر سرمایه داری" بچشم میخورد. نمودار بزرگی از کم بها کردن عملی عامل ایدئولوژی است. مابیه نقض این برداشت از نظر تئوریک تاحدی آگاهی یافتیم و در ادبیات سازمان، تدوین "راه ترقی اجتماعی" را از "راه رشد غیر سرمایه داری" تفکیک کردیم. اما آنجا که ما برای "جمهوری اسلامی" و "قانون اساسی آن" و برای جناح اصلاح طلب نیات ساده نظریت فراروتیدن و ورود به "راه رشد غیر سرمایه داری" را قایل شدیم. نگرانی تئوریک سازمان بسود همان برداشت نادرست از "راه رشد غیر سرمایه داری" سایش یافت. پروفسور الیانفسکی پر تاثیرترین اندیشا پرداز "راه رشد غیر سرمایه داری" و "سمت گیری سوسیالیستی" در کشور ما، در توضیح "سمت گیری سوسیالیستی" میگوید:

" باید توجه داشت که رشد غیر سرمایه داری ویا سمت گیری سوسیالیستی (که همان رشد غیر سرمایه داری است)، با آنه مرحله گذار سوی سوسیالیسم است بهر حال با ساختمان سوسیالیسم فرق بسیار جدی دارد. ما اصطلاح " سمت گیری سوسیالیستی " ویا " راه غیر سرمایه داری " را برای آن بسکار می بریم که ویژگی این شکل حرکت سوی سوسیالیسم را نشان دهیم، تنکلی که با شیوه کشورهای سوسیالیستی در ساختمان سوسیالیسم فرق جدی دارد ولی در عین حال آنرا نمیتوان شیوه سرمایه داری دانست. اگرما فرق جدی موجود بین کشورهای نه به شیوه سرمایه داری رشد میکنند با کشورهای سوسیالیستی سمت گیری سوسیالیستی هستند را بنینیم تعرض وسیعی راه در این کشورها در عده ترین بخشها علیه مالیت خصوصی صورت میگیرد و این عامل مهم را که در این کشورها بروز واری محدود میکند و بخش دولتی نقش هر چه قاطعتری ایفا می نماید، ندیده ایم. " (مسائل معاصر آسیا و آفریقا)

این اندیشه تنها زمانی کامل است که علاوه بر مکتب بر روی تفاوت کشورهای نامبرده با کشورهای سرمایه داری و سوسیالیستی، (که واقعی است) بر تفاوت جدی میان خود این کشورها نیز تاکید کرد و همه آنها به اعتبار تفاوت جدی آنها با سرمایه داری متعارف یا سوسیالیسم، در تحول " راه رشد غیر سرمایه داری " یا " سمت گیری سوسیالیستی " قرار گیرند. بنا بر این، اصطلاح " سمت گیری سوسیالیستی " به اعتبار موقعیت مجموع کشورهای حد فاصل راه رشد سرمایه داری و راه رشد سوسیالیستی و برای توضیح موقعیت این کشورها، بلکه به اعتبار موقعیت تنها آن کشورهای نه به دلیل حاکمیت دموکراسی انقلابی پذیرنده سوسیالیسم علمی در راه " سمت گیری سوسیالیستی " پیش میروند معنی پیدا کند. آن دسته از کشورهای نه که فاقد این مشخصه هستند، علیرغم تفاوت جدی راه رشدشان با راه رشد کلاسیک سرمایه داری و راه رشد سوسیالیستی باید با نام و عنوان دیگری متمایز گردند. دولتی نه بخش دولتی و تعاونی را بزیان بخش خصوصی تقویت میکند، اما بدلیل ایدئولوژی و آرمانخواهی آن نمیتواند این اصلاحات را درست سوسیالیزم پیش ببرد و اگر آن چنانده هست باقی بماند هیچ چشم اندازی برای انجام وظایف دموکراتیک توسط آن نیست، چنین دولتی چگونه میتواند سمت گیری سوسیالیستی " باشد. این دولت، دولت اصلاح طلب هست ولی دولت در راه سوسیالیسم نیست. بنا بر این میتوان گفت به همان اندازه که دولت نوع سوم، دولت حد فاصل راه رشد سرمایه داری و سوسیالیسم یک واقعیت است، مترادف دانستن چنین دولتی با دولت سمت گیری سوسیالیستی غیر واقعی است. بدون حرکت با چشم انداز درست سوسیالیزم، چنین دولتهائی نمیتوانند دولت سمت گیری سوسیالیستی باشند. پروفسور الیانوفسکی میگوید:

" دموکراسی ملی که خود پدیده سالهای ۶۰ و ۷۰ قرن بیستم است تنها وقتی دموکراسی انقلابی است که موضع ضد امپریالیستی دارد و پیشروی بسوی سوسیالیسم را (البته هر کشور به شیوه خود) ادامه میدهد. (مسائل معاصر ۱۰۰)

در این حکم اگر جمله " هرکشور شیوه خود " مفهوم درست و مشخصی نیابد بقیه حکم را مخدوش میکند . مثلا اگر دیکراسی انقلابی " در هرکشور به " شیوه خود " سوسیالیسم علمی را بفهمد ، به شیوه خود آنرا نام گذاری و تعبیر کند ، و به شیوه خود سوسیالیسمی اختراع کند ، یا در حالیکه اصلاحات اقتصادی را بفرص پیشرو برد از نظر ایدئولوژیک - سیاسی مشغول تحذیم مرزبندی یا سوسیالیسم علمی و پادشاهی نیستها باشد ، در آن صورت هم " پیشروی بسوی سوسیالیسم " را ادامه میدهد ؟ اگر پاسخ ایسن پرسشها منفی باشد یک نتیجه و اگر مثبت باشد بکلی نتیجه دیگری گرفته میشود . با یک تعبیر دولت عراق ، دولت سمنگیری سوسیالیستی خواهد بود ، و با تعبیری دیگر یک دیکتاتوری ارتجاعی بورژوا - خرد بورژواشی . کلید مسئله در اینجا اینست که " پیشروی بسوی سوسیالیسم " ، مادام که منظور همان سوسیالیسم واقعا موجود است ، قبل از هر چیز پیشروی سیاسی بسوی سوسیالیسم است .

آموزش مارکسیسم در پاسخ به این مسئله بسیار روشن است ، مسئله مرزی ، مسئله رهبری و قدرت است ، " بدون تئوری انقلابی جنبش انقلابی ناممکن است " و :
 " فقط چنان حزبی میتواند نقش مبارز پیشرو را ایفا نماید که در عرصه تئوری پیشرو گردد . " (چه بایسد کرد)

این گفته لنین تنها شامل حزب کمونیست میشود . هر حزبی و هر دلیتی همان اندازه میتواند پیشرو باشد که در ایدئولوژی ، در آرمانخواهی و در تئوری و سیاست پیشرو باشد . این امر اثبات میکند که ایدئولوژی و تئوری ، نه بیانگر ماهیت و هویت صفتی هر نیرو هستند ، در ارزیابی توان هر نیروی سیاسی برای سمنگیری ترقیخواهانه مهمترین ملاکها هستند . کم بهادادن به این عوامل در ارزیابی هر نیروی ، بخودی خود منحس کنند که کم توجهی به امر ایدئولوژیک و تئوری در حل ، حتی در رابطه با خود جنبش کمونیستی است . ما نمیتوانیم کشورهای پهن الجزایر ، سوریه ، عراق ، اتیوپی ، آنگولا ، موزامبیک ، یمن جنوبی و افغانستان را در زیر یک عنوان و بهر شکل در یک ردیف قرار دهیم . وقتی مجموع این کشورها را به صورت یک طیف در کنار هم بگذاریم و عنوان " کشورهای سمنگیری سوسیالیستی " یا " راه رشد غیر سرمایه داری " را بر آنها بگذاریم ، شرایط لازم برای فرار گرفتن دست کم جناحی از " خط امام " در ایسن صیف نیز فراهم میگردد . چرا ؟ برای ایسن نیروهای منتهی الیه سمت راست این طیف چنان با جمهوری اسلامی و " خط امام " همسایه میشوند با اندکی " اغماض " و بخصوص بر فشار " مصلحت " ها ایسن همسایه نیز میتواند دست کم در مقام نیروی منتهی الیه صیف به درون کادران وارد شود . و هنگامیکه نیروی درون صیف " راه رشد غیر سرمایه داری " فرار گرفت میتواند به اعتبار تعلق اش به این روند بصورت غیر واقعی دارای آنچنان توانائی ها و امداناتی برای " پیشرو انقلاب " تصور شود که در واقع بکلی فاقد آنهاست . برخورد ما با " خط امام " و جناح " رادیکال " آن ، ارزیابی ما از " قانون اساسی جمهوری اسلامی " و خود جمهوری اسلامی ، از چنین نگرشها و برداشتهائی متاثر بیده است . اگر ما نیروهای ضد امپریالیست و اصلاح طلب کشورهای رشد یابنده را بر اساس ایدئولوژی و آرمانخواهی آنان و بر پایه سمنگیری آنها برای نزدیکی و یگانگی با " پیتاهنگ عقبه نارگر د قضا دسته بندی میگردیم و کشورهای " سمنگیری سوسیالیستی " را از کشورهای " دد امپریالیست و ترقیخواه " برای این پایه متمایز میگردیم و چنین نگرشی را در عمل بکار میگیریم ، آنگاه کمترین امداتی برای ارزیابیهای برنامه ۶۱ از " خط امام " و جمهوری اسلامی باقی نمی ماند .

ب : نظام سیاسی

عده ترین آماج برنامه هر حزب سیاسی ، حفظ ، اصلاح و یا استمرار نظام سیاسی معینی است که دستیابی به مجموع آماج های برنامه درگرو آنست . برنامه ۶۱ نسبت به این مسئله بی توجهی می ماند و در ارزیابی " قانون اساسی جمهوری اسلامی " و ماهیت " خط امام " ، بجای آنکه نظام

بورژوا
شد
و اه
ر فر
اگرا
می
همک
انگل
حال
در ا
نیرو
هم
نمای
دیگ
جوه
پاکه
حزب
در
موض
سره
گذ
تبی
برقر
هم
برقر
دی
د
و عه
طر
بد و
بود
اید
را ح
گفت
نیرو
د مک
این
به
جد

سه در
ست
سای
کله
اد و
بدم
نگ
روز
ن

سی
ای
رای
پنج
ان
سه
ن
بود
ان
بد
ای
قیم
تا
بد
تد
مها
در

سای
سای
سی
پوب

پست
ن
از

سیاسی مستقر شده را مبنای قرارداد اصلاحات اقتصادی مصرحه در " قانون اساسی " و مواعید روحانیت خانم متقی میشود . این نگرش سرچشمه آرزوهای نادرست برنامه ۶۱ از " قانون اساسی جمهوری اسلامی " و " خط امام " است .

در اعلامیه جلسه مشاوره احزاب نخبیستی و نارگری در سال ۱۹۶۰ نه برای نخستین بار جمعبندی مشترک جامعی درباره پدیده " دموکراسی ملی " انجام شد ، دولت " دموکراسی ملی " بدینگونه توصیف میشود :

" دولتی نه علیه اشکال جدید استعمار و روجه سرمایه امپریالیستی بچنگد ؛ دولتی نه شیوه های دیکتاتوری و استبدادی حکومت را مردند ؛ دولتی نه در آن حقوق و آزادیهای دموکراتیک وسیع خلق (آزادی بیان ، مطبوعات ، اجتماعات ، تظاهرات ، تظاهرات نامسئول احزاب سیاسی و سازمانهای اجتماعی) ، اعطای فعالیت برای اجرای اصلاحات ارضی و دیگر دگرگونیهای دموکراتیک و اجتماعی و شرکت در شکل دادن به سیاست عدای حکومتی تعیین شده باشد ."

عمه تجارب درست اثبات درستی این جمعبندی است . دولتهایی که نتوانستند طبق برنا علیه نو استعمار و وابستگی به امپریالیسم بچنگد ، دولتهای که شیوه دیکتاتوری و استبداد در پیش گرفتند و از بسیج و تشکل مستقل عقبه نارگر و توده عدای رحمتش جلوگیری کردند ، دولتهایی که نمونیم ستیزی پیشه کردند و یا توسل به قدرت به تلاش برای قطع فعالیت انقلابی کمونیستها برخاستند ، حتی در بهترین حالت و یا انجام بسیاری اصلاحات اقتصادی - اجتماعی نیز سرانجام راه باز گشت و شدت در پیش گرفتند . دیکتاتوری و استبداد و پایمالی آزادیهای سیاسی و حقوق دموکراتیک مردم زیر مرشعاری نه باشد . یا سرکونه اصلاح عدلی بورژوازی و خرده بورژوازی نیسز نه همراه باشد ، نمیتواند به هیچ سئلی دموکراسی نامیده شود و حتی برای یک لحظه مورد پشتیبانی سیرهای انقلابی فرارگیرد .

لین در گزارش نخبیستین ملی و مسومراتی به نشر دوم نشرین ، با توجه به اعمیت سرنوشت ساز تامین دموکراسی میگوید :

" ما به سابه کمونیستها تنها در آن صورت باید از جنبشهای رهائی بخش بورژوازی در سرور عدای مسوسه سرمداری نسیم و خواهیم مرد ، نه این جنبشها واقعا انقلابی باشند و نمایندگان آن از ما جلوگیری نکرند تا در عدای ستان و توده عدای وسیع استعمار سونده را با روحیه انقلابی پرور گردیم "

روشن است به نئین راسخ ترین نصر را در حمایت از غرنام مبارزه ضد استعماری داشت . اما او در شمین حال بر اعمیت تامین دموکراسی سوسه جنبشهای رهائی بخش تانید می ورزد و حمایت از آنها را به تامین آزادی فعالیت کمونیستها مسروسه میسند . نئین بارها این اندیشه را مورد تأکید قرارداد که " خواه ما مع سننقیم پرولتاریا و خواه ما مع آن در مبارزه برای رسیدن به عد فتهائی سوسیالیسم ، آزادی سیاسی حتی المعذور نامشر " را ایجاب میسند . (فصحنامه نشر سوم حزب س . ک . ر)
ما بر پایه اصول ایدئولوژیک خود و انشیه بر عمه تجارب سالیهای ۱۰ و ۷۰ و ۸۰ تأکید میسند که دیکتاتوری و استبداد و سدیتمیا آزادی و معوی دموکراتیک مردم پدیده هائی بر ضد دموکراتیسم و سر ضد سمکیری سوسیالیسم مسند . " دموکراسی انقلابی " یا رهبری " سمکیری سوسیالیستی " باید سیروشی واقعا دموکراتیک ، سیروشی مدافع معوی دموکراتیک مردم و فعالیت سیاسی مستقل توده ها

باشد و خود شرایط آگاه سازی و سازمانگری انقلابی توده مردم را تامین نماید . تامین حق فعالیت سیاسی و اعلا آزادانه نمونیستها مهمترین نمود از دمیتراتیسم سیاسی در دمیتراسی های انقلابی و ملی است . آن نگرشی که گرایش به دیکتاتوری و پایمالی آزادی های سیاسی و حقوق دمیتراتیك مردم و خصوصاً دمیتراسی ستیزی را بگونه پدیده ای رایج در " دمیتراسی های ملی و انقلابی " و در " کشورهای راه رشد غیر سرمایه داری " ارزیابی میکند و در ارزیابی آنچه " دمیتراسی ملی " و " انقلابی " نامیده میشود به این عوامل اهمیت ثانویه میدهد ، نگرشی زیانبار است که آشکارا با مفاد مصوبات اسناد برنامه ای جنبشی جهانی دمیتراسی مغایرت دارد . در حالیکه در کشورهای چون مصر و عراق تعصبات ملی مسلط و آزادیها سیاسی و فعالیت سیاسی مستقل توده های مردم زیرمعمیز و دمیتراسیها آماج فشار و سرکوب بودند ، چگونه می شد باتکیه بر مواضع ضد امپریالیستی و اصلاح طلبانه این رژیمها آنها را به مثابه نمونه نمائی از " سمست گیری سوسیالیستی " معرفی کرد ؟ و چگونه میتوان امروز آزادی ستیزی و دمیتراسی ستیزی رژیم الجزایر را در ارزیابی راه و آینده آن به حساب نیاورد ؟

چنین نگرشهایی سبب تعد تا مانیز در برنامه و سیاست خود با (" ولایت فقیه " ، با " استبداد " و رژیم تئوکراتیك یا سرکوبگری و دمیتراسی ستیزی به مثابه پدیده های ثانویه برخورد کنیم . اگر ما در ارزیابی " خط امام " بر مهمترین مولود سیاسی این جریان یعنی " ولایت فقیه " تکیه نمی کنیم ، اگر در قانون اساسی جمهوری اسلامی بر اصلاحات اقتصادی - اجتماعی تکیه می کنیم و رژیم سیاسی را در مرکز توجه قرار نمی دهیم و اگر ارتقاء انقلاب را در گرو درهم شکنی استبداد نمی دانیم ، همه جلوه ای از نارسایی این بینش و روش است

ج - اتحادها

برنامه ۶۱ در فصل " پیشروی در زمینه سیاسی " میگوید :

" مهمترین عامل شکست توطئه های امپریالیسم و ضد انقلاب داخلی و حفظ و گسترش پیروزیهای انقلاب و نیرومندی آن ، بهم فشردگی صفوف نیروهای خلق است " و " غالبترین و موثرترین شکل اتحاد عمل و همفکری نیروهای انقلابی - اتحاد آنها در جبهه متحد خلق است . "

برنامه اتحاد مشخصی بین " خط امام " حاکم با سایر نیروها و قبل از همه کمونیستها را در نظر سر دارد که به تصور بالفعل رهبران خمینی است . چنین اتحادی است که " مهمترین عامل حفظ و گسترش پیروزیهای انقلاب " شناخته میشود . مثل این اتحاد ، اتحاد دیگری با " کشورهای ضد امپریالیست و ترفیخواه جهان است ، که به مثابه سامان پیشروی انقلاب مورد تأکید قرار میگیرد . درک ما این بوده که اگر " خط امام " اتحاد با ما را بپذیرد و همچنین مناسبات دوستانه و مبتنی بر همکاری با کشورهای سوسیالیست و ضد امپریالیستی برقرار سازد ، آنگاه شرایط پیشروی انقلاب زیر رهبری " خط امام " و شرایط " شکوفائی جمهوری اسلامی " فراهم میگردد . در سالهای ۶۰ و ۶۱ همه مبارزه ما برای تامین رهبری ضرور جبهه پیشبرد انقلاب کمابیش تا حد مبارزه برای زمینی شدن همین اندیشه ها محدود گشت و این مسئله که نقش و جایگاه مادر پیشبرد انقلاب پیوست و بالاخره ما علاوه بر ایفای نقش يك متحد شکستناک و اعتمساد برانگیز برای " خط امام " ، برای پیوند دادن این انقلاب با آماجهای خودمان چه باید بکنیم ، مسکوت ماند .

در اسناد مصوب پلنوم فروردین ماه ۶۵ مشخص گشته است که ما باید نه جبهه ای با شرکت " خط امام " و به رهبری خمینی ، بلکه جبهه ای با شرکت نیروهای ترفیخواه و بر ضد رژیم خمینی تشکیل میدادیم . مانع عمده پیشروی انقلاب و عامل شکست آن خود " خط امام " و جمهوری اسلامی بوده است . بنا بر این سن نادرتی اتحاد مطرح شده در برنامه آشکار است . اما در اینجا باید ببینیم که از دیدگاه اصول ، بضرغ اینته بجای " خط امام " و اعلا يك نیروی ضد امپریالیست و ترفیخواه سیاسی را در دست میداشتیم

ا
ز
و
نا
ک
ز
د
چ
ج
بو
گ
خ
ا
ر
د
ل
س
پ
بر
ک
و
ع
اس
اش
د
ت
م
ب
ب
ن
- x
ن
ت

آنگاه
تیمو
ماند ،
باشد .
سی
انه
ه
-
ر
ردا
خت
حال
وی
و
سل
رتقا
ت
بن
بن
باشد ،
ا
ا
سی
شکل
سی
ده
سای
ار
ن
ز
ت
ل
کی
ی
ن
ه
ر
ه
ك
ی

آنگاه نمیتوانستیم در رابطه با تامین شرایط سیاسی برای پیشروی انقلاب کمابیش به طرح دو اتحاد داخلی و خارجی بسنده کنیم؟ تجربه انقلاب مانیز به این پرسش پاسخ منفی میدهد .

اتحاد نیروهای خلق در داخل کشور و اتحاد با جبهه جهانی ضد امپریالیستی دو رکن ضروری تحقق جبهه و پیشروی هر انقلابی هستند . اما این اتحادها هرگز نمیتوانند جای نیاز مهمتر و اساسی تر انقلاب ، که عبارت از نیاز انقلاب به رهبری واقعا انقلابی است را پر کنند . اتحاد خود یک راه تامین رهبری ضروری برای انقلاب است و مبارزه برای تامین رهبری پیشاهنگ طبقه کارگر بدون مبارزه پیگیر و پیروزمند در راه اتحاد همه نیروهای مترقی ناممکن است . روند پیژاد در راه تامین رهبری پیشاهنگ طبقه کارگر باروند پیژاد برای اتحاد همه نیروهای ترقیخواه در راستای آماج های مشترک انصاف نامل دارد . با این همه هر اتحادی بر پایه اینته حول ندام برنامه شکل بگیرد . و هژمونی و رهبری ندام نیرو در آن اعمال گردد . دارای محتوا و توان معینی میگردد . هر اتحادی تنها هنگامی به اتحادی انقلابی و توانا برای رهبری روند انقلاب دموکراتیک تبدیل میگردد که در آن هژمونی نیروهای انقلابی و توانا برای انجام وظایف انقلاب تامین گردد . از این رو باید تاکید کرده توانمندی انقلاب اساسا به بیفیت رهبری اخص انقلاب و میزان نفوذ توده ای آن بستگی دارد .

بنابراین چه گفته شد طرح مسئله اتحاد نیروهای ترقیخواه از سوی ما و تدیه بر امر اتحاد به مثابه یک رکن ضروری تحقق ، تحکیم و پیشروی انقلاب همواره باید با نوشتن پیگیر برای تعمیق خصلت اتحادها و ارتقا برنامه آنها و در نهایت تامین هژمونی و رهبری طبقه کارگر در آنها همراه باشد . باید همواره و پیگیر مشخص کرده هر اتحادی چه طرفیتی دارد و برای پیشبرد هر روندی چگونه اتحادی با چه برنامه ای ضرورت دارد .

برخی اندیشه پردازان " راه رشد غیر سرمایه داری " به آن اندازه که بر اتحاد نیروهای خلق در داخل و اتحاد نیروهای حاکم با کشورهای سوسیالیستی برای پیشبرد انقلاب تاکید میورزند خصلت و ماهیت نیروی حاکم را مورد توجه فرارنمیدهند . در برنامه و سیاست سازمان مانیز چنین اندیشه ای انعکاس یافته است . ما پذیرش این اتحادها و همبستگی هارا همچون عاملی میدانستیم که خواه ناخواه به ارتقاء " خط امام " می انجامد و آنرا برای " شدوفا " کردن جمهوری اسلامی و پیشبرد انقلاب آماده میسازد . اما تجارب بسیاری برخلاف اندیشه هادردست است . رژیمهایی هستند که در داخل کشوری نمونستها نماینده سازشگرائی دارند و با کشورهای سوسیالیستی و ضد امپریالیستی نیز گسترده ترین مناسبات دوستانه و عالی ترین همکاریها را در همه سطوح دارند (مثل سوریه) ، ولی در این کشورها حرفی از " پیشروی انقلاب " نیست . دولتتهائی هستند ناملا بورژوازی اما دوست سوسیالیسم مشمل تند ، و دولتتهائی ضد نمونست و مخالف اتحاد با آنها اما دوست کشورهای سوسیالیستی ، مشمل لیبی و الجزایر عراق .

شجره نشان میدهد کشورهای زیاد غیرم دوستی و همکاری با سوسیالیسم در سمت آماجهای انقلاب پیشروی نکردند ، چرا ؟ چون آنها نیروی پیشروی را در راس هرم حکومتی نداشتند . چون قانون اساسی انقلاب همپتان همان است که لنین گفت ، یعنی : " مسئله مرکزی در هر انقلابی ، مسئله قدرت سیاسی است . "

د : عامل بین انحصاری

ارزیابیهای برنامه ۶۱ درباره امتاز پیروی انقلاب بهمین (انقلابی نه پیترا آن از پیشروی پارمانده و سنت خورده بود) متاثر از ارزیابیهای مادر باره تناسب نیروی انقلاب و ضد انقلاب در مقیاس جهانی و نقش عامل بین انقلابی در پیشبرد انقلاب بوده است .

این ارزیابی ده سرچشمه آن درمبالغه های اعلامیه جلسه مشاوره ۱۹۶۰ پیرامون برخی روندهای بین المللی و چگونگی توازن قوای انقلاب و ضد انقلاب بوده است، درسالهای ۶۰ و ۷۰ توسط برخی از اندیشه پردازان جنبش کمونیستی چگونه ای مبالغه آمیز تر تئوریزه شد و مبتای برخورد با بسیاری مسائل، خصوصا مسائل انقلاب در کشورهای در حال رشد فرارگرفت. امروزه بدون برخورد انتقادی با این نظریات و بدون یک شناخت واقعی از روندهای بین المللی، بهیچوجه نمیتوان شناخت دقیقی از مسائل انقلاب در کشورهای رشد یافته، و حتی در سطح وسیع تردید برخورد با کل مسائل جنبش های مرفعی و انقلابی جهان بدست آورد. واقعیت این است که در سالهای ۶۰ برخی نظرات شکل گرفت که با تکیه بر موقعیت سیستم جهانی سوسیالیستی به نوعی مسئله هژمونی پرولتری را برای جنبش های ضد امپریالیستی - دموکراتیک کشورهای در حال رشد حل شده می دیدند. مثلا در مطلبی که ک. پروتس یکسی از تئوریسین های سرشناس مسائل انقلاب در کشورهای رشد یافته در سال ۱۹۶۴ در نشریه کمونیست به چاپ رسانده چنین میخوانیم:

" سیستم سوسیالیسم که نیروی پیشرو انقلاب جهانی است، نقش دیکتاتوری بین المللی پرولتاریا را ایفا میکند، طبقه کارگر کشورهای سوسیالیستی که طبقه متشکل رهبری کننده میباشد از نیروی ملی به نیروی انترناسیونالیستی مبدل شده است. طبقه کارگر کشورهای سوسیالیستی نسبت به توده های دهقانی و نیمه پرولتر مستعمرات و نیمه مستعمرات سابق در حکم پیشاهنگ پرولتری نیرومندی است که در پرتو آن دامنه امکانات تاریخی انقلابات ملی در کشورهای نو خاسته وسعت یافته است و دورتمای واقعی برای پیروزی شامل این انقلابات پیدا شده است."

(کمونیست شماره ۱۷ سال ۶۴)

اعلامیه ۱۹۶۰ علیرغم مبالغه های آن این فررا العاء نمیکند که گویا منظور از اینکه عصر ما عصر گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم است، یا اینکه " نظام جهانی سوسیالیستی و نیروهایی که بر ضد امپریالیسم برای دگرگونی سوسیالیستی جامعه پیدار میشوند ... سمت و مضمون اصلی تامل تاریخی را تعیین میکنند اینست که " دیکتاتوری بین المللی پرولتاریا " برقرار شده است. نفوذ معنوی سوسیالیسم واقعا موجود، قدرت نظامی آن برای مهار جنگ افروزیها و تجاوزگری های ضد انقلابی امپریالیسم، و بالاخره کمک مادی عظیم سوسیالیسم به نیروهای ترفیخواه و انقلابی عناصر عمده تاثیر گذاری آن بر روندهای انقلابی در کشورهای مختلف هستند. انقلابات کشورهای رشد یافته پسندون بهره مندی از امکانات استرگ سیستم جهانی سوسیالیستی مادی به تحکیم و گسترش مواضع خود نمیشوند. بهره مندی هرچه بیشتر از این امکانات یعنی از ارکان هر استراتژی واقعا انقلابی در کشورهای رشد یافته است. تحت تاثیر همین وضعیت و بهره گیری از امکانات آفریده سوسیالیسم واقعا موجود است که اصولا " راه رشد غیر سرمایه داری " زیر رهبری " دموکراسی انقلابی " در کشورهای عقب مانده بهشابه یک راه پیشرفت پدیدارگشت. اما از این شرایط نمیتوان چنین نتیجه گرفت که طبقه کارگر کشورهای سوسیالیستی نسبت به توده های دهقانی و نیمه پرولتری مستعمرات سابق در حکم پیشاهنگ پرولتری " است. پرولتاریا - یای کشورهای سوسیالیستی پیشاهنگ روند تاریخی گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم است. اما اگر این واقعیت ساده نگریسته شود این توهم را پدید میآورد که در کشورهای رشد یافته گذار به سوسیالیسم بدون حزب کمونیست ممکن شده است. تقریبا نمیتوان نصریه ای را دیده در باره نقش عوامل بین المللی و هژمونی بین المللی پرولتاریا مبالغه کرده باشد، اما در عین حال ضرورت هژمونی سوسیالیستی در مقیاس ملی را به مثابه شرط پیشروی پیگیر انقلاب تعدیل نکرده باشد. ک. پروتس سالها بعد در اثر دیگری در همین زمینه میگوید:

را در
پیش
د رو
برهبر
وزیر ک
د دولت
بعقب
بدست
این
پروم
سرخ
وظایف
حکومت
حزبی
سوسی
جلب
کردید
نقش
مینمای
نیروه
بمعد
حتما
قصد
بزرگ
ریا
ایزار
اگره
سوس
ل زغ
نوشت
هم
ش
آلتز
رسا
این
کس
سیاه
درگ
راد
وایتا
تاکید

مرحله انقلاب ایران

۱- بدون شك مارکسیستها به این تز بنیادین مارکس پیرامون انقلاب که در مقدمه "نقصد اقتصاد سیاسی" آمده و عنوان می‌دهند که هر انقلاب اجتماعی نتیجه تضاد بین رشد نیروهای مولده و مناسبات تولیدی جامعه می‌باشد وفادارند و آن رارهنمون عمل خویش قرار می‌دهند. با پیشرفت زمان، تئوری انقلاب دقیق تر شده و میشود. امروزه عده ای مرحله انقلاب را به سه وجه: خصلت تضادها، سطح تکامل جامعه و آرایش نیروهای سیاسی معین می‌نمایند، که دارای لغت لازم نمیباشد. مرحله انقلاب را میتوانیم بر اساس وضعیت تضادهای درون جامعه تعیین نمائیم. سطح تکامل جامعه در تضادهای جامعه متبلور میگردد. تضاد های يك جامعه پیشرفته با جامعه ای عقب افتاده متفاوت است. آرایش نیروهای سیاسی جامعه نیز انعکاسی است از وجود تضادهای صبهاتی درون جامعه. بنابراین اگر از خصلت تضادها مفهوم محدود مد نظر نباشد (یعنی فقط درونی و بیرونی بودن تضادها، آنها گونیم، فرعی و اصلی بودن) میتوانیم دو معیار یا رادراین سومی جمع نمائیم. هم سنگ مراد دادن در مفهوم چیزی و یک مفهوم ظنی، نشان دهنده عدم دقت است. بدین جهت میتوان گفت مراحل انقلاب بر اساس وضعیت تضاد های درون جامعه معین میشود.

از این بحث به نکتته ای دیگر می‌رسیم، متناسب با وضعیت تضادهای درون جامعه، يك سلسله وظایف در دستور روز قرار می‌گیرند. با توجه به وضعیت جامعه، نیروهای معینی میتوانند در حیل وظایف مرحله ای انقلاب شرکت داشته باشند و آن راه آخر رسانند. در تعویض مراحل، از آنجا که وظایف تغییر می‌یابد، نیروهای محرکه نیز تغییراتی متناسب با آن را انعکاس می‌دهند این نیز نکته ای بدیهی است که هیچ انقلابی خالص نبوده و وظایف انقلابات یکی در دیگری تداخل می‌نماید ولیکن میتوان و باید يك مرحله را از مرحله ای دیگر جدا نمود. جدائی مراحل بر اساس حل تضادهای جدید که مانع رشد جامعه به جلو هستند و تبلور خود را در عمومی ترین وظایف انقلاب و نیز نیروهای حل کننده تضادها می‌یابد، صورت می‌گیرد. وظیفه هر انقلاب حل تضادهایی است که مانع رشد و تکامل جامعه هستند. اما حل تضادها، وظایف معینی را که توسط نیروهای مشخصی در جامعه ای مفروض انجام میشوند را در دستور روز قرار می‌دهد. بنابراین میتوان عمومی ترین خصلت هر انقلاب را بر اساس ظنی ترین وظایف آن و نیز نیروهای محرکه آن معین نمود. خصلت هر پدیده از ماهیت و ذات آن پدیده برمی‌خیزد و تضادهای درون يك پدیده معین کننده ذات و ماهیت پدیده می‌باشد. از تضادهاست که وظیفه برمی‌خیزد و پس از آن است که عامل اجرا مطرح میشود. بنابراین میتوان عنوان نمود، خصلتهای يك انقلاب پیش از آنکه توسط نیروهای پیش برنده آن مشخص شوند، میتواند در وظایف آن متبلور گردد. (ب)

۲- عنوان هر انقلاب، فشرده ترین تعریف يك انقلاب است و این فشرده ترین تعریف بایستی بیانگر واقعیات يك مرحله انقلابی باشد. عیبا عنوان هر انقلاب بر اساس اسلوب خاصی اتخاذ میگردد. هر انقلاب دارای خصایل بسیار برجسته ای است. انقلاب سوسیالیستی بزرگترین وظیفه اش، اجتماعی کردن مالکیت وسایل تولید می‌باشد که در عنوان آن نیز بیان شده است (سوسیالیزم - اجتماعی کردن) انقلابات دموکراتیک هم وظایف معینی دارند که عمومی ترین آنها دموکراتیزه کردن حیات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی کشور میباشد. از جهت دیگر، بصورت کلی این انقلابات زمینه های عینی و ذهنی را برای انجام انقلاب سوسیالیستی فراهم می‌کنند.

انقلاب سوسیالیستی ضمن داشتن ویژگی/معین در کشور، دارای تنوع کمتری نسبت به انقلابات دموکراتیک است. انقلابات اخیرالذکر، ظریف بسیار وسیع و متنوع، (هم به لحاظ سطح اجتماعی - اقتصادی، وظایف، نیروهای محرکه، نیروهای شرکت کننده، رهبری و...) را در بر گرفته و می‌گیرد. هم در عقب افتاده ترین کشور آفریقای حاره در آن هنوز اقتصاد طبیعی حاکم است و هم در دشواری پیشرفته مانند آفریقای

مطر
رفقا
بنام
می ک
د و
امکا
خواه
نقص
گذرا
شا
نمی
پرولتا
کیفیت
مشخا
وجود
ونه
است
د هقا
کشورا
پیش
بنظر
آزمای
را
روستا
پرولتا
متکی
توری
ولی ا
وقتی
داشته
ضرون
این ا
آ
نیز
د رزه
تروتس
(ان
وی د
د ر

بکراتیک
 پسود
 چند
 برار
 اند
 رها
 سن
 گام
 ارد
 سه
 آن می
 ین را
 پس
 ناکمیت
 اگر
 بازی
 نراتیک
 یافتند
 راکتبر
 حاکمیت
 پس
 لتاریا
 د
 کمیت
 ت مواجه
 سفال
 بریان
 اختیار
 ه شد
 لرد ید
 تفاوت
 با
 که
 ظرات
 لنین

جنوبی انقلاب دمراتیک دردستوروز قرار دارد . صبحا وجود این نوع ، تنوع در خصایل بسیار عمومی و کلی را نیز سبب میشود و همین تنوع در خصایل بسیار عمومی باعث تنوع در عناوین این انقلابها شد . دمراتیک بودن همه آنها) میگردد .

۳- عدهای معتقدند که انقلابات را میتوان بر اساس رهبری آن به کوه های مختلف تقسیم نمود . این تقسیم بندی اشکالات معینی را پدید می آورد . ضمن آنکه دارای مزایایی است اما نمیتواند همه جانب باشد . بیائید دقیق تر به این قضیه نگاه کنیم . انقلاب سوسیالیستی را انقلاب پرولتری نیز می نامند و این دو میتواند برهم منطبق گردند . اما آیا معصا انقلاب سوسیالیستی رهبری پرولتاریا را می پذیرد . آیا ما شاهد انقلابات دمراتیکی نبوده و نیستیم که رهبری پرولتاریا را پذیرفته اند . کسانی که این موضع حرکت کردند به این نتیجه رسیدند (ویا می رسند) که دیکتاتوریهای دمراتیک در اروپای شرقی و یا حتی آسیای جنوب شرقی همان دیکتاتوری پرولتاریا میباشد .

یکی از نکاتی که در انقلاب بورژوا - دمراتیک روسیه در سالهای ۱۹۰۷ - ۱۹۰۵ بین منشویکها و منشویکها موجب اختلاف گردید همین قضیه بود . تا قبل از انقلاب روسیه ، همه انقلابات بورژوا - دمدا - تیک گذشته تحت رهبری بورژوازی صورت میگرفت و به همین دلیل منشویکها معتقد بودند که بورژوازی جزء نیروهای محرکه انقلاب بوده و رهبری نیز به آن تعلق دارد . لنین معتقد بوده اگرچه انقلاب - روسیه بورژوازی است اما بورژوازی جزء نیروهای محرکه انقلاب نبوده و نیایستی رهبری را بدست گیرد . انقلاب بورژوا - دمراتیک روسیه تحت رهبری پرولتاریا صورت گرفت (اگر چه نتوانست به قدرت دست یابد) . لنین اعتقاد داشت انقلاب روسیه به خاطر رهبری آن و متدهای مبارزه اش (اعتصاب عمومی سیاسی) دارای خصیصتی پرولتری بود اما او به این اعتبار انقلاب را انقلابی پرولتری نمی نامید . امروز اگر چه انقلاب روسیه به خاطر رهبری اش ، انقلاب بورژوا - دمراتیک طراز نوبن نامیده میشود ، اما انقلاب مزبور قبل از هر چیز به خاطر وظایفش انقلابی بورژوا - دمراتیک بود . کسانی که معتقد به تعیین عمومی ترین خصیصت انقلاب بر اساس رهبری آن می باشند چگونه انقلاب بورژوا - دمراتیک سالهای ۱۹۰۷ - ۱۹۰۵ روسیه تحت رهبری پرولتاریا را از انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه تحت رهبری بورژوازی مجزا می سازند ؟ (دکریک نکته ضروری است و آن اینکه اگر خصیصت به مفهوم ویژگی انقلاب تلقی شود ، انقلاب را بر اساس معیارهای مختلف میتوان خصیصت بندی نمود و طبیعتاً خصیصت بندی بر اساس رهبری نیز در این مقوله می گنجد . بحث ما در این جا حول عمومی ترین خصیصتها و نیز این که بر اساس چه معیارهایی میتوان خصیصت بندی انقلاب را به بهترین و منطقی ترین وجه آن انجام داد می چرخد)

مثال دیگر - امروزه عده ای ، از انقلابات ملی - دمراتیک به مثابه انقلاباتی یاد می کنند که تحت رهبری دمراتیکهای انقلابی صورت میگیرد ^۱ (در این جا نیز معیار رهبری انقلاب می باشد) بنابراین انقلابی مانند انقلاب الجزایر انقلابی ملی - دمراتیک قلمداد میشود ، اما بایستی به خاطر داشت که ما بشیم که در تاریخ انقلابات ملی - دمراتیک دیگری که تحت رهبری پرولتاریا صورت گرفته اند نیز وجود داشته اند مانند انقلاب ملی - دمراتیک چکسلواکی و یا انقلاب ملی دمراتیک ویتنام . هم انقلاب الجزایر ملی - دمراتیک می باشد و هم انقلاب چکسلواکی . این تضاد را رفع می نمودیم چگونه می خواهند حل کنند . اعتراض خواهد شد که انقلابات مزبوره لحاظ وظایف نیز متفاوت بوده اند ، شما خودتان این تضاد را چگونه حل می کنید . بایستی پاسخ داد که انقلابات مزبور اگر چه در وظایف و در چشم انداز انقلاب اختلافات ناملا معینی داشتند اما عمومی ترین وظایف آنها مشابه بود . وظایفی که هم ملی و هم دمراتیک بودند . الجزایری ها ، فرانسویها را ، چکسلواکیها ، آلمانیها و ویتنامیها فرانسویان و آمریکائیان را از کشور شان اخراج نمودند . طبیعتاً انقلابی که تحت رهبری پرولتاریا صورت یگیرد هم رادیکالتر بوده و میتواند قسمتی از وظایف سوسیالیستی را نیز انجام دهد و هم آنکه چشم انداز حتی سوسیالیسم را دارد . اما انقلابات مزبور هم به خاطر عمومی ترین وظایفشان (و نیز نیروها) ملی و دمراتیک بودند .

تعیین کلی ترین خصلت انقلاب بر اساس عمومی ترین وظایف آن این برتری را نیز دارد که از مصلحت مشخص میزند در صورت حل عمومی ترین وظایف انقلاب، انقلاب به پایان رسیده است (طبیعتا فرق بین عمومی ترین وظایف و همه وظایف مشخص است) و در صورت عدم حل آن (و یا حل ناصح آن) انقلاب ناتمام باقی مانده و یا شکست خورده است . (البته باید در نظر گرفتن در آمیختگی وظایف انقلابات) .

۴- بر اساس گفته های یاد ، میتوان انقلابات مختلف را بدین گونه دسته بندی نمود .

انقلاب بورژوازی - انقلابی است که هدف خود را بسط مناسبات سرمایه داری در جامعه می نهد ، معمولا به انقلابی که از بالا صورت گرفته و یا در سازش با نیروهای فئودالی انجام میشود ، انقلاب بورژوازی میگویند مانند انقلاب انگلیس - بایستی توجه داشت که در این نوع انقلاب ، مناسبات سرمایه داری نه به شکلی انقلابی ، بلکه به گونه ای تدریجی و در آرد در جامعه مستقر میشود .

انقلاب بورژوا - دموکراتیک - انقلابی است که قبل از هر چیز هدف خود را بسط مناسبات سرمایه داری در کشور قرار میدهد اما در وظایف خویش را محدود کرده انقلاب بورژوازی فراتر میسرود و وظایف دموکراتیک را نیز به عهد می گیرد . حل دموکراتیک مسئله ارضی ، اعطای حقوق سیاسی و آزادیهای دموکراتیک به مردم ، حل مسئله ملی و ... طبیعتا در این انقلاب ، توده مردم شرکت وسیع داشته و بر روند انقلاب تاثیرات محینی دارند . این نوع انقلاب بدون داشتن مهر توده های مردم بر آن ، وظایف دموکراتیک را انجام نداده است . طبیعتا با توجه به تخییر دوران ، انقلابات یاد شده تغییرات محینی را بدیافته اند .

انقلاب ملی - دموکراتیک ، انقلابی است که دارای یک سلسله وظایف ملی و دموکراتیک می باشد . وظایف ملی عبارتند از : تامین استقلال دولتی (برای کشورهای مستعمره) ، تحکیم استقلال سیاسی و اقتصادی (برای کشورهای کم رشد) ، تحکیم و تامین وحدت ملی (برای کشورهای با مناسبات پست سرمایه - داری و در حالت خاص برای دشواری پیشرفته چون افریقای جنوبی)

وظیفه دموکراتیک این انقلاب عبارت است از " حل مسئله ارضی در جهت منافع توده های دهقانی از راه دموکراتیک ، تشکیل و گسترش صنعت مستقل ملی معاصر ، افزایش سطح زندگی توده ها ، تامین لازم ترین عناصر برای رشد اقتصاد ملی و بازار داخلی ، تحقق زندگی دموکراتیک اجتماعی ، گسترش سرشدت توده های خلق در اداره اقتصاد ، اقدامات اجتماعی در جهت بازسازی ملی " .

انقلاب ضد امپریالیستی - دموکراتیک که بطور خلاصه وظایف آن را میتوان چنین عنوان نمود : وظایف

ضد امپریالیستی یعنی تحکیم هر چه بیشتر استقلال سیاسی و اقتصادی ، مبارزه با انحصارات و الیگارشی داخلی - مبارزه با سرمایه داری یعنی داشتن خصلت ضد سرمایه داری (توجه داشته باشیم که صحبت از انقلاب سوسیالیستی نمیباشد) ، ملی کردن سرمایه های بزرگ و محدودیت برای سرمایه های کوچکتر و ...

وظایف دموکراتیک آن بطور عمده عبارتند از : حل دموکراتیک مسئله ارضی و محو مناسبات مافیل سرمایه داری که آمیخته با سرمایه داری گشته است ، افزایش سطح زندگی توده های مردم ، دادن حقوق و آزادیهای دموکراتیک به توده های بطور کلی ، اقدامات اجتماعی در جهت بازسازی ملی و ...

انقلاب سوسیالیستی - مهمترین وظیفه اش اجتماعی کردن مالکیت وسایل تولید میباشد ، طبیعتا وظایف به جامانده از انقلابات دموکراتیک را نیز حل می نماید .

به این مجموعه میتوان انقلابات دیگری را بسته به تضادهای جامعه و نیز تنوع بهترین وظایف انقلابی افزود مانند انقلاب ضد فاشیستی - دموکراتیک ، ضد امپریالیستی ، ارضی ، دموکراتیک و غیره . (x x)

۵- انقلابات ملی - دموکراتیک عمدتاً مربوط به کشورهای با سطح نازل رشد سرمایه داری میباشند اگر چه کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره پس از فروپاشی نظام استعماری توانستند استقلال دولتی خویش را کسب نمایند اما این به معنی حل قسمت اعظم مسائل ملی در این کشورها نبود چرا که :

اولاً در خیلی از کشورهای آفریقایی و آسیائی ، حول مسئله ملی ، اختلافات معینی سبب به شهرهای اروپائی دیده میشود . در گذشته در اروپا ، جنبشهای ملی زیر رهبری بورژوازی و پرازشل گیری ملت بمنسور وحدت ملی و جلوگیری از ملوک الطوائعی فئودالی و ایجاد دول ملی پدید آمدند . در آفریقا عموماً در بعضی نقاط آسیائی به هنگام کسب استقلال ، اقتصاد طبیعی و ساختهای قبیله ای غالباً تسلط داشتند و ملیتها هنوز شکل نگرفته بود . اگر در گذشته در اروپا ، مرزهای طبیعی در طی مرون شکل گرفتند ، در این کشورها ، مرزها مجازی بوده و بنا بر مصالح امپریالیستها و توسط خود آنان ایجاد شده بود بنا . بر این در بعضی از کشورهای آسیائی و خیلی از کشورهای آفریقائی ، جنبشهای ملی به شکل جنبشهایی که خواهان ایجاد دول مستقل خلفها ، گروههای قومی و قبیله ای سرزمین معینی باشند ، بوجود نیامد . برعکس این جنبشهای اعتراضی ضد استعماری ، جنبشهای تمام گروههای ملی یا اثریت آنها که در مراحل مختلف مبارزه رهایی بخش مراد داشته و در یک جریان یگانه جمع گشته ، بودند . در خیلی از کشورهای ازیند رسته ، هنوز روند تشکیل ملت جریان دارد و ما امروز نیز شاهد شکل گیری ملل از بطن اقوام هستیم و در یک منصفه میتوانیم مجموعه ای از تضادها و نیز تنامل قبایل به اقوام ، و اقوام به ملل و تحکیم ملل را نظاره گریاشیم .

امروزه در کشورهای نواستقلال در ایشیه تشدید و تحکیم ملت در چهارچوبی معین و ایجاد دولتها ملی (ویا دلبین ملی) و از عرف دیگر گرایش بسوی تمرکز قدرت سیاسی وجود دارد . این همان گرایشی است که خواهان از بین بردن سیاستهای ناپود کننده ای که استعمار یون پی ریختند و امروز نواستعمار یون ادامه میدهند ، می باشد . گرایش به وحدت در آفریقا در شکل گرفتن سازمان وحدت آفریقا بخوبی فابسل مشاهده است . این گرایش حتی در کشورهای عربی که پروسه شکل گیری ملت در آنها رشد یافته تریود ، وجود دارد چرا که تقسیم این کشورها در خیلی از موارد نه بر اساس واقعیتهای ملی ، بلکه بر پایه مافع امپریالیستها صورت گرفته است . بنا بر این در عده زیادی از این کشورها هنوز مسئله ملی عدگی خود را از دست نداده .

ثانیاً - در کشورهای بارشد نازل ، نظامهای مافیل سرمایه داری و خصوصاً نظام فئودالی هنوز در جامعه نقش غالب دارند . مبارزه ضد فئودالی به تحکیم وحدت ملی می انجامد و هر مبارزه ضد فئودالی خود مبارزه ای ملی می باشد .

ثالثاً - در کشورهای کمتر رشد یافته مابا بورژوازی ملی رویه هستیم که برای کسب استقلال اقتصادی (البته در حد توان خود) مبارزه می کنند (بایستی) به این نکته نیز توجه داشت که خواستن یک چیز استو توانستن چیزی دیگر . در آنجا هنوز امپریالیسم موفق نشده تمام گروههای بورژوازی را به مصالحه و سازش با خود بگذرد و در بورژوازی ملی هنوز جوهر مبارزه ملی وجود دارد . این بدین معنی مفهوم است که در جامعه هنوز نوعی وحدت برای مبارزه با امپریالیسم وجود دارد و در جامعه پلاریزاسیون طبقاتی در حد بسیار نازلی است .

رابحماً - در کشوری که مناسبات مافیل سرمایه داری غالب است ، از آنجا که همگنی بین شسکل فرماسیون حاکم در کشور مزبور با شکل سرمایه بین المللی وجود ندارد ، امپریالیزم هنوز بمثابة یک نیروی تغییریا خارجی عمل می کند . این پدیده در جامعه ای که اقتصاد طبیعی بر آن حاکم است بخوبی فابل مشاهده است . از این جهت مبارزه ملی اهمیت می یابد .

خامساً - در کنار اینها بایستی یک اصل خیلی دلی را نیز افزود و آن اینکه رهائی شامل ملی رابطه ای مستقیم بارهائی اقتصادی و نیز بارهائی اجتماعی دارد .

پرواضح است میزان وجود موارد یاد شده برای کشورهای مختلف کم رشد سرمایه داری یک اندازه نبوده و در کشورهای مختلف متفاوت می باشد ولیکن همه کشورهای کم رشد را میتوان در این چهارچوب به گونه ای نسبی دسته بندی نمود . موارد باگیز مطلق نبوده و شاید بتوان نکات دیگری را نیز بدان افزود . اما به ترتیب بنابه دلایل یاد شده میتوان گفت که مسئله ملی در کشورهای کم رشد هنوز حاضر اهمیت است

پده
ر راه
و آن
یکه
پنده
کراسی
سرو
رد
ی
رای
سه و
سز
ستند
نی
سی
کرا
نقش
هقا
بت
پد
با
سی
صل
کرد
را
-
-
ز
سار
-
یاند
بشت
سی
سی
نیک
اد فی
شر

زیادی میباشد و بایستی دقیقاً بدان توجه نمود . همچنین لافلا آشداراست همچنان که مسئله ملی دچار تغییرات معینی شده ، درعصرمانیز امثاناتی فراهم آمده که میتوان مسئله ملی را بگونه ای متفاوت (نسبت به گذشته) حل نمود و از چهارچوب دموکراسی بورژوازی فراتر رفت .

۱- انقلابات ضد امپریالیستی - دموکراتیک عمدتاً مربوط به کشورهای با سطح متوسط رشد می باشد . در مورد مسئله ملی در این دسته از کشورها میتوان مسائل زیر را یادآوری نمود .

اولا - در اکثریت این کشورها ، انقلابات بورژوازی (ویا بورژوا - دموکراتیک) صورت گرفته و آنها استقلال سیاسی خویش را یا سالها بدست آورده ویا آنکه هیچ وقت مستعمره نبوده اند اکثر کشورهای آمریکا لاتین در دهه ۲۰ قرن گذشته در طی دودهم مبارزه توانستند استقلال سیاسی خویش را بدست آورند . کشوری مانند ایران هیچگاه مستعمره نبوده و کشوری چون پرتغال نیز نه تنها مستعمره نبوده ، بلکه خود از پیشتازان کشورهای استعمارگر بوده است . و . . .

ثانیا - همچنانکه گفته شد در این کشورها یا انقلابات بورژوا - دموکراتیک انجام شده (البته بگونه ای ناقص) ویا تحولات بورژوازی از بالا صورت گرفته است ، نتیجه آنکه سرمایه داری هم در شهر و هم در روستا رشد نموده است و بیشتر از همه اینکه سرمایه داری توانسته است نهادهای بورژوازی را جایگزین نهادهای ماقبل بورژوازی نماید و بدین ترتیب ما با مسئله تفرقه به معنی فتوحالی آن روبرو نیستیم .

ثالثا - بایستی به نکته ای که مرتبط باد و بند بالاست اشاره نمود و آن اینکه رهائی ملی (حق تعیین سرنوشت) قبل از هر چیز استقلال دولتی را شامل میشود . در گذشته ، در اوایل قرن بیستم بین لنیسن و روزالوکزامبورگ بحثی پیرامون این مسئله در گرفت . روزالوکزامبورگ درک غلطی از حق تعیین سرنوشت خلقها داشت و می گفت استقلال سیاسی در زمان امپریالیسم غیر ممکن است (چون دول کوچک به سرمایه مالدی وابسته اند) و در سوسیالیسم نیز اعطای چنین چیزی زائد و بیفایده می باشد . لنین پلیکهای زیادی با روزالوکزامبورگ پیرامون مسئله ملی داشت و در جائی خطاب به وی می نویسد " . . . گفتن این مطلب که دولتهای کوچک از لحاظ اقتصادی به دولتهای بزرگ وابسته اند و دولتهای بورژوازی برای سرکوب غارتگرانه هلتهای دیگر با هم مبارزه می کنند و امپریالیسم و مستعمرات هست - اینها همه فضل فروشی خودکانه ایست چونکه هیچگونه ارتباطی با موضوع ندارد . نه تنها کشورهای کوچک بلکه روسیه هم ، مثلا از لحاظ اقتصادی کاملا وابسته ب قدرت سرمایه مالی امپریالیستی کشورهای ثروتمند بورژوازی است - نه تنها کشورهای میناتور بالکان ، بلکه آمریکا هم در قرن نوزدهم از لحاظ اقتصادی همانطوریکه مارکس در " کاپیتال " اشاره کرد ، است ، مستعمره اروپا بود . همه این مطالب بر . . . هر مارکسیستی پخویی روشن است ولی هیچگونه ارتباطی با جنبشهای ملی و دولت ملی ندارد .

روزالوکزامبورگ مسئله استقلال و عدم وابستگی اقتصادی ملتها را جایگزین مسئله حق ملتها در تعیین سرنوشت سیاسی خویش در جامعه بورژوازی و مسئله استقلال دولتی آنها کرده است . " ۴

رابعا - در کشورهای با سطح متوسط رشد آن چنانکه گفته شد امپریالیسم به نهادهای داخلی تبدیل شده است (که البته این به مفهوم نفی وجود تضاد نیروهای محلی با سیاست امپریالیستی نیست) و یک شبح خارجی نمی باشد . ویرا از احزاب کمونیست اروپا می گوید " مایه سرمایه داری انحصاری دولتی (منظور سرمایه انحصاری محلی می باشد) بیش از حد بها نمی دهیم . مانعی خواهیم نظیر آن دانشمند - انی باشیم که داخل شدن در این مرحله را به رسمت می شناسند ، اما نتیجه می گیرند که در حال حاضر ، مبارزه برضد امپریالیسم در کشور آنها معادل یورش بردن به اروپا است - تو گوئی امپریالیسم ، به عاملی داخلی مبدل نشده (و تنها داخلی) و درون سیستم تولیدی ریشه نکرده است . " نتیجه آنکه با رشد سرمایه داری ، امپریالیسم بیش از پیش مفهوم خارجی بودن خود را از دست می دهد و مبارزه طبقاتی بیش از گذشته در درون کشور اهمیت می یابد . هر مبارزه با انحصارات محلی مبارزه با امپریالیسم می باشد و ایسن به مفهوم آن است که مبارزه با امپریالیسم در مقابل این مبارزه ضد امپریالیستی پیش از آنکه ملی باشد ، ضد

اس
طرز
ساز
و به ا
اح
نما
آموز
آموز
ویا
یا
د جا
نمود
نگرش
برخا
پیش
زاویه
عنوان
کارگ
طرح
حاک
چنین
نیست
می ت
دیگر
انقلا
و طبع
طرح
از آن
سرنو
نکرد
که تا
تامین
در ج
آلترا
برقر
یا به

— سرمایه داری است.

خاصاً — بورژوازی ملی در این کشورها از صف نیروهای محرکه خارج گشته اند اگر چه در بعضی از آنها بعکس عمل کرد بعضی از تضادها، بورژوازی نیز میتواند در انقلابات دمکراتیک شرکت نماید. اما میتوان عنوان نموده کلیه افسار بورژوازی از صف نیروهای طرفدار تحولات جدی ضد امپریالیستی خارج گشته اند. امروزه افسار بورژوازی غیر انحصاری می‌گوشند با مطرح نمودن " سرمایه داری مستقل ملی " به " جنبش ضد امپریالیستی، ناسیونالیسم را تحمیل کنند. و توهم در مردم رادامن بزنند. از طرف دیگر نیروهای انحصاری و بورژوازی حاکم نیز صحبت از " وحدت ملی " در خیل از این کشورها می‌نمایند. " ماهیت این مشی بورژوا — ناسیونالیستی در آن نهفته است که از یک سو با تظاهر " تفاهم ملی " به صلح طبقاتی دست یابد و از سوی دیگر طبقه دارگر سازمان یافته را نخب گذاری کرده آنرا تضعیف کند. این سیاست با منافع ایالات متحده و انحصارات فراملیتی مطابقت دارد. آنها در کشورهای آمریکای لاتین همواره به آن افسار ممتاز جامعه اتکا داشته اند که ناسیونالیسم را به مثابه نیروی بیطرف طبقاتی و به مثابه یک وسیله جهانی برای حل تمام مسائل و نمود می‌سازند ولی در واقعیت از آن برای پوشاندن استثمار زحمت کشان و سرکوب مبارزه آنها استفاده می‌کنند. " ۸ نتیجه آنکه اگر در کشورهای عقب افتاده آسیا و آفریقا، ناسیونالیسم هنوز دارای جنبه های ترقی خواهی می‌باشد، در کشورهای بارشده متوسط این جنبه ها را از دست داده است. معمولاً در این کشورها، نیروهای بورژوازی می‌خواهند که تحت شعارهای ملی مبارزه طبقاتی تشدید شوند. راتحت اشعاع قرار دهند. امروزه در این کشورها، مبارزه با امپریالیسم بیش از پیش با مبارزه طبقاتی درون کشور گره خورده است. این نکته ایست که بایستی بدان دقت نمود.

بنابراین در اکثریت کشورهای با سطح متوسط رشد، مسئله ملی عددی خود را از دست داده است. البته این به مفهوم آن نیست که در این کشورها مسئله ملی وجود ندارد. رهائی کامل ملی تنها از طریق رهائی اجتماعی قابل دست یابی است (و این شامل کشورهای امپریالیستی نیز می‌شود) اما مسئله ملی آن چنان حائز اهمیت نمی‌باشد که آنرا عمومی ترین وظیفه انقلاب شمرده. عددگی که مسئله ملی برای کشورهای عقب مانده تر دارد، معمولاً برای این دسته از کشورها ندارد.

۷- البته گفته های بالا به معنی آن نیست که مسئله ملی برای همه کشورهای با سطح متوسط رشد عددگی خود را از دست داده است. در لبنان نیروهای مختلف خارجی در کشور هنوز حضور دارند در آنجا مسئله ملی و حل اختلافات با اسرائیل یکی از مسائل مهم انقلاب می‌باشد. در قبرس مداخلات یونانیها و ترکها همچنان ادامه دارد ضمن آنکه در این جزیره کوچک بریتانیای کبیر ۲۲ پایگاه نظامی دارد. در ایرلند بخش شمالی آن در اشغال انگلیسیهاست و در بخش جنوبی نیز حاکمیتی ارتجاعی و همدست انگلیس مسلط است.

۸- عده ای معتقدند که انقلاب در کشورهای " جهان سوم " فقط میتواند انقلابی ملی — دمکراتیک باشد و صحبت کردن از هر انقلاب دیگری به معنی انقلاب سوسیالیستی می‌باشد. چنین نظری در برابر انتقاد تاب مقاومت ندارد. برای رد این گفته فقط چند نقل قول از احزاب مختلف می‌آورم و ثابت می‌کنم که آنها انقلاب خود را نه سوسیالیستی دانسته و نه ملی — دمکراتیک.

شمعین لنگره حزب کمونیست ونزوئلا خاطر نشان نمود که " تضادهای فزاینده باید با پیروزی یک انقلاب ضد امپریالیستی، ضد انحصاری دمکراتیک و مردمی حل گردند. " ۹

ماریو ژوزه کرایبفکر از حزب کمونیست آرژانتین می‌گوید " واقعیت های آرژانتین نشان می‌دهد که در مسیر سوسیالیسم باید از یک مرحله انتقالی، مرحله ارضی، دمکراتیک و ضد امپریالیستی گذشت. " ۱۰

جوچ پریره عضو کمیسیون سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست آرژانتین در رابطه با برنامه حزب می‌گوید " برنامه حزب که وظایف عده آنرا تعریف می‌کند و آن دگرگونی های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی را که در مرحله کنونی انقلاب ارضی، ضد امپریالیستی، دمکراتیک لازم اند در نظر دارد، نتیجه مساعی شوریک و پراتیک کمونیستها و مبارزات مداوم خلق است. " ۱۱

حزب کمونیست پاراگوئه " با سازماندهی خلق در جهت تحقق یک انقلاب دمکراتیک، ارضی و ضد

طرح خواهد شد
بت
من
ناکید
نبا
وسایا
ت فقیه
پد
نظری
ه بود
جریانی
بولویک
ل در
ن امر
داشت
عمل
حاکم نه
رت
نومت را
سورت
برهای
یکانگی
کشیم
ن نمودیم
ران را
کمونیستها
سرانجام
کمونیسم
اقابل
ونیستها
چگونگی
پیکر
در آن
طبقه
ن بوده

و ضد امپریالیستی * ۱۲ می‌رزمد *

زید و کوند و دیاز دبیر کل حزبی کمونیست برزیل می‌نویسد " اکنون امپریالیزم (بیش از همه امپریالیزم آمریکای شمالی) انحصارات و لاتیفوندیستها که در پیوند ارگانیک پادشاهت‌نوی می‌برند قرار دارند ، جدی‌ترین مانع رادریبر این مبارزه تشکیل می‌دهند . حزب ما بر آنست که خلق برزیل بخاطر درهم کوبیدن این اتحاد ارتجاعی باید قدرت سیاسی را تسخیر کند و تغییراتی بنیادین دارای خصلت ضد امپریالیستی ، ضد انحصاری ، ضد لاتیفوندیستی را در نظام اقتصادی ، سیاسی و اجتماعی کشور برساند چیزی که رفع موانع تاریخی در برابر گذار کشور سوی سوسیالیزم ، پیشرفت اجتماعی و دموکراسی واقعی را بدست خواهد داد . "

کارلوس زونینگ از حزب کمونیست شیلی می‌گوید که احزاب کمونیست آمریکای لاتین سالهاست که برای " انقلاب دموکراتیک ، مردمی و ضد امپریالیستی " ۱۴ می‌رزمد .
حزب کمونیست یونان معتقد است که در کشور " تغییرات دموکراتیک ضد انحصاری و ضد امپریالیستی بایستی صورت بگیرد . حزب کمونیست خواهان آن چنان اصلاحاتی است که تناسب نیروهای کمی و کیفی جدیدی را بدست دهد که در تحت شرایط معینی گذار به یک دموکراسی مردمی ضد امپریالیستی و ضد انحصاری را ممکن ساخته و آن دورنمای سوسیالیستی را می‌گشاید که با استراتژی حزب که در رکنه نهم طرح و در رکنه دهم بیشتر توسعه داده شده مطابقت دارد . " ۱۵ به نظر حزب مزبور کشور آنها به حکومتی دموکراتیک بر پایه یک " برنامه حداقل ضد امپریالیستی و ضد انحصاری " محتاج است .
برنامه حزب کمونیست آکوادور بر " لزوم اتحاد تمامی نیروهای ضد امپریالیستی ، دموکراتیک ، انقلابی وطن پرست بر ضد امپریالیزم آمریکای شمالی و انحصارات ، دشمن شماره یک رشد و حاکمیت ملت آکوادور - تاکید می‌وزد . حزب ما تأمین متحدین قابل اعتماد را برای طبقه کارگر در هر پیکار این طبقه ، یک امر کاملاً ضروری می‌پندارد .

حزب که در تعیین استراتژی و تاکتیک خود شرایط کنونی آوادور را که استثمار و استعمار را متحمل میشود در نظر می‌گیرد ، وظیفه مطروحه عبارتست از تشکیل یک حکومت انقلابی ، مردمی ، دموکراتیک ، وطن پرست که در یک مرحله توانای غلبه بر وابستگی را داشته باشد ، سپس به دگرگونیهای طراز سوسیالیستی گذار کند . " ۱۶ ضمناً حزب مزبور جانبدار ائتلاف وسیع چپ بر " مبنای برنامه ضد امپریالیستی و دموکراتیک با دگرگونیهای ارضی و اجتماعی " ۱۷ است .

۹- عده‌ای عنوان می‌کنند که مرحله انقلاب دموکراتیک خلق ، مناسبتر از مرحله ضد امپریالیستی - دموکراتیک میباشد . اما این گفته به نظر من صحیح نیست چرا که اولاً - اگرچه این رفتار انقلاب دموکراتیک خلق را انقلابی سوسیالیستی ارزیابی نمی‌کنند ، اما آنها همه انواع انقلابات دموکراتیک تحت رهبری پرولتاریا را در محدوده تنگی می‌گنجانند . بدین ترتیب آنها اگرچه با نیروهایی که هر انقلابی به رهبری پرولتاریا سوسیالیستی ارزیابی می‌کنند ، مرز بندی دارند و به آنها انتقاد می‌نمایند اما خودشان مشتبه‌را بگونه‌ای دیگر (اگر چه محدودتر) تکرار می‌کنند . تاریخ گذشته در این مورد شهادت می‌دهد .
در طول جنگ جهانی دوم در اروپای شرقی تحت رهبری طبقه کارگر انقلاباتی بوقوع پیوست که در ابتدا آن انقلابات ، کمونیستهای آن کشورها بر اساس خصوصیات عام هر انقلاب عنوانی برای انقلاب خویش اتخاذ نمودند که بازتاب دهنده خصوصیات بسیار بارز ملی تیز بود . پس از مدتی تلاش به گونه ای غلط از طرف استالین یک مفهوم عمومی تحت عنوان " انقلاب دموکراتیک خلق " برای همه آنها پیشنهاد شد و بعد از آن این واژه که دارای اشکالات متفاوتی است متداول شد . اگر چه بعداً در این زمینه تغییرات کاملاً معینی صورت گرفت و عده‌ای آنرا رد نمودند چنانچه در تبادل نظری که اخیراً در مجله مسائل صلح و سوسیالیزم با داد - نشمندان مختلف اروپای شرقی صورت گرفته است آمده " . . . این نامگذاری نیز خصوصیات ملی را نداشته و در همه جا بکار نمی‌رود . علاوه بر آن مورخین نسبت به محتوای آن نظریات کوناگونی ابراز می‌نمایند .
درواقع نمیتوان خصلت انقلابها را در تعریف واحدی که دلیه جنبه‌های این پدیده چند جانبه را در بر

ومبنا
- قن
اسلام
که برخ
داده
ما با د
ار ا
به بر
ارائه
از
رزم چ
دیدگا
نشده
سازمان
ال
و تقویت
ب
حاکمیت
ج
حاکمیت
د
سوسیا
قرارداد
بزرگ
این بود
حاکم
- پند
- می
روندی
و عمل
موتول
می کرد
می کرد
در حکوم
ایران و

گینرد، بیان کرد . در انقلابات مزبور عناصر ضد فاشیستی و دموکراتیک مشخصترین عناصر محسوب میگرددند .
وجه رهائی ملی در آلبانی ، چکسلواکی ، لهستان و یوگسلاوی نسبت به رژیم های دست نشانده آلمان
هیتلری مثل مجارستان و رومانی به نحو بارزتری برجسته تر بود . در جاهائیکه بقایای نیرومند فئودالیسی
باقی مانده بود انقلابات خصلت ضد فئودالی بخود گرفتند . با توجه به اینکه فاشیستها و دست نشانندگان
آنها با سرمایه بزرگ صنعتی و مالی روابط خصوصی داشتند . انقلابات این هشت کشور از همان آغاز دارای
خصلت آشکار ضد امپریالیستی و ضد سرمایه داری بود . ۱۸

در چکسلواکی به دو طقت انقلاب ملی بود . اول اینکه در جنگ دوم جهانی ، آنجا از جانب فاشیستهای
آلمانی اشغال شد و بصورت مستعمره آلمان درآمد . دوم آنکه در آنجا وظیفه متحد نمودن ملت های سلواک
و چک در دستور روز انقلاب قرار داشت ، از اتحاد این دو ملت چکسلواکی (چک + سلواک) پدید آمد . در آن
زمان حزب کمونیست نیز از دو بخش مجزا تشکیل شده بود . گوستا و ساک دبیرکل کمیته مرکزی حزب کمونیست
می گوید . " قیام ملی سلواک که ۲۹ اگوست سال ۱۹۴۲ اوج گرفت آغاز انقلاب ملی دموکراتیک در چکسلواکی
بشمار میرود . ۱۹ اودر جای دیگری می افزاید . " ۰۰۰ انقلاب ملی - دموکراتیک در چکسلواکی سه
دگرگونی های بنیادی طبقاتی اجتماعی و اقتصادی در ساختار جامعه منجر گردید . ۰۰۰ حفظ و تحکیم
خصلت مترقی سیاست داخلی و خارجی ورشد و تکامل پیگیر انقلاب ملی و دموکراتیک هدف عده فعالیت
بعدی حزب کمونیست چکسلواکی را تشکیل میداد . " ۲۰

حزب کمونیست رومانی صحبت از " انقلاب ضد فاشیستی و دموکراتیک " می نماید . در رومانی انقلاب
از آنجا خصوصیتی ضد فاشیستی داشت که در سالهای پیش از جنگ در دهه ۳۰ در کشور رومانی نیروهای
فاشیستی کم کم توانستند قدرت را به دست بگیرند و انقلاب می بایستی در کشور ، حکومت آنتونسکو را مابسه
حکومتی فاشیستی سرنگون سازد . مسئله اشغال کشور و وجه رهائی ملی ، آن چنانکه در لهستان و چکسلواکی
مطرح بود وجود نداشت .

رفقای جمهوری دموکراتیک آلمان بخاطر وظایفی که در آن زمان برای مبارزه با حکومت فاشیستی هیتلری
داشتند از انقلاب " ضد فاشیستی - دموکراتیک " ۲۱ نام میبرند .

در اسناد کمونیستهای یوگسلاوی ، مبارزه مردم یوگسلاوی با نیروهای اشغالگر را " جنگ رهائی بخش
خلفی و انقلاب سوسیالیستی " ۲۲ نامیده میشود چراکه رفقای یوگسلاوی حتی قبل از پایان جنگ و در حین
مبارزه با نیروهای اشغالگر ، وظایف انقلاب سوسیالیستی را شروع نمودند .

رفقای ویتنام انقلاب خود را انقلابی ملی - دموکراتیک توده ای می نامند توجه داشته باشیم کسسه
ویتنام سالها علیه اشغالگران مبارزه نمود و طبیعتا انقلاب در آنجا جنبه ای ملتی داشت . فام وانگه ونگ
عضو هیئت سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست ویتنام پیرامون پروسه انقلاب ویتنام می گوید . " ایسن پروسه
تدریجی انقلاب ملی و دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی ، بدون گذشتن از مرحله رشد سرمایه بود . " ۲۳
ثانیا - خلق مفهومی نسبی است و در مراحل مختلف انقلاب و نیز بسته به وضعیت مشخص جامعه
و از همه مهمتر در طول تاریخ تغییر کرده است . ضمن آنکه در گذشته انقلاب خلق و نیز دموکراتیک تحت
رهبری طبقات غیر پرولتری صورت گرفته است . (***)

ثالثا - کسانی که مرحله دموکراتیک خلق را مناسبترین واژه برای انقلابات دموکراتیک تحت رهبری
پرولتاریا می دانند ، مرحله انقلاب را بر اساس رهبری و نه وظایف آن خصلت بندی می کنند .
رابعا - لنین ثابت نمود که نیروهای محرکه انقلاب را نمیتوان از مرحله انقلاب مستقیما نتیجه گرفت . به
همین ترتیب نمیتوان مرحله انقلاب را از مضمون حاکمیت انقلاب اخذ نمود (****) عده ای از ایسن نکته
درست که در انقلاب آینده ایران مضمون حاکمیت ، دیکتاتوری دموکراتیک خلق خواهد بود . این نتیجه
را اخذ می کنند که مرحله انقلاب نیز دموکراتیک خلق است . اما نمیتوان با چنین نتیجه گیری موافقت نمود .
انقلاب سالهای ۱۹۰۷ - ۱۹۰۵ روسیه یک انقلاب پرولتاریا - دموکراتیک بود ، اما لنین مضمون حاکمیت آن

را دیکتاتوری دمکراتیک کارگران و دهقانان (خلق) عنوان نمود . دیکتاتوری دمکراتیک حاصل تناسب قوای معین طبقاتی در جامعه بوده ، وظایف خاصی چون سرکوب نیروهای ارتجاعی و درهم کوبیدن نهاد ها و موسسات کهنه و ایجاد ارگانهای جدید بر ویرانه های جامعه کهن رابعهدده دارد . دیکتاتوری رابطه بین طبقات اجتماعی را بیان می کنند . و مرحله انقلاب پله ایست در تکامل اجتماعی جامعه که از تضاد های مشخص جامعه ناشی میشود و این تضاد ها نیز فقط شامل تضاد های طبقاتی نیستند .

۱- مادرایران با يك انقلاب ملی و دمکراتیک مواجه نیستیم . انقلاب ما ، انقلابی ضد امپریالیستی - دمکراتیک است . مضمون حاکمیت انقلابی ایران رادیکتاتوری دمکراتیک خلق تشکیل خواهد داد و بورژوازی نیز در صفوف خلق جایی ندارد . بورژوازی اگرچه نیروی محرکه انقلاب نبوده اما میتواند در مقطعی از انقلاب با ما همکاری نماید . شکل حاکمیت انقلابی در پروسه مبارزات مردم معین میشود و نمیتوان از قبل آنرا دقیقاً معین نمود . دمکراتیک بودن و ضد امپریالیستی بودن از خصیصه های بسیار عمومی انقلاب ایران می باشند .

یکی از خصایل انقلاب ضد امپریالیستی - دمکراتیک ایران ، خصلت ضد سرمایه داری بودن آن است . ضد سرمایه داری بودن خصیصه پرولتاریاست (میزان ضد سرمایه داری بودن انقلاب وابسته به نقش پرولتاریا در جامعه می باشد . امروزه معمولاً در کشورهای با سطح نازل رشد ، انقلابات ضمن داشتن خصلت ضد امپریالیستی و ضد فئودالی ، دارای گرایش ضد سرمایه داری نیز می باشند . این گرایش در پروسه تکامل انقلاب رشد می یابد . اما معمولاً در انقلابات دمکراتیک در کشورهای پارسد متوسط ، این وجه چیزی بیشتر از یک گرایش می باشد . در این کشورها امپریالیسم به عنصری داخلی و درونی تبدیل شده و با سرمایه داری داخلی درهم تنیده است بهمین خاطر این انقلابات دارای خصلتی ضد سرمایه داری نیز هستند (این گفته به معنی نفی تحلیل مشخص از شرایط مشخص نمی باشد) و این خصلت از همان روز اول انقلاب عمل می نماید . به نظر من این گفته که فقط انقلابات سوسیالیستی خصلتی ضد سرمایه داری درست نمی باشد . انقلابات سوسیالیستی دارای محتوی ضد سرمایه داری هستند (یعنی آنکه همه جوانب آن ضد سرمایه داری است) حتی در این انقلابات در ابتدا عده ترین جنبه آن (یعنی ماهیت آن) ضد سرمایه داری است و بعد به محتوی تبدیل میشود . در انقلاب سوسیالیستی ، پس از انقلاب تولید سوسیالیستی بخش راهبر تولید اجتماعی را تشکیل میدهد ، در صورتی که تولید خود وجود دارد . مدت ها و سالها طول می کشد (بسته به سطح رشد اقتصادی جامعه و نیز یک سلسله عوامل دیگر) تا اینکه تولید خسر از بین برده شود . بنابراین انقلاب سوسیالیستی از همان ابتدا ماهیتی ضد سرمایه داری دارد و این در پروسه به محتوی ضد سرمایه داری تحول می یابد .

انقلاب با خصلتی ضد سرمایه داری دارد ، اما عده ترین خصلت انقلاب مانیتست ، عده ترین خصلت انقلاب ما در دمکراتیک بودن و ضد امپریالیستی بودن آن است . ماهیت انقلاب ما ، دمکراتیک است اما کسی که بدین سبب صحبت از " گرایش ضد سرمایه داری " ۲۴ برای انقلاب ایران می نماید نمیتواند شناخت درستی از نقش سرمایه داری وابسته در ایران داشته باشد و درهم تنیدگی وابستگی و سرمایه داری در ایران را درک نمی کند . چنین کسی هنوز ایران را کشوری با سطح نازل رشد می پندارد و برای بورژوازی متوسط جنبه استقلال اقتصادی را قائل بوده و نیز امکان راه رشد غیر سرمایه داری تحت رهبری دمکراتیک انقلابی را برای ایران متکفسی نمیداند .

جمعی - اردیبهشت ۶۶

پان
-۱
-۲
-۳
-۴
-۵
-۶
-۷
-۸
-۹
-۱۰
-۱۱
-۱۲
-۱۳
-۱۴
-۱۵
-۱۶
-۱۷
-۱۸
-۱۹
-۲۰
-۲۱
-۲۲
-۲۳
-۲۴
(۲۰)
تضاد
است
گونه
(**)
در انقلاب
در این
دسته
(**)
انقلابی
(هم)

پانویسها :

- ۱- رجوع شود به پار ۳۲
- ۲- رجوع شود به نامه مردم شماره ۱۰۹
- ۳- و زاگلا دین - جنبش جهانی کمونیستی - روسی - ص ۳۸۷
- ۴- لنین - منتخب آثار - جلد ۳ - ص ۲۱۵
- ۵- مسائل صلح و سوسیالیزم - ۱۹۸۲ - ماه جولای - ص ۱۵۶
- ۶- و زاگلا دین - جنبش جهانی کمونیستی
- ۷- همانجا
- ۸- چپو گوند و دیاس (عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست برزیل) مسائل صلح و سوسیالیزم - سال ۸۴ شماره ۱۲-۱۱ ص ۴۷
- ۹- همانجا - سال ۸۳ - شماره ۱ - ص ۸۴
- ۱۰- همانجا - سال ۸۳ - شماره ۳ - ص ۷۰
- ۱۱- همانجا - سال ۸۳ - شماره ۸ - ص ۵۶
- ۱۲- همانجا - سال ۸۲ - شماره ۴ - ص ۶۹
- ۱۳- همانجا - سال ۸۳ شماره ۱۰ - ص ۲۷
- ۱۴- همانجا - سال ۸۳ - شماره ۳ - ص ۷۴
- ۱۵- همانجا - سال ۸۳ - شماره ۵ - ص ۷۳
- ۱۶- همانجا - سال ۸۳ - شماره ۴ - ص ۱۹-۱۸
- ۱۷- همانجا - ص ۱۹
- ۱۸- همانجا - سال ۸۴ - شماره ۷ - ص ۷۶
- ۱۹- همانجا - سال ۸۴ شماره ۸ - ص ۱۱
- ۲۰- همانجا - ص ۱۵
- ۲۱- همان جا - ص ۷۶
- ۲۲- همانجا

یالیستی
پروژوازی
از انقلاب
قیقا
باشند
ن آن
سته
اشتن
ایش
این
شده
داری
ان
داری
بتان
سد
تها
باید
دارد

- ۳- همانجا سال ۸۵ - شماره ۸ - ص ۲۰
- ۴- رجوع شود به کار شماره ۳۲

سن
ك
د
سی
ارد
حت

(*) - توجه داشت باشیم که رابطه بین وظایف و نیروهای محرکه يك رابطه يك طرفه نمی باشد . از یک طرف اختلاف وظایف و دموکراتیک و سوسیالیستی بر نیروهای محرکه تاثیر می گذارد و بالعکس . از طرف دیگر تضادهای درونی کشور ، اوضاع بین المللی ، دوران و . . . خود پروژایف و چگونگی حل وظایف انقلاب مؤثر است . هدف از طرح این بحث فقط تعیین عمده ترین عامل برای تعیین خصلتهای بسیار عمومی انقلاب به گونه ای منطقی می باشد . هرگونه درك يك جانبه از این مسئله خطرناک است .

(**) - بایستی به این نکته توجه داشت که تقسیم بندی انقلابات دموکراتیک بصورت مزبور معنی مراحل مختلف در انقلاب دموکراتیک در یک کشور را نمی دهد . تقسیم بندی مزبور هیچگونه وجه مشترکی با تئوری مراحل ندارد در این تقسیم بندی فقط سعی شده صور مختلف انقلاب دموکراتیک را که تاکنون صورت گرفته ، بگونه ای منطقی دسته بندی گردد .

(***) - انقلاب آینده ایران از آنجمله حاکمیت خلق رامستقر و ماشین دولتی را خرد خواهد نمود طبعسا انقلابی خلتی است و این یکی از ویژگیهای آن است . اما همچنان که گفته شد این ویژگی بسیار عمومی است (هم از نظر مکانی و هم زمانی) و ویژگیهای ملی را در بر نمی گیرد . در اینجا فقط صحبت از دقت علمی در تعیین

عنوان انقلاب است و نه چیزی دیگر.

() - این گفته از اینجا ناشی میشود که انقلاب دمراتیک به صورت مختلف و در درونهای متفاوت صورت گرفته و میگیرد و اگر سخن از انقلاب دمراتیک و سوسیالیستی بطور کلی باشد گفته مزبور درست نخواهد بود.

گیرد ،
وجه رها
هیترلی
یا فی ما
آنها با
خصیلت

آلمانی
و چک
زمان
می گوید
بشماره
دگرگون
خصیلت
بحدی

از آنجا
فاشیست
حکومت
مط

داشتند

خلفی
مبارزه

وینام
عضو
تدریج

دازه
رهبری

پرولتا

همین
درس
را از
انقلاب

د رباره استراتژی و تاکتیک سازمان

د انقلاب ضد امپریالیستی د مکرانیک ایران

طرح استراتژی و تاکتیک سازمان د رپلنوم فروردین ۶۵ بعنوان کاربایه فعالیت انقلابی سازمان و مبنای جهت تدوین طرح برنامه سازمان مورد تصویب قرارگرفت. این طرح کوشیده است به اساسی ترین مسائل انقلاب ایران، مرحله انقلاب، نیروهای محرک آن، آلترناتیو انقلابی رژیم جمهوری اسلامی، وظایف انقلاب و چگونگی فراروئی انقلاب د مکرانیک به انقلاب سوسیالیستی پاسخ دهد. از آنجا که برخی مسائل د طرح استراتژی و تاکتیک مصوبه رپلنوم ۶۵ مبهم باقی مانده یا بد آنها پاسخهای نادقیق داده شده است بحث، نقادی، تدقیق و تکمیل طرح ضرورست. ولی د ربحثهای د رن سازمانسی ما با دیدگاههایی مواجهیم که سمتگیری استراتژی یکی اساسا متفاوت با طرح مصوب رپلنوم فروردین است. اراده داده و کلیت آنرا نفی می کند. این نوشته از آنجا که دیدگاه عمومی طرح را تایید می کند، به بررسی دیدگاههایی که از اساس استراتژی و تاکتیک کاملا متفاوت با طرح مصوبه کمیته مرکزی سازمان ارائه می دهند می پردازد. و نقائص و کاستی های طرح مزبور را مورد بحث قرار نمی دهد.

از آنجا که همه دیدگاهها د ر نهایت خود را د ر پاسخگوئی به قدرت سیاسی (آلترناتیو رژیم جمهوری اسلامی) و چگونگی دستیابی به سوسیالیسم منعکس می کنند د ر این نوشته نقد و بررسی دیدگاههای مختلف اساسا د ر همین رابطه صورت گرفته. و به دیگر جنبه ها علیرغم اهمیت آن پرداخته نشده است. بنظر من دیدگاههای انحرافی را د ر رابطه با موضوع مورد بحث د ر شرایط کنونی سازمان و جنبش کمونیستی ایران می توان د ر سه برخورد زیر طبقه بندی نمود.

الف - دیدگاههایی که د ر عمل و حتی د ر تئوری رابطه میان افزایش نقش هدایت کنند و تحکیم و تقویت موقعیت کمونیستها یا پیشروی انقلاب د مکرانیک را قطع می کنند.

ب - دیدگاههایی که هدف مقدم خود (آلترناتیو رژیم جمهوری اسلامی) را یکی از اشکال حاکمیت پرولتاریا قرار می دهند.

ج - دیدگاههایی که ضمن حفظ عبارت پردازیهای چپ، هدف مقدم خود را یکی از اشکال حاکمیت بورژوازی قرار می دهند.

الف - قطع رابطه میان افزایش نقش هدایت کنند و تحکیم و تقویت موقعیت کمونیستها یا پیشروی انقلاب

د ر طرح برنامه سازمان د رسال ۶۱، ما هدف مقدم خود را ارتقا انقلاب تا سطح سمتگیری سوسیالیستی از طریق تقویت جناح بزعم ما رادیکال موجود د ر د رن رژیم و پیشبرد تاکتیک " که برکه " قرار دادیم. ما معتقد بودیم د ر صورت تدایم و تاکید بر مبارزه علیه امپریالیسم، کلان سرمایه داری و بزرگ مالکی، انقلاب پیش خواهد رفت و راه سمتگیری سوسیالیستی گشوده خواهد شد. ارزیابی مسا این بود که با پیشرفت نبرد " که برکه " د ر د رن حاکمیت جمهوری اسلامی، شکستن ائتلاف نیروهای حاکم و پرد جناح راست که بورژوازی را د ر د رن حاکمیت نمایندگی می کرد، امکان اتحاد ما بین ما بیندگان خورده بورژوازی حاکم با پیشاهنگ طبقه کارگر فراهم خواهد آمد و امکان ارتقا جمهوری اسلا می به حاکمیتی که راه سمتگیری سوسیالیستی را د ر پیش گیرد، تحقق می یابد. ما پیشروی چنین روندی را د ر شرایطی که آزادبهای سیاسی محدود و حتی سرکوب می شد ممکن می دیدیم. د ر تفکر و عمل ما کسب قدرت سیاسی به پیشروی انقلاب و نتیجه پیشروی نبرد " که برکه " د ر د رن حاکمیت موکول می شد. و چگونگی نیل به آن و برقراری حاکمیت پرولتاریا مبهم و به آینده ای نا روشن محسول می گردید. ما علاوه بر تحلیل نا درست از ماهیت رژیم جمهوری اسلامی و نیروهای متشکله آن تصور می کردیم تضعیف مواضع اقتصاد، اجتماعی بورژوازی د ر سطح جامعه مستقیما نیروهای رادیکال را د ر حکومت تقویت می کند و قطعاً راه را د ر آینده برای قدرت گیری ما خواهد گشود. تجربه انقلاب ایران و تجربیات مشابه د ر دیگر کشورها بی پایه بودن ایده های فوق را ثابت نمود.

نیم
ترین
نهاد
د
۹۳
د
سرای
ستی
سی
د
طرح
ستی
غلابی
د
املا
مل
سک
ستی
سک
سی
تیک
تاریا
سارا
ای
تدا
ساز
رف
این
ورت
اس
شته
بر

خطاها و انحرافات ما در گذشته می بایست در وجوه مختلف مورد بررسی قرار گیرد و در سطح جنبش آموزش داده شود. از آنجا که این مبحث در مقوله بررسی ریشه های خطا مورد بحث قرار خواهد و بزودی طرح مصوبه را این رابطه انتشار خواهد یافت و با توجه به حجم بولتن و گستردگی بحث، بررسی وسیع ریشه های خطا و ابعاد تئوریک و نتایج سیاسی آن به مقاله مستقلی نیازمند است. من در اینجا تنها بر چند حکم اصلی که در رابطه با موضوع مورد بحث تاکید بر آنها ضروری است تاکید می کنم و از بحث تفصیلی در رابطه با این احکام، گسترش آنان و ذکر نتایج سیاسی و ابعاد آنها احتراز نموده در مقاله دیگری بدانها خواهیم پرداخت.

جریانی که از نظر ما اتحاد با وی امکانات مساعدی برای پیشروی انقلاب و حتی سمتگیری سوسیالیستی می گشود نیروی بونکه از درآمیزی دین و دولت دفاع می کرد، مدافع پیگیر ولایت فقیه بود و از نظر ایدئولوژیک و آرمان اقتصادی و اجتماعی شدیداً با کمونیسم و سوسیالیسم در تضاد بود. تعصب مذهبی، اعتقاد به ولایت فقیه و تکیه بر شعار ته شرقی نه غربی "دستگاه ایدئولوژیک و نظری این جریان را تشکیل می داد. در تفکر ما این مجموعه ایدئولوژیک به عاملی فرعی تبدیل گردیده بود. برنامه ما باید مشخص می کرد که پیروزی قطعی انقلاب در کجا و چگونه خواهد بود و چگونه چنین جریانی می تواند راه را برای سوسیالیسم بگشاید. تمامی تجارب جهانی اثبات نموده است که عامل ایدئولوژیک شامل مواضع عقیدتی و سمتگیری نیروی حاکم نسبت به پیشاهنگ طبقه کارگر عاملی مهم و درجه اول در ارزیابی آینده یک نیرو و ظرفیت تکامل اوست.

فرجام انقلاب مکرانیک تنها با قرار گرفتن طبقه کارگر در رأس قدرت سیاسی ممکن است و این امر تنها با تغییر قدرت سیاسی امکان پذیر بود. حتی اگر دموکراسی انقلابی در رأس قدرت قرار داشت ما حق نداشتیم چگونگی کسب قدرت توسط حزب طبقه کارگر را سکوت گذاریم و این توهم را در عمل پدید آوریم که انقلاب بخودی خود می تواند گام بگام پیش رود. طبیعتاً در شرایطی که نیروی حاکم تنها به سوسیالیسم علمی اعتقاد نداشته بلکه با آن دشمنی می کرد، بدون بریز کشیدن قدرت حاکم چنین تحولی ناممکن بود.

نظر حزب توده ایران در مقاله اخیرش در پاسخ به مقاله سازمان که حمایتهای خود از حکومت را تاکتیکی و در راستای استراتژی حزب بد رجعت کسب قدرت تصویر می کند واقعی نیست. در صورت وجود چنان سیاستی در چهار چوب تحلیل خود حزب نگارین آنکه استفاده از تاکتیکها و مانورهای مناسب با توجه به پایگاه وسیع توده های حاکمیت مجاز بود. نمی بایست تماماً بر نرد یکی و حتی بیگانگی و همگونی اغلب شعارها و تاکتیکها و بالاخص آماجهای ما یا نیروی که می بایست آن را بریز کشیم تاکید می شد. ما می بایست در ذهن توده ها شایستگی خود را برای رهبری انقلاب اثبات می نمودیم. عمل ما در خدمت این هدف نبود.

در تمام جهان رژیمهایی که شیوه سرکوب را در پیش گرفته اند و بسیج و تشکل مستقل کارگران را مانع گردیده اند و راه کمونیسم ستیزی را پیشه کرده اند و در جهت ممانعت از فعالیت انقلابی کمونیستها برخاسته اند، حتی در بهترین حالت و با انجام جدی ترین اصلاحات اقتصادی اجتماعی نیز سرانجام راه بازگشت و شکست را در پیش گرفته اند. ما برای نیروی که استقرار "ولایت فقیه" و مبارزه با کمونیسم و سوسیالیسم از مهمترین مشخصات آن بود امکان پیشبرد انقلاب تا سمتگیری سوسیالیستی را قائل گردیدیم. اینها همه از درک نادریست ما از سمتگیری سوسیالیستی و نیروی راهبران و نقش کمونیستها در این مسیر و چگونگی فراروی انقلاب مکرانیک به انقلاب سوسیالیستی ناشی می گردید. ما چگونگی فراروی و سرنوشت انقلاب را مبهم گذاشتیم، ضرورت رهبری پیشاهنگ طبقه کارگر برای پیشروی پیگیر و به فرجام رساندن انقلاب را سکوت گذاریم و بر اتحاد با حکومت و پیشبرد روند "که برکه" در آن اتکا نمودیم. ما بر بسیج مستقل توده ها به مثابه مهمترین اهرم تقویت انقلاب و تدارک رهبری طبقه کارگر تکیه نمودیم و اینها همه جدا از تحلیل اساساً نادریست ما از ماهیت رژیم و ظرفیتهای آن بوده.

آنها
عنوان
امروزه
ضد ا
انحص
مشى
یابدا
ایالا
ممتاز
حل
آنها
دارا
معمو
راتد
دروز
البته
رها
آن
عقب
عدا
ملی
همچ
بخش
است
باش
انتقا
که آ
ضد
مسئ
دره
ویر

است . به مباحثات فوق در چهارچوب بحث بررسی ریشه های خطا بطور مفصل خواهیم پرداخت .
 طرح استراتژی تاکتیک بر تلاش در راه تامین هژمونی پرولتاریا بر انقلاب بعنوان اساسی ترین وظیفه
 سازمان تاکید نمود . پیشروی انقلاب را در رابطه مستقیم با نقش پرولتاریا تصویر کرده و پیشروی پیگیر
 و به فرجام رسیدن انقلاب را در رگرو کسب قدرت سیاسی توسط حزب طبقه کارگرمی دانند . مجموعه این
 احکام مرزبندی روشنی را با ایده های گذشته سازمان ترسیم می کند .

سازمان موفق گردیده است تا حد زیادی با انحرافات پیشین خود برخورد نموده و آنها را تصحیح
 نماید ولی از آنجا که ما در یک دوره معین بر مبنای چنین درکی حرکت کردیم و این ایده ها را -
 آموزش داده ایم ، نمی توان تصحیح ایده ها را بدون مبارزه نظری جدی با ایده های گذشته و
 آموزش همه جانبه جمع بندی بیای نوین پیش برد . خطاهای نظری ما در گذشته تنها مربوط به گذشته
 و یک شرایط تاریخی معین نیست . همه آن عوامل امروز و فردا نیز حضور دارند . برخورد روشن و جدی
 با این ایده ها و آموزش آنها ضروریست . جمع بندی بیای دیگر احزاب کمونیست که با اشکال متفاوت
 دچار انحرافات مشابهی بودند امکانات مساعد تری برای ما در تصحیح ایده های خویش فراهم
 نموده است . به تعویق افتادن برخورد سازمان با ریشه های خطا ، برخورد جدی و قاطع با این
 نگرش را که خود می تواند منبع تغذیه دیگر انحرافات باشد ، مانع گردیده است . ما می بایست در
 برخورد با نظرات گذشته سازمان (همچنین در برخورد با حزب توده ایران) بر خطاهای نظری
 پیشین ، عوامل و نتایج سیاسی آن تاکید نمائیم .

با دیدگاههایی که هدف مقدم خود را یکی از اشکال حاکمیت پرولتاریا می دانند
 وسیعترین و تند ترین انتقادات و حملات توسط جریانهای دیگر و برخی رفقای درون سازمان از
 زاویه فوق به طرح مصوب پلنوم وارد شده است . این دیدگاهها برقراری حاکمیت انقلابی خلق را به
 عنوان وظیفه مقدم و آلترناتیو رژیم رد می کنند و شعار حاکمیت کارگران و زحمتکشان به رهبری طبقه
 کارگر یا حاکمیت خلقی با رهبری و یا تفوق طبقه کارگر را به عنوان وظیفه مقدم و آلترناتیو رژیم
 طرح می کنند . این ایده در رد طرح استراتژی و تاکتیک طرح می کنند که سازمان نیروی متفوق در -
 حاکمیت آینده را مبهم گذاشته و اگر رهبری و تفوق پرولتاریا در قدرت سیاسی تامین نگردد ، باشد
 چنین حاکمیتی ماهیتا خود به بورژوازی یا بورژوازی بده و توان پیشبرد انقلاب را ندارد . شعار کمون -
 نیستها تنها می تواند حاکمیتی که تفوق پرولتاریا در آن تامین گردیده است ، باشد ، حاکمیتی کسه
 می تواند انقلاب را پیشبرد ، به پیروزی رسانده و به سوسیالیسم پا نهد . از آنجا که هر حاکمیت -
 دیگری انقلاب را به شکست خواهد کشاند این تنها حاکمیت انقلابی است و شعار " حاکمیت
 انقلابی خلق " مبهم ، فرمبستی ، غیر لنینی و ... است طبقه کارگر را به دنبال روی از دیگر اقتدار
 و طبقات خواهد کشاند . مسلماً این شعار را این دیدگاه اگر به عنوان یک استراتژی و بطور منسجم
 طرح گردد ، نمی تواند به تفاوت نظر در رابطه با آینده محدود بماند و به سیاست امروز تعمیم نیابد .
 از آنجا که ماهیت حاکمیت آتی در جریان سرنگونی و با توجه به توازن قوای نیروهای سیاسی و طبقاتی
 سرنگون کننده رژیم تعیین خواهد شد ، طبیعتاً جبهه ای که حزب طبقه کارگر تفوق خود را تأمین
 نکرده باشد در صورت کسب قدرت ، حاکمیتی با تفوق دیگر نیروها پدید خواهد آورد و پیبده نبود
 که تا چند ماه قبل معتقدین به این تفکر پذیرش جبهه آلترناتیو و طرح این شعار را در شرایط عدم
 تامین هژمونی پرولتاریا فریبیم می دانستند و بیشترین حملات را از همین زاویه به سازمان می کردند .
 حاکمیت انقلابی خلق؛ جدا از تحریفات ، اتهامات و وعده کردن برخی مسائل کم اهمیت تر که
 در جریان این مباحث طرح گردیده ، واقعیت این است که ایده های فوق الذکر و طرح سازمان ، و
 آلترناتیو مختلف و چشم انداز متفاوت را برای دستیابی به قدرت و استقرار حاکمیت پرولتاریا و
 برقراری سوسیالیسم تصور می نمایند . طرح پلنوم فروردین ، شعار برقراری حاکمیت انقلابی خلق
 یا به عبارت دیگر حاکمیت نیروهای محرك انقلاب را طرح می کند ، در این حاکمیت که یکی از اشکال

دچار
 نسبت
 باشد .
 ها
 آمریکا
 شد .
 خود را
 گونه ای
 روستا
 باد های
 تعیین
 و
 خلقها
 می
 با
 با کس
 ارتگران
 ایست
 سادی
 نیات
 رده
 گونه
 تعیین
 تبدیل
 ویک
 ولتی
 شمند
 سر ،
 داخلی
 شد
 ش
 یمن
 ضد

حاکمیت " کارگران و دهقانان " خواهد بود - الزاما تفوق پرولتاریا در قدرت سیاسی تامین نگردد پسند است - مادرتعایمی دوران انقلاب چه امروز در جریان سرنگونی و چه فردا پس از سرنگونی رژیم در راه کسب هژمونی پرولتاریا بر انقلاب می رژیم - برقراری حاکمیت انقلابی خلق و پیشروی انقلاب در گرو آن است که بورژوازی منفرد و خنثی گردد و طبقه کارگر هدایت عملی جنبش را در دست گیرد - در صورتیکه - بورژوازی در راس جنبش قرار گیرد و اقشار میانی را به سمت برنامه های خود جلب نماید ، حاکمیت آینده یکی از اشکال حاکمیت بورژوازی خواهد بود و انقلاب در حد تحولاتی محدود در چهارچوب مکرسی بورژوازی متوقف خواهد شد .

پیش شرط برقراری حاکمیت د مکرانیک کارگران و دهقانان آن است که طبقه کارگر موفق شود مهسو نشان خود را برانقلاب بکوبد ، اقشار میانی را بسمت برنامه های خود جلب نماید ، بورژوازی را منفرد و خنثی سازد و هدایت عملی جنبش را در دست گیرد . در آید هال ترین حالت از همان فردای سرنگونی رژیم پس از کسب قدرت تفوق حزب طبقه کارگر در قدرت سیاسی تامین گردیده و راه برای تحولات د مکرانیک و سوسیالیستی گشوده خواهد شد ولی ممکن است چنین امری تحقق نیافتد و طبقه کارگر در پیچه نیروهای مردمی هنوز به نیروی متفوق بدل نگردیده باشد و یا برتری وی ناچیسز و شکننده باشد . در جریان پیشروی انقلاب به دلیل حضور نیروهایی که نمایند اقشار مختلف هستند ، اراده واحد که در سرنگونی رژیم و گامهای اولیه انقلاب وجود دارد در هم شکسته خواهد شد . بخشی از نیروهایی که در کنار ما بودند همراه با تعمیق روند های د مکرانیک و تقویت عناصر سوسیالیستی انقلاب در برابر پیشرفت انقلاب قرار خواهند گرفت . پیشروی پیگیر و به فرجام رسیدن انقلاب د مکرانیک و گام گذاری در راه سوسیالیسم در گرو آن خواهد بود که در این روند طبقه کارگر موفق شود نقش خود را در قدرت حاکمه تقویت کند و برتری تفوق خود را تامین و تحکیم نماید و حاکمیت کارگران و دهقانان به یکی از اشکال حاکمیت پرولتاریا ارتقا یابد . انقلاب د مکرانیک و انقلاب سوسیالیستی در ایران د و فازیک روند واحد انقلابی را تشکیل می دهند . در صورتیکه روند ها نه در سمت تقویت حزب طبقه کارگر بلکه در جهت تقویت و تفوق نیروهای وابسته به اقشار و طبقات غیر پرولتری سیر نماید ، انقلاب در نیمه راه متوقف خواهد ماند و سپس راه شکست را خواهد پیمود . مبارزه در راه حاکمیتی با رهبری و تفوق پرولتاریا و حزب وی هد فی است که ما همواره و از همین امروز در راه آن می رژیم ولی چنین حاکمیتی ، تنها حاکمیت انقلابی نیست . دستیابی به چنین حاکمیتی ممکن است مستقیما حاصل گردد و ممکن است از مسیر حاکمیتی انقلابی و غیر پرولتری گذر کند .

نگاهی گذرا به تاریخ این مباحث : این مباحث برای اولین بار در جنبش ما مطرح نمی گردد در جریان انقلاب روسیه همین در برابر د و انحراف قرار گرفت . انحراف منشویکی که رهبری انقلاب را به بورژوازی می سپرد و برای پرولتاریا در این مرحله تنها نقشیک شرکت کنند را قائل بود و انحراف - دیگری که وظیفه مقدم خود را برقراری حاکمیتی با اکثریت سوسیال د مکرانیک (حکومت کارگری) می دانست که توسط " پروس " مطرح گردید و توسط ژرتمسکی " تکمیل شد . در ۸۰ سال اخیر نیسز همواره نیروهای مدافع این ایده ها در کشورهای مختلف ، احزاب کمونیست را بدلیل عدم طرح شعار حکومت کارگری (حاکمیتی با اکثریت سوسیال د مکران) بعنوان آلترناتیو و وظیفه مقدم در جریان انقلاب د مکرانیک ، مورد حمله قرار داده اند .

در سال ۱۹۰۵ لنین در نقد نظرات " پروس " که معتقد بود دولت موقت انقلابی تنها می تواند دولتی با اکثریت سوسیال د مکران باشد و نتیجتا دولتی سوسیال د مکران و یا کارگی خواهد بود نوشت " به همین طریق و به همین دلیل نظرات زیرین پروس نیز نادرست است " دولت موقت انقلابی در روسیه دولت د مکرسی کارگری خواهد بود . اگر سوسیال د مکرسی در راس جنبش انقلابی پرولتاریای روسیه قرار گیرد این دولت سوسیال د مکرانیک خواهد بود . دولت موقت سوسیال د مکرانیک دولت یکپارچه ای با اکثریت سوسیال د مکرانیک خواهد بود . چنین چیزی چنانچه منظور موارد تضاد فی وزید گذر نباشد بلکه د یکتاتوری انقلابی کم و بیشها برچا فی باشد که بتواند ولو اندکی هم شده اثر

او
شورها
ملت به
عموماً و
داشتند
، در
براین
نه خوا
برخی
مختلف
رسته
یک من
گرایش
منی)
است
ادامه
مشاهد
دارد
صورت
است
جامعا
مبارزه
(الیا
توانست
با خوا
هنوز
است
فرما
خارج
است
مستغی
نبوده
گونه ا
اما بر

خود را در تاریخ برجای گذارد محال است . . . این پرولتاریا فقط در صورت اتحاد با انبوه نیمه پرولترها و نیمه چیزدارها یعنی با انبوه تهیدستان و خورده بورژوازی شهر و ده می تواند به اکثریت عظیم و قاطع بدل گردد . وجود چنین ترکیبی در پاپیه اجتماعی يك د یكتاتوری د مكراتيك انقلابی ممکن و مطلوب البته در ترکیب دولت انقلابی تاثیر می بخشد و شرکت و یا حتی تفوق بیانگران بسیار ناهمگون د مكراسی انقلابی را در این دولت ناگزیر می سازد . (۱) این جمله لنین یعنی ناگزیر دانستن شرکت و یا حتی تفوق بیانگران بسیار ناهمگون د مكراسی انقلابی در حاکمیت آلترناتیو، تمامی تفاوت جوهری د و استراتژی را بیان می کند . لنین با شعار برقراری حاکمیت کارگران و دهقانان (د یكتاتوری د مكراتيك کارگران و دهقانان) علاوه بر مبارزه بر علیه منشیوکها که در آن زمان نیروی جدی بودند مبارزه فعالی را بر علیه ایده های تروتسکی پیش برد . تروتسکی در تشریح اختلاف خود به لنین استناد می کند که می گوید : " در يك مرحله مشخص و تاریخی و در نتیجه مجموعه شرایط عینی طبقات کارگران و دهقان برای حل مسائل انقلاب د مكراتيك ناگزیر باید متحد شوند . آیا دهقانان قادر خواهند بود که حزب خود را بوجود آورند و آیا در انجام این کار موفق خواهند شد؟ آیا چنین حزبی در حکومت د یكتاتوری د راکتریت خواهد بود یا در اقلیت و وزنه و اعتبار نمایندگان پرولتاریا در حکومت انقلابی چگونه خواهد بود . هیچیک از این سوالات را از پیش نمی توان پاسخ داد " . (۲) تروتسکی چنین ایده هایی را به معنی پذیرش اشکالی از دولت های خورده بورژوازی بعنوان دولت انقلابی می دانست و در می کرد وی از ائتلاف حکومت کارگران و دهقانان تنها تحت رهبری طبقه کارگر دفاع می کرد و در برابر ایده د یكتاتوری د مكراتيك کارگران و دهقانان ایده د یكتاتوری کارگران و دهقانان با تفوق طبقه کارگر و یا حکومت کارگری را طرح می کرد وی می نویسد " شرکت پرولتاریا در حکومت تنها اگر بصورت غالب و رهبری کننده باشد از نظر اصولی جایز بوده و از نظر عینی نیز محتمل ترین شکل شرکت است " (۳) " نمایندگان پرولتاریا با ورود خود در دولت نه به عنوان اسیری بی توان بلکه به عنوان يك قدرت مسلط و برتر - مرز میان برنامه حداقل و حداکثر را در هم می ریزند و . . . " (۴)

انقلاب فوریه ۱۹۱۷ تجربه ای در جهت اثبات ایده های لنین و برخورد وی با این انقلاب د دقیق ترین توضیح دهند ایده های او است . این انقلاب با هژمونی پرولتاریا صورت گرفت به این معنا که دهقانان و اقشار میانی شعارهای پرولتاریا را پذیرفتند و به وی پیوستند . به این معنا که پرولتاریا رهبری و هدایت جنبش انقلابی را در عمل عهده دار گردید . با قیام فوریه حکومت تزار سرنگون شد ولی طبقه کارگر و حزب وی مستقیماً موفق به کسب قدرت سیاسی نگردیدند . پس از انقلاب در شوراهای کارگران و سربازان، بلشویکها در اقلیت و حتی در اقلیت ضعیف بودند و این امر منجر بدان شد که این شوراهای برنامه منشیوکها را به اجرا گذارند و هدایت دولت را به بورژوازی واگذار کنند .

لنین در آوریل ۱۹۱۷ می گوید " مهمترین خصوصیت انقلاب ما خصوصیتی است که توجه عمیق نسبت به آن بشکل موکدی ضروریست قدرت و گانه ای است که در همان روزهای اول پس از پیروزی انقلاب بوجود آمده است . این قدرت و گانه در وجود دولت و دولت تجلی می کند . یکی دولت موقت لووف و شرکت و دیگری دولت اضافی، فرعی و کنترل کننده در وجود شورای نمایندگان کارگران و سربازان پتروگراد " (۵) " این کیفیت فوق العاده خود ویژه ای که با این شکل نظیرش در تاریخ دیده نشده موجب آزمایش و اختلاط و د یكتاتوری شده است . د یكتاتوری بورژوازی د یكتاتوری پرولتاریا و دهقانان (شورای نمایندگان کارگران و دهقانان) " (۶) " به این واقعیت اعتراف شود که حزب ما در اکثر شوراهای نمایندگان کارگران . . . در اقلیت و آنهم فعلاً در اقلیت ضعیفی است . به توده ها توضیح داده شود که شورای نمایندگان کارگران یگانه شکل ممکنه حکومت انقلابی است و بدین جهت مادام که این حکومت به نفوذ بورژوازی تن می دهد و وظیفه ما فقط می تواند این باشد که اشتباهات تاکتیکی شوراهای را با شکیبایی و بطور منظم و سیستماتیک و مصرانه به توده ها توضیح دهیم . . . مادامکه در اقلیت هستیم کار ما انتقاد و توضیح اشتباهات است " (۷)

مطابق ایده های لنین حاکمیت شوراهای متشکل از نمایندگان کارگران و سربازان حتی در شرایطی

ن
ام
،
سی
سه
اری
سی
ردم
یرات
اده
یغ
نی
فانی
لازم
ست
یغ
ی
رشی
بت
رو
ری
ی
تا
لابی
(
د
ی

که حزب نمایند ه پرونلاریا (بلشویکها) اقلیت ضعیفی را در آن تشکیل می داد نوعی د یکتاتوری د مکراتیک کارگران و دهقانان و شرکت در آن به عنوان یک مرحله در راه نیل به حاکمیت پرونلاریا مجاز و ضرور بود شوراها ی کلرگران و سربازان محصول انقلاب فوریه ، تحقق شعار لنین در شکل مشخص آن بود . چند ماه بعد در ماه ژوئیه زمانیکه این شوراها بدست یار بورژوازی بدل گردیدند لنین می نویسد " از قرار معلوم هواداران شعار انتقال تمام قدرت بدست شوراها همه بحد کافی در این نکته تعمق نکردند و اند که این شعار مربوط به دوره گذر شمسالمت آمیزد امنه انقلاب بود . . . انتقال قدرت بدست شوراها بخودی خود در مناسبات متقابل طبقات تغییری نمی داد و نمی توانست هم تغییری بدهد . ایسن انتقال هیچگونه تغییری در رخصلت خورد و بورژوازی دهقانان نمی داد ولی می توانست به موقع گام بزرگی بسط جدائی دهقانان از بورژوازی و نزد یک شدن و سپس ملحق شدن آنان به کارگران بردارد . این امر در صورتی ممکن بود که قدرت به موقع بدست شوراها می افتاد . این وضع برای مردم از همه سهولتر و از همه سودمندتر می بود . این راه از همه می دردمندتر می بود . و بهمین جهت هم برای آن می می بایستی با حد اکثر انرژی مبارزه کرد . " (۸)

این تجربه شخصی در زمان حیات لنین و برخورد وی با آن به روشن ترین وجه اید ه های لنین را در رابطه با موضوع مورد بحث توضیح می دهد .

ترتیبی در نوشته های خود بارها و بارها بر علیه بورژوازی در حاکمیت پس از انقلاب فوریه تاکید کرده و آنرا نتیجه محتمل هر حاکمیتی که طبقه کلرگرد را رهبری نداشته باشد می داند . وی حاکمیت پرونلاریا پس از انقلاب اکتبر را شکل تحقق یافته واقعی حکومت کارگران و دهقانان می نامد . . . " اگر د یکتاتوری د مکراتیک در کشور ما تنها بشکل کزنسکیسم که نقش مستخدم لوید جرج و کلبانسو را بازی می کرد تحقق پذیرفته بود . در آن صورت باید بگوئیم تاریخ در تسخر بیرحمانه شعارهای استراتژیک بلشویکها زیاد ه روی کرده است . اما خوشبختانه اینطور نیست شعارهای بلشویکها در عمل تحقق یافتند . . . با این تفاوت که این شعار نه قبل ، بلکه بعد از اکتبر تحقق یافت " (۹)

" بدین ترتیب شعار حکومت کارگران و دهقانان برای ما فقط با مفهومی قابل قبول است که در اکتبر سال ۱۹۱۷ مورد نظر بلشویکها بود " (۱۰)

بعد ها اید ه های لنین در انقلابات متعدد دی به تحقق پیوسته و صحت خود را اثبات کرد . حاکمیت س های خلقی در برخی کشورهای اروپای شرقی (آلمان د مکراتیک ، چکسلواکی و . . .) پس از غلبه بر فاشیسم ، نمونه های دیگری از این حاکمیت بودند که پس از چند سال با تقویت نقش پرونلاریا و حزب وی و تأمین و تحکیم تفوق وی به حاکمیت پرونلاریا در شکل د مکراسی تود های آن ارتقا یافتند . دولت های د مکراتیک انقلابی در کوبا و نیکاراگوئه اشکال دیگری از این حاکمیتند که در کوبا به حاکمیت پرونلاریا ارتقا یافت . نمونه هایی از این حاکمیت که به حاکمیت پرونلاریا ارتقا نیافت و یا شکست مواجه شدند نیز متعددند . شوراها ی فوریه یک نمونه از آنها هستند . حاکمیت پس از انقلاب در پرتغال نمونه دیگری از آن بود که با غلبه بورژوازی با شکست مواجه شد . دولت آلمند ه هر چند که در جریان انقلاب به قدرت نرسید و تنها بخشی از حاکمیت را در دست داشت (ارتش و اکثریت پارلمان را اختیار بورژوازی بود) از نظر ماهیت و ترکیب آن نمونه دیگری است و با کودتای امپریالیستی بخون کشیده شد . شعار حکومت کارگری .

شعار حاکمیت انقلابی خلق با استفاده از نظرات لنین در رابطه با انقلاب د مکراتیک طرح گردید تمامی تجارب ۸۰ سال اخیر اثباتگر این اید ه ها بوده است . در برابر شعار ما با عنوان های متفاوت شعارهایی طرح گردیده که در آنها حاکمیت انقلابی آلترناتیو الزاما تحت رهبری کمونیست ها و با تفوق کمونیست ها می باشد و طرا حان این شعارها حملات تند ی به شعار حاکمیت انقلابی خلق کسه نیروی فائق در قدرت حاکم را بجه پرونلاریا نمی کند ، می نمایند . این چنین اید ه های عینا مشابه نظرات و شعارهای تروتسکی است . متاسفانه آنچه توسط برخی رفقای ما و برخی نیروها بعنوان نظرات لنین

چند
و کلا
د مد
این
باش
و آه
آیاء
حرک
حتر
و من
ست
جزه
روس
انقلا
یابد
سیا
اگر
انقلا
عوم
۰۷
می
انقلا
نیز ا
معی
رهبر
انقلا
باشی
داش
الجز
حل
این
انقلا
دمر
را از
بوده
رادا

مطرح می شود عینا همان نظرات تروتسکی است و حتی استدلالاتها نیز مشابه است. از آنجا که رفقای ما کمتر با نظرات تروتسکی بطور دقیق آشنایند و متاسفانه در بسیاری از موارد نظرات تروتسکی بنام لنین تبلیغ و ترویج می گردد اجبارا در این جا از چند نقل قول که جوهر نظرات وی را منعکس می کند استفاده می کنیم. تروتسکی می گفت " لنین از قبل به این سوال پاسخ نداد که روابط سیاسی و شرکت کننده یعنی پرولتاریا و دهقانان در دیکتاتوری احتمالی چگونه خواهد بود. لنین حتی این امکان را در نظر می گرفت که حزب انقلابی دهقانی در حکومت دیکراتیک احتمالا اکثریت را تشکیل خواهد داد " (۱۱) من علیه دیکتاتوری دیکراتیک پرولتاریا و دهقانان قد علم کردم. زیرا در آن این نص را می دیدم که این مسئله که دیکتاتوری واقعی به کدام طبقه تعلق خواهد گرفت در آن باز گذاشته شده بود. من سعی می کردم اثبات کنم که دهقانان با وجود همه وزنه عظیم اجتماعی و انقلابی شان قادر نخواهند بود یک حزب مستقل واقعی ایجاد کنند و از آن ناتوانتر اینک که این حزب نمی تواند قدرت انقلابی را در دست بگیرد " (۱۲) معهدا فرمول قدیمی لنین از قبل روابط متقابل پرولتاریا و دهقانان را در چهارچوب بلوک انقلابی تعیین نمی کرد. بحسبارت دیگر این فرمول تعسدا کیفیت جبری خاصی را در برداشت که می بایست در پیرویه تجربی تاریخی با کمیت ریاضی دقیق تری مشخص می گردید. اینک تجربه نشان داده است و در واقع تحت شرایطی که امکان هیچ تفسیر غلطی وجود ندارد که نقش انقلابی دهقانان هرگز بهم بزرگ باشد معهدا نه می تواند نقشی مستقل باشد و نه رهبری کننده. دهقان یا به دنبال کارگر خواهد رفت یا به دنبال بورژوا. این بدان معنی است که دیکتاتوری دیکراتیک پرولتاریا و دهقانان فقط بصورت دیکتاتوری پرولتاریائی که توده های دهقانی را رهبری می کند قابل تصور می باشد. " (۱۳) هرگز هم اولین مراحل گذرای انقلاب در کشورهای جداگانه مختلف باشد تحقق اتحاد انقلابی میان پرولتاریا و دهقانان فقط تحت رهبری سیاسی پیش آهنگ طبقه کارگر که در حزب کمونیست متشکل شده باشد قابل تصور است. " (۱۴) ممکن است پنظر برسد که در سطحین حتی از دوره اندزه کافی روشن است به ما پاسخ می دهند نه این یکسک آزمایش ناموفق بوده است ما همه چیز را از نو شروع خواهیم کرد. و این بار دیکتاتوری دیکراتیک واقعی را مستقر می سازیم. باجه وسیله ای برپایه اجتماعی همکاری پرولتاریا و دهقانان؟ " (۱۵) پرولتاریا روستا را رهبری می کند آنرا به جنبش می کشاند و به کامیابی نقشه های خود علاقه مندش می سازد. اما پرولتاریا بدون قید و شرط رهبر باقی می ماند. این دیکتاتوری پرولتاریا نیست بلکه دیکتاتوری پرولتاریائی متکی به دهقانان است. " (۱۶) می توان این حکومت را دیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان دیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان و روشنفکران و بالاخره حکومت ائتلافی طبقه کارگر و خود بورژوازی نامید. ولی این سوال همچنان باقی می ماند که تفوق در حکومت و وسیله آن در کشور متعلق به که خواهد بود وقتی ما از حکومت کارگری صحبت می کنیم باین وسیله جواب می دهیم که تفوق باید به طبقه کارگر تعلق داشته باشد. " (۱۷) من همواره از نقطه همکاری کارگران و دهقانان حرکت می کردم و به نحوی بر ضرورت رهبری پرولتاریا تاکید می کردم نه فقط در این اتحاد بلکه همچنین در حکومتی که می باید در راس این اتحاد قرار می گرفت " (۱۸)

آنچه امروز در جنبش ما مطرح می گردد همین ایده ها و متاسفانه در بسیاری از موارد حتی عبارات نیز یکسانند.

د
ه
ت
ن
د
ه
ت
ه
ساد
ک
ت
ه
ل
ه
ای
توان
مانع
اد
د
دستور
برو
رون
زان
نوسط
بیانگر
سر
سی
دن
جتها
نجام
مکرا
افتاد
ریقای

* البته باید تاکید کنم که من معتقد نیستم یکسان بودن ایده های فوق با ایده های تروتسکی در زمینه استراتژی کمونیست هاد را انقلاب دیکراتیک به مفهوم تروتسکیست بودن حاملین این ایده هاست تروتسکیسم به عنوان یک سیستم نظری اپورتونیستی مجموعه آید تئولوژیکی است که باید در همه جنبه ها (انترناسیونالیسم، رابطه احزاب، ساختمان سوسیالیسم و...) مورد بررسی قرار گیرد. پذیرش نظرات وی در زمینه استراتژی الزاما به معنی پذیرش تروتسکیسم نیست. انحراف فوق الذکر انحراف تروتسکیستی در پاسخگوئی به استراتژی و تاکتیک کمونیست هاد را انقلاب ضد امپریالیستی و دیکراتیک ایران است.

البته شعار حاکمیت کارگران و زحمتکشان برهبری طبقه کارگر يك تمايزيا شعار حکومت کارگری تروتسکی دارد - تروتسکی از حکومت کارگری بدیکتاتوری کارگران و دهقانان با رهبری و غلبه طبقه کارگر راند نظر داشت و این شعار بجای کارگران و دهقانان - کارگران و زحمتکشان را نیروی شرکت کنند و در حاکمیت میداند - مشخص نیست که باستاناد کدام تحلیل ساختاری و یا اتکا به کدام ارزیابی، بخش‌هایی وسیعی از دهقانان و اقشار میانی نمیتوانند نیروهای سهمیم در حاکمیت آتی باشند و انقلاب دموکراتیک ایران در نخستین گامهای خود به کدام وظایف باید جامه عمل بپوشاند که تنها کارگران و زحمتکشان در آن ذینفعند - تجربه انقلابات پیروز مند حاکی از مشارکت نیروهای وسیع‌تر از کارگران و زحمتکشان نه تنها در مرحله دموکراتیک بلکه حتی در گامهای آغازین ساختمان سوسیالیسم است - در کشورهای اروپای شرقی در مرحله دموکراتیک علاوه بر کارگران و زحمتکشان، دهقانان و خرده - بورژوازی و حتی اقشاری از بورژوازی نیز در حاکمیت شرکت داشتند و مثلاً در آلمان دموکراتیک در مراحل اولیه ساختمان سوسیالیسم بجز کارگران و زحمتکشان اقشاری از خرده بورژوازی و دهقانان نیز مشارکت داشتند و فراموش نشود که این کشور در مرحله‌ای بسیار پیشرفته تر از ایران امروز بود - این نوشته قصد بررسی مقوله نیروهای محرک انقلاب و نیروهای شرکت کنند و در حاکمیت انقلابی آتی را ندارد تنها پرایم نکته تاکید میشود که برای مثال امروز در ایران حدود یک میلیون و سیصد هزار کارگاه که از يك تا چند کارگر در آن شاغلند وجود دارد - در اولین گامهای انقلاب ما میخواهیم چه کنیم که این نیروی عظیمی در آن ذینفع نیست و نمایندگان واقعی منافع وی نمیتوانند در پیشروی آن سهمیم باشند و چگونه میخواهیم آنها را انجام دهیم - ارائه چنین حاکمیتی که با تمامی تجربیات انقلابات دموکراتیک و نظرسر احزاب کمونیست در کشورهای مشابه و متحدی پیشرفته تر از ایران مغایر است تنها بی مسئولیتی گویندگان آنها منعکس میکند -

ماهیت حاکمیت و وظایف انقلاب : تروتسکی در برابر نظر بلشویک‌ها مبنی بر اینکه محدود کردن شعار کمونیست‌ها به برقراری حاکمیتی با اکثریت سوسیال دموکرات و بیان دقیقتر حاکمیتی در تحلیل نهایی کارگری بمعنی جهش از مراحل انقلاب و عدم اعتقاد به مرحله دموکراتیک انقلاب و چشم پوشی از امکانات متنوع گذار است چیر وظایف انقلاب تاکید مینماید و انقلاب اکتبر را بدلیل وظایفی که در برابر وی قرار داشت در راههای اول آن دموکراتیک مینامید - در جنبش ما نیز برخی طرفداران ایده الزامی بودن رهبری طبقه کارگر در حاکمیت آلترناتیو انقلابی بر وظایف انقلاب انگست گذارده و از آن نتیجه میکینند که بدلیل وجود وظایف دموکراتیک، حاکمیت مورد نظر آنها دیکتاتوری پرولتاریا نیست و در این راه حاکمیت‌های خلقی اروپای شرقی را پس از آزادی از یوغ فاشیسم مثال میآورند -

باید پرسید چرا چنین حاکمیت‌هایی و وظایف دموکراتیک و نه سوسیالیستی را در برابر خود قرار دادند - آیا در روسیه شوروی وظایف دموکراتیک انجام نشده عظیمی در برابر حاکمیت پرولتاریا قرار داشت - هیچکس نمیتواند حاکمیت (دیکتاتوری) تک حزبی پرولتاریا را پرولتری شناسد - حال کدام عامل است که آلمان دموکراتیک و کشورهای مشابه آنها پس از انقلاب از شوروی متمایز میکند - آلمان دموکراتیک و چکسلواکی از همه کشورهای مشابه پیشرفته تر بودند و طبیعتاً بسیاری از وظایف دموکراتیک که در روسیه انجام آنها ضرور بود - در این کشورها منتفی گردیده و اهمیت خود را از دست داده بود - آلمان دموکراتیک و نظایر آن باین دلیل حاکمیت پرولتری نبودند که در ترکیب نیروهای حاکم حزب طبقه کارگر تفوق داشت و یا اگر نیروی برتر بود - برتری وی تحکیم نگردیده و قطعیت نیافته بود و بهمین دلیل حاکمیت، اراده واحد اقشار طبقات گوناگون بود و وظایف محدودتری را در برابر خود قرار میداد - در کشورهای اروپای شرقی تقویت و تحکیم مواضع پرولتاریا در يك پروسه ممکن گردید - در آلمان دموکراتیک پیشروی این روند بدون تقویت جناح چپ حزب سوسیال دموکرات و وحدت آن با حزب سوسیالیست متحد آلمان بسیار دشوار بود - در بلغارستان پس از انقلاب با وجود آنکه حزب کمونیست نیرومندترین و نفوذترین حزب کشور بود و تشکیلات قوی توده‌های وسیعش بوی امکان میداد نا انقشی تعیین کنند و در حاکمیت و سطح کشور داشته و رهبری انقلاب را عهده دار باشد، اکثریت

اگر منظ
است
بین اله
به اندا
واقعیت
پیروزی
غیر مع
اند
دمود
میشد
اندیشه

و از ایر
پرشتاب
نه برده
ترا
بامادر
بد
ملی مید
واقعیت

۶
۱
د
۲
۱

را در پارلمان در دست نداشت ۴ وزیر کمونیست بودند و رئیس دولت از گروه انقلابی زنجیر بود*
 پیشروی انقلاب در اکثر این کشورها احزاب راست درون حاکمیت را بمقاومت واداشت . در سال ۱۹۴۷
 در رومانی حزب ملی دهقانی کوشید با کمک کشورهای غربی حکومت را سرنگون نماید . توطئه ای
 پرهیزی فرانک ناکی ویلا وارکا در مجارستان کشف و سرکوب شد . در فوریه ۱۹۴۸ در چکسلواکی ۱۲
 وزیر کابینه دسته جمعی استعفا دادند و تصور میکردند این عمل آنها منجر به سقوط دولت و تشکیک
 دولت جدیدی بدو شرکت کمونیست ها خواهد کرد . توده های مردم این احزاب و این توطئه را
 بعقب راندند . تمامی این کشورها برقراری حاکمیت پرولتاریا در طی یک پروسه و پس از پیروزیهای فوق
 بدست آمد و در سالهای ۱۹۴۷ - ۱۹۴۸ تفوق طبقه کارگر در قدرت قطعیت یافت . در جریا ن
 این پروسه مبارزهای حاد در درون حاکمیت و در سطح جامعه جریان داشت . در لهستان در رایسن
 پروسه ۲۰ هزار کمونیست و اعضا سازمانهای دموکراتیک توسط ضد انقلاب کشته شدند . وجود ارتش
 سرخ که مانع از مقاومت مسلحانه بورژوازی می کرد بد نقش موثری در این روند ایفا نمود

توضیح ماهیت این حاکمیت ها در رابطه یا وظایفی که پیش میزند بدوون تاکید برعاملی که ایسن
 وظایف را در برابر آنها قرار میدهد یعنی ترکیب نیروهای شرکت کننده و وزن آنها و نهایتا ماهیت
 حکومت خلط مبحث است . حتی ممکنست در شرایطی حاکمیت پرولتری (حتی بصورت نوع شوروی و تنک
 حزبی آن) بدلیل نفوذ ضد انقلاب در سطح جامعه ویا بدلیل دیگر در سرعت پیشبرد وظایف و
 سوسیالیستی انعطاف نشان دهد و بر وظایف دموکراتیک که بتواند حمایت اقشار وسیعتری از مردم را
 جلب کند تاکید نماید . مسلما این بدان معنی نیست که این حاکمیت به حاکمیتی غیر پرولتری بدل
 گردیده است . چگونگی کسب قدرت ویا یگانه توده های انقلاب در سرعت و چگونگی پیشبرد وظایف انقلاب
 نقش جدی و تعیین کننده خواهد داشت . عوامل بین المللی نیز نقش مهمی در این رابطه ایفا
 مینمایند . ماهیت حاکمیت را ترکیب و وزن

نیروهای شرکت کننده در آن معین میکند . تدبیر حزب کمونیست حاکم در چگونگی انجام وظایف خویش
 بمعنی نفی ماهیت پرولتری حکومت نیست .

البته سوال دیگری را نیز باید از این رفاقت پرسید چرا حاکمیت کارگران و زحمتکشان پرهیزی پرولتاریا
 حتما انجام وظایف سوسیالیستی را در ابتدای کار در برابر خود قرار نخواهد داد . آیا این حاکمیت
 قصد ندارد بخش دولتی اقتصاد را در اختیار گرفته و آنرا گسترش دهد و آیا قصد ندارد سرمایه های
 بزرگ را تصاحب نماید ؟ و مگر نه اینکه بخش دولتی در اختیار حاکمیت و نیروی متفوق آن یعنی پرولتا-
 ری قرار خواهد گرفت ؟ آیا این اقدامات در چنان شرایطی اقداماتی صرفا دموکراتیک است ؟ اگر در
 ایران چنین اقداماتی صورت گیرد بخش عده و راهبر اقتصاد در اختیار دولت قرار خواهد گرفت و
 اگر ما در دولت نیروی متفوق باشیم همه این اقدامات اقداماتی با ماهیت سوسیالیستی است و بخش
 سوسیالیستی به سرعت نقش عده را در اقتصاد ایران ایفا خواهد کرد . زمانیکه رفقای ما ابااطمینان
 از غالب بودن اقدامات دموکراتیک حتی در آن شرایط سخن میگویند ، شاید تصور میکنند مطالب
 نوشته شده در برنامه ما بخاطر تبلیغات است و اگر ما قدرت را در دست گیریم آنها را به اجراء نخوا-
 هم آورد .

شعار دموکراسی توده ای بعنوان شعار استراتژیک برخی رفقا می پذیرند کسه حاکمیت
 آنترناتیو میتواند الزاما پرولتری (با تفوق) پرولتاریا نباشد ولی معتقدند از آنجا که بفرجام
 رساندن انقلاب و گذار به سوسیالیسم تنها توسط چنین حاکمیتی ممکنست پس باید از همین امروز بر
 این شعار استراتژیک تکیه کرد . انگیزه این رفقا ممکنست مثبت باشد تاکید بر این امر که ما باید برای
 کسب قدرت برزیم طبقه کارگر را با این ایده تجهیز کنیم تاکیدی بجا و صحیح است و میبایست در عمل
 سیاسی بکار گرفته شود . در طرح استراتژی تاکتیک سازمان تاکید گردیده است که بفرجام رسیدن انقلاب
 در گروه قرار گرفتن طبقه کارگر در راس قدرت سیاسی است و مسلما این تاکید وظایف سیاسی معینی
 را در برابر سازمان قرار میدهد و حتی یک قدم فراتر از این ما میبایست بر هدف نهایی خود ، سوسیالیسم
 و اینکه تنها سوسیالیسم قادر است به همه مشکلات کارگران و زحمتکشان پاسخ گوید از همین امروز
 تاکید نماییم طبقه کارگر را با این ایده تجهیز کنیم . ولی تاکید بر این اهداف نمیتواند عدم پاسخ -

ی
سی
یل
ن
از
قی
یه
-
سی
ست

سرمایه
-
یکند

ند
سده
سدون
سوند
-
د
است
پیشاپه
سوسیالیستی
پرولتاریا
اما اگر
لیسم
مللی
رفقای

کویی به اساسی ترین مساله انقلاب یعنی قدرت سیاسی را در مرحله کنونی توجه کند . هیچ سازمان جدی سیاسی نمیتواند تنها به ارائه مطلوب ترین شکل حاکمیت آتی کفایت نمود و لئوتراتیسمو انقلابی رژیم عملا موجود را که الزاما تنها به آید هال ترین شکل حاکمیت از نظر ما محدود نخواهد ماند ، مسکوت گذارد . حاکمیت لئوتراتیو و شعار کمونیست ها حاکمیتی است که ظرفیت آغاز راه را داشته باشد . تاکید بر حاکمیتی با تفوق پرولتاریا بعنوان هدف در شرایطی که شعار معین ما در لحظه یعنی لئوتراتیو رژیم مسکوت یماند تنها یک تاکید بی ضرر نیست . این مقدر بهترین حالت نشانده غیر جدی بودن یک سازمان و طرح کنندگان آنست ولی در مورد نیروهایی که آید هال مسرانه طرح میکنند و ابعاد آن آگاهند بمعنای رانکشی برای ارائه هرگونه آید هال های رفیعیستی و راست د پاسخ بعدده —

ترین مساله سیاسی یعنی لئوتراتیو رژیم خواهد بود . ماد رسطور آتی به این انحراف که نه در چار —

چوب بحث این بخش یعنی یک انحراف " چپ " بلکه یک انحراف راست است بطور فصل خله همپرداخت البته علاوه بر آنچه ذکر شد این شکل طرح مساله دارای یک اشکال مهم دیگر نیز هست . تا بحال حاکمیت (د یکتاتوری) پرولتاریا به ۳ شکل حکومت نوع کمون پاریس که شکست خورد ، حکومت نوع شوروی (اتحاد جماهیر شوروی ، کوبا و ...) و جمهوری د مکرراتیک تدهای (آلمان د مکرراتیک ، بلغارستان و ...) در جهان تجربه شده است . در اتحاد جماهیر شوروی حاکمیت کارگران و دهقانان بصورت شوراهای کارگران و سربازان در فوریه ۱۹۱۷ شکل گرفته شکست خورد و سپس حاکمیت پرولتاریا بشکل حاکمیت نوع شوروی تشکیل شد . در کوبا حاکمیت کارگران و دهقانان بشکسل د ولت د مکرراسی انقلابی تشکیل شد و در یک پروسه به حاکمیت پرولتری در شکل شوروی آن ارتقا یافت . در هیچیک از این کشورها در جریان انقلاب ، جمهوری د مکرراتیک تدهای شکل نگرفت . بفرجام رسیدن انقلاب و گذار به سوسیالیسم د رگو برقراری حاکمیت پرولتاریاست و امیایست د رایسن راه بر رژیم ویران تاکید نماییم شکل این حاکمیت را شرایط مشخص تعیین خواهد نمود . ممکنست این شکل حاکمیت نوع شوروی ویا د مکرراسی تدهای ویا شکل دیگری که هنوز در جهان تجربه نشده است باشد ممکنست ضرورت برقراری شکل شوروی حاکمیت پرولتاریا را روند انقلاب د دستور قرار دهد مسلما مسانیا بد هدف خود را به برقرار د مکرراسی تدهای محدود کرده واز کسب قدرت توسط حزب پرولتاریا بشتهایی سرباز رژیم و در عمل از پاسخکویی به چنین ضرورتی که در کوبا و شوروی پیش آمد شانه خالی کنیم . ما تنها باید بر هدف خود که کسب قدرت توسط پرولتاریاست تاکید نماییم و هیچ وجه نباید شکل آنرا محدود بیکی از اشکال چنین حاکمیتی نماییم .

برخی دیگر از طرفداران این آید هال در عقب نشینی از این می پذیرند که شعرا تشکیل د ولت انقلابی موقت بانسرتکست نیروهای سرنگون کنند .

رژیم جمهوری اسلامی و تشکیل جبههای د راین راه صحیح است . طبعا د ولتی کباشرکت نیروهای سرنگون کننده تشکیل میشود نمیتواند الزاما تحت رهبری ویا تقووی یکی از نیروهای شرکت کننده باشد . موقعیت نیروها در این د ولت قدرت و نفوذ آنان معین خواهد کرد . باید پاسخ داد که این د ولت ابزار اعمال حاکمیت کدام طبقات است . د ولت موقت آردید لنین و همه کمونیستها ابزار اعمال حاکمیت انقلابی است که کمونیستها بعنوان لئوتراتیو پیشنهاد میکنند و آیا جز اینست که در این طرح این حاکمیت مضمونا همان حاکمیت انقلابی خلق است پس چرا این امر بصراحت ذکر نمیشود و یا ز هم برقراری د مکرراسی تدهای تاکید میگردد . طبعا حاکمیت انقلابی خلق حاکمیت دوره گذار است و کمال د پیروزی نهایی خود را در ارتقا و فرارویی به حاکمیت پرولتاریا خواهد یافت و هیچ وجه از قبل نمیتوان تنها یک شکل ویک مسیر را برای فرارویی تعیین نمود . طبیعی است که زمان و چگونگی این روند راهیچکس نمیتواند پیشاپیش تعیین نماید . بچگانه ترین فکر آنست که تصور کنیم اگر د رطی چند ماه اول ما موفق به کسب برتری در حاکمیت نگشتم چون د ولت موقت است حاکمیت را به دیگران واگذار کرده و از فشار از بلا صرف نظر خواهیم کرد . حفظ شعار جمهوری با تفوق پرولتاریا در شرایطی که میگذریم حاکمیت لئوتراتیو انقلابی مورد نظرها میتواند از ابتدا چنین جمهوری نباشد تنها بیانگسر اعتشاش گویندگان آنست .

نتایج سیاسی این انحراف : امروزه سال از مباحثی که ترسکی در برابر آید هال لنین ارائه شده داد میگردد . تجربه د هها انقلاب پیروز و شکست خورد ، صحت و سقم تئوریهای مطرح شده راه محسک آزمایش نهاد . تفکرات " چپ " در رابطه با استراتژی انقلاب د مکرراتیک که بعد ها به یک سیستم نظری

آگاه
دا
رکن
و ارتقا
مشخص
ضرورت
برخی
و اتحاد
نیروی
است
خط
اما تجا
کمونیست
مناصب
خرمی
خند
بیبی
تج
انقلاب
قانون
مسئله
د :
ار
بارمانده
چپانی

ست
و ملی
خصوصاً
راه
میشود
بسی
دیها
چگونه
سمت
ایر
رژیم
سی
اساسی
هیم
وشاست
سر
رش
ست
اگر
پای
فای
ت
ش
تاد
توت
اما م
سن
نرض
ست

اپورتونیستی بدل گردیدند کمیتن و احزاب کمونیست را به سازش و دنباله‌روی و فرامیسم متهم میکردند. در زمان حیات تروتسکی شکست انقلاب چین و اشتباهات کمیتن در این رابطه بهترین امکانات را برای تعرض وی به کمیتن فراهم نمود. مطابق چنین ایده‌هایی همه حاکمیت‌هایی که طبقه کارگر نیروی غالب آن نبود نفی میشوند و جریان‌های "چپ" که به تروتسکیست‌ها محدود نبودند در برابر چنین حاکمیت‌هایی موضع گرفتند. این نیروها با رها و بارها در جریان پیشروی انقلاب‌ها با سیاست تند رست خود به انقلاب ضربه زدند و خود نیزه گروه‌ها و سازمان‌های محدود و فاقد نفوذ خود‌های بدل شدند. در همین دوره اخیر در جریان شکست انقلاب پرتغال این نیروها نقش مخرب جدی ایفا کرده و با موضع‌گیری با اصطلاح از موضع چپ (علیه کمونیست‌های پرتغال و حکومت انقلابی، غلبه بورژوازی را تسهیل نمودند. مطابق نظر این جریان‌ها طبیعتاً احزاب کمونیست که سالها خط فرمیستی را پیگیری کرده‌اند تبدیل به جریان‌های بورژوازی و یا خرد بورژوازی گردیدند که حتی غلبه آنها در انقلاب نیز نمی‌تواند منجر به حاکمیت انقلابی گردد (بی‌بهره نیست که همفکران آنها در ایران نیز سازمان ماو حزب تند ما را نمایند و بورژوازی و یا خرد بورژوازی در مکررات می‌شناسند و طبیعتاً اگر اقدامات رادیکال را دست‌گیریم و آنها بخواهند به تئوری‌های خود وفادار باشند حاکمیت را حاکمیتی غیر انقلابی و شکست‌کشاننده انقلاب ارزیابی کرده و در موضع اپوزیسیون حکومت ماقرار خواهند گرفت. شاید این نتیجه‌گیری در مرحله اول عجیب و غیر قابل درک بنظر رسد ولی غیر انقلابی دانستن همه حاکمیت‌هایی که پرولتاریا نیروی متفوق آن نباشد و طبیعتاً فرمیست دانستن و نمایند و خرد بورژوازی دانستن ما تنها چنین نتیجه‌گیری را ممکن می‌سازد. این حادثه بارها در جریان انقلابات رخ داده و در نمونه اخیر آن در پرتغال طرفداران چنین ایده‌هایی با همین استدلال تمام نیروی خود را جهت ممانعت از غلبه حزب کمونیست در حاکمیت بکار گرفتند) هر خورد همسای سکنارستی، مطلق گرایانه، دکماتیستی و اراده‌گرایانه از مشخصات این نیروها در همه کشورهای است. در ادامه این بحث می‌بایست بر شرایط کنونی جهان و تحولاتی که در ۷۰ سال اخیر در سطح جهان پدید آمده و تاکید نمود. ۱۰ زمان لنین تا به امروز جهان در دستخوش تغییرات بزرگی گردید که نمی‌تواند بیرون انقلاب و اشکال‌گذاری تاثیرمانند شکل‌گیری کشورهای سوسیالیستی، وجود احزاب کمونیست در دهها کشور جهان شکل‌گیری کشورهای در راه سمتگیری سوسیالیستی و ۱۰۰ امکانات وسیع‌تری برای نیروهای انقلاب و برای کمونیست‌ها در سرتاسر جهان پدید آورده است. این تغییرات تعاملات جهت بوجود آمدن امکانات متنوع‌تر از تاثیربخشید است. امروز مانند ۷۰ سال قبل ایده‌های اساسی لنین در رابطه با انقلاب در مکرراتیک به قوت خود باقی است. زندگی صحت این ایده‌ها را اثبات نموده است. اگر ۷۰ سال قبل لنین بر استفاده از امکانات متنوع در جریان پیشروی انقلاب در مکرراتیک تاکید نمود در جهان امروز استفاده از این اشکال در ایجاد پیچیده‌تر گسترده و متنوع - ترامکان پذیر گردیده است. تاسف‌بار است اگر از تحولات کنونی جهان در جهت محدود کردن و منجمد کردن اشکال گذار نتیجه‌گیری شود. اگر ۷۰ سال قبل محدود کردن آلترناتیو انقلابی به حکومت کارگری گناهی بزرگ بود. امروز چنین سخنی و این چنین انجماد فکری گناهی به مراتب بزرگ‌تر است و تاکید بر تحولات جهان در جهت تقویت این ایده‌ها با ریزگردها خواهد بود. علاوه بر این استفاده از مباحث کنونی احزاب کمونیست و یا لاخص حزب کمونیست شوروی که در جهت مقابله با انجماد فکری و بررسی جهان و زندگی با همه پیچیدگی‌ها و تنوع‌هایش می‌باشد، برای مانیزمیست‌ها

x - حزب کمونیست چین و کمیتن از کومین تانگ و جناح چپ آن حمایت کرده و آنرا نوعی حاکمیت کارگران و دهقانان می‌دانستند. در سال ۱۹۲۷ با تسلط جناح راست کومین تانگ، حزب کمونیست چین تحت سرکوب قرار گرفت و دهها هزار کمونیست قتل عام گردیدند.

یوزروازی مبارزه کرد تا شرایط برای انقلاب آینده مهیا گردد . عبارت پردازی های چپ برای مدتی حفظ شد ولی تمایزات در عمل سیاسی با سوسیال دزمونیست ها حذف شد . شعارهای تند و تیز و استراتژی و اهداف به ظاهر انقلابی کماکان طرح می گردند ولی همه به آینده نامعلوم محول گردیده و مبارزه برای رفورها - تعیین کننده همه چیز گردید . اگر برای انقلاب آینده فعلا باید رفورم را در دستور قرار داد و اگر انجام این رفورم ها در همراهی با بخش هایی از یوزروازی عملی است پس برای نیل به این اهداف می بایست به هر شکل همکاری آنها را جلب کرد و هر قصدی که فاصله با کمونیست ها بیشتر باشد جلب این

همکاری عملی تراست و نتیجه آنکه فعلا در اروپا "چپ" های د یوزروازو بهترین حالت در کنار حزب کارگر انگلیس و سبزها و سوسیال د مکران های آلمان و سوسیالیست های فرانسه و پرتغال و ... در رند ترین حالت حتی در کنترالیرالها و جناح های راست سوسیال د مکران قرار گرفتند . همه رقاباتی که امروز در اروپا زندگی می کنند ، قطعا در کشور محل زندگی خود چنین سازمانها و نیروهای را می شناسند . نیروهایی که در رتئوری و سخن ، عبارت پردازی های تند و تیز دارند (البته برخی از آنها عبارت پردازیها را هم بد ریبج ترک کرده اند) ولی در عمل سیاسی در کنار یوزروازی قرار دارند . برای ارجحیت قایل شدن نمایندگان یوزروازی به کمونیست ها در رهکشو رد لیلی پیدا می شود . یکجا حزب رفورمیست است . جای دیگر پیش از حد ارتد کس و استالینیست است و در جای دیگر نفوذی ندارد و همراهی با وی بد مند نیست ولی جوهر ساله یکی است برای رفورمیست ها همراهی با یوزروازی بد مند تر از همکاری " حساسیت برانگیز " با کمونیست ها است . در پرتغال همانها این که در جریان انقلاب بعنوان مبارزه با رفورمیسم سازشکاری حزب کمونیست را آماج حمله قرار داده و تند ترین حملات را به حزب می نمودند امروز در کنار " مارکسوارشی و در برابر جبهه چپ د مکرانیک قرار گرفته اند . در کشور همسایه مائرتیکه در میان دوی یولی ها " کماز موضع با اصطلاح چپ به اتحاد چپ نیوستند جناح طرفدارنزد یکی با عصمت ایونو و سوسیال د مکرانها سربر آورده است .

پرسی این ایده هاد رجیش ما : خود مانیز بازها شاهد چنین تحولی بود ه ایم . اگر نخواهیم بنسبه گذشته های د وروامثال خلیل ملکی و خانبا با تهرانی برگردیم در همین دوره اخیر مهدی سامح نمونسه تبیک این چنین نیروهایی است که همه بانظرات و تحولات نظری او آشنا می وی هنوز هم سعناار برقراری جمهوری د مکرانیک خلق را طرح می کند و مدعی مبارزه در راه رهبری طبقه کارگراست . وی هنوز هم مارا رفورمیست می خواند ولی فعلا معتقد است برای رسیدن به چنین جمهوری انقلابی بایسد در راه برقراری حاکمیت مجاهدین مبارزه و علیه دیگر نیروهای چپ عمل کند و البته پس از نابودی سازمان ما و دیگر نیروهای چپ و در شرایط حاکمیت مجاهدین شاهکار بزرگی خواهد کرد

در ماههای اخیر شاهد تحول مهمی در میان نیرو های چپ ایران بود ه ایم . تا چند ماه پیش شعارها و عملکرد های سیاسی بهمانگونه که در انحراف دوم بدان اشاره کردیم در عقب مانده ترین اشکال آن طرح و تبلیغ می شد و سازمان ما از این راستا مورد هجوم نظری قرار داشت . شرکت در جبهه آئرناتیبو بدون هزمونی پرولتاریا رد می شد . شرکت در ره حکومتی که پرولتاریا بر آن تفوق نداشته باشد محکوم بود . طرح می شد که در برابر همه این نوع حاکمیت های بایست در اپوزیسیون بود و ... دفاع از چنین ایده های امروز با توجه به پیشرفت مبارزه ایدئولوژیک در سطح ملی و بین المللی دشوار است . بیسه راحتی میتوان در شرایطی که هنوز امکانات تشکیل جبهه فراهم نیست از ناد رست بودن آن سخن گفت ولی اگر امکانات عملی بوجود آمد چه ؟ همراه با بوجود آمدن چشم اندازهایی برای اتحاد برخی نیروها ، تئوریهای د کم پیشین بعنوان مزاحم در برابر امکانات سیاسی فعلا موجود قرار گرفتند . حزب د مکران کردستان ایران پرچمدار تشکیل جبهه گردیده است . چنین جبهه های اگر تشکیل شود قطعاً این گروه ها در آن هزمونی نخواهند داشت و هزمونی با نیروهای د مکران لیبرال خواهد بود . پیوستن به چنین اتحاد هایی تنها با تجدید نظر کامل در تئوریهای گذشته امکان پذیر است . ایده های جدیدی که در رتقابل کامل با سخنان گذشته قرار داشت طرح گردید .

ند
د
ی
-
ن
ت
رده
ان
نله
رد
دئو
سی
سی
نیش
یمن
رابع
ر
ن
جوری
این
ه
سورت
اقد
پوری
ای
پایه
ای
نیش
جمهوری

تغییراتی که در نظر برخی گروههای "چپ" راهبهای اخیر پدید آمده بخودی خود نمیتوان منفی ارزیابی کرد. برخی از مهمترین مسایلی که در چند سال اخیر مطرح میگردد توسط این نیروهای شده و مورد حمله قرار میگرفت. امروز مورد پذیرش آنان قرار گرفته است. در چند سال گذشته نظرمسا در مورد پذیرش اتحاد با بخشی از نیروهای بورژوازی که حاضر به مبارزه در راه سرنگونی رژیم باشند از طرف این گروهها به تندی مورد حمله قرار میگرفت. حتی تا ۶ ماه قبل بعضی در دیماه سال گذشته نشریه فدایی نظرمسا در پذیرش اتحاد با بخشی از نیروهای بورژوازی مورد نقد قرار داده و با یکسری دشنام آثرانسانهای از فرمیسم و خط مشی راست سازمان دانست اما امروز اکثر نیروها ضرورت تشکیل وسیع نیروها برای سرنگونی رژیم را میپذیرند. پذیرش اتحاد وسیع با نیروهای خواهان سرنگونی رژیم گامیست مثبت ولی همانگونه که در سطوح بالا توضیح دادیم این تغییرات همواره بمعنای تصحیح نظرات نادست نیست و می تواند خود آغاز انحرافی نوین باشد و متأسفانه این نگرانی غیر واقعی نیست.

سازمان کارگران انقلابی ایران برنامه حد اقل خود را بعنوان خواست های دموکراتیک توده های مردم اعلام کرده و تاکید نموده است که چنین برنامه ای نباید حاوی هیچگونه عنصر سوسیالیستی باشد (زیسترا کمینترن در شرایط معینی چنین عمل کرده است) و با ایراد میگرد که چرا در برنامه خود برکنند استقلال از امپریالیسم و در هم شکستن کلان سرمایه داری و بزرگ مالکی که حاوی عناصر سوسیالیستی است تاکید داریم (و البته در نتیجه در این زمینه نه چپ بلکه راست و فرمیست هستیم) ولی با وجود ارائه این برنامه، رابطه خود را با نیروهای که این برنامه را میپذیرند در شرایط پس از سرنگونی رژیم روشن نمیکند طبیعی است اگر برنامه حد اقل ما خواست های جنبش دموکراتیک توده های مردم باشد و ما هم این برنامه را با همین مضمون تبلیغ کنیم مردم را برای اجرای این خواست ها ببارزه دعوت کنیم در صورتیکه حاکمیت جانشین به اجرای این برنامه بپردازد یک سازمان سیاسی جدی نمیتواند فرود روضه اپوزیسیون قرار گیرد بلکه خود باید پرچمدار اجرای تعهداتی باشد که در برنامه حد اقل خود مردم اعلام کرده است و بر شعار شرکت همه نیروها های سرنگون کننده رژیم در حاکمیت آتی پای فشرد و در عمل بتوده های مردم نشان دهد که کمونیستها اجراکننده کامل همه آن خواسته ها میباشند و تزلزلها و عقب نشینی هایی دیگران را افشا کنند. ساده ترین راه برای واگذاری سرکردگی به رقبای و انفراد خود اینست که یک سازمان سیاسی مردم بگوید این برنامه پاسخگوی خواست های شماست و در راه آن باید بجنگید ولی در صورتیکه حاکمیتی که خواست های وسیع تری را مورد نظر قرار ندهد و همزمنی پرولتاریا در آن تامین نکند چه باشد روی کار بیاید ما هم بود را برابری حاکمیت حتی اگر در حال اجرای خواست های شما باشد قرار خواهیم گرفت. هیچ راهی بهتر از این برای انفراد یک سازمان وجود ندارد عقب نشینی های اخیر این سازمان به تصحیح مواضع وی خدمت نکرد و تنها پراختشاشات آن افزود است. البته بدلیل اینکه این نظرات در حال تغییر است هنوز نمیتوان در مورد آنها نظر قطعی داد.

ولی گروه منشعب از سازمان در سال ۶۰ و ژواکیها سمتگیری روشن تری اتخاذ کردند. در لابلای مقالات و نظرات گروه منشعب از سازمان عناصر سمتگیری حدیدی ظاهر گردید و بلاخص در سیاست عملی این گروه انعکاس روشن یافته است. ژواکیها بیشتر پیش رفته و روشنتر صحبت نمودند. در شرایط کنونی شرایط برای تشکیل جبهه دموکراتیک توده های با همزمنی پرولتاریا آماده نیست. سرنگونی رژیم الزاماً با انقلاب همراه نیست. برای آماده شدن شرایط برای تشکیل این جبهه و انجام انقلاب طبقه کارگر نیاز به یک دوره طولانی برقراری دموکراسی سیاسی دارد.

ایده های فوق تمامی عناصر برای یک انحراف استراتژیک بر است را در خود جای داده اند. برای تقویت پرولتاریا و تشکیل جبهه دموکراتیک توده های به رهبری طبقه کارگر و انجام انقلاب، دموکراسی سیاسی لازم است. از آنجا که توازن قوا امروز به اجازه نمیدهد که سرنگونی رژیم را با انقلاب همراه سازیم پس سرنگونی رژیم میبایست دموکراسی سیاسی را فراهم سازد تا پس از یک دوره دموکراسی شرایط برای انقلاب فراهم شود. پاسخ روشن است توازن قوا امکان تسلط نیروهای چپ دموکراتیک را نمیدهد و نتیجتاً سرنگونی رژیم، انقلاب نخواهد بود (با توجه به سایر احکام و الزامات تعارف است) و حاکمیتی که میبایست دموکراسی سیاسی را برای طبقه کارگر برآورد حاکمیتی بورژوازی خواهد بود. تفاوت احکام فوق با آنچه مهدی سامع میگوید در ارزیابی از نیروی است که میتواند این شرایط را برای ما فراهم سازد.

سها بریا
پچشم
نظر تشریح
سرمایه د
اصلاح
نصر گاه
پرو
سوسیالی

این
سرمایه
گرد و
غیر سرما
نه به
توضیح
انقلابی
کند
کلاسیک
دولتی
اصلاح
وظایف
دولت
اندازه
دانستر
سوسیالی

مضمون واقعی این سیاست در این دوره، سرنگونی رژیم و برقراری دموکراسی بورژوازی خواهد بود و انجام انقلاب در آینده وعده داده میشود. «لنین مینویسد: "انحلال طلبان پترزبورگ مینویسد ما رفرمیست نیستیم زیرا نکته‌های ما اصلاحات همه چیز و هدف نهایی هیچ چیز" ما گفته‌ایم حرکت بسوی هدف نهایی ما گفته‌ایم از طریق مبارزه برای اصلاحات بسوی تمامی وظایف مطرحه" (۱۹) مینویسد از طریق مبارزه برای دموکراسی بورژوازی بسوی هدف نهایی یعنی دموکراسی توده‌های حرکت کنیم ولی مضمون این سیاست و عمل سیاسی نیروهای معتقد به آن کذب و سطوراتی بدان خواهیم پرداخت مبارزه برای دموکراسی بورژوازی همه چیز و هدف دموکراسی توده‌های برای ثبات، د راستان است.

شعار صلح "آزادی و سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی" میتواند وحدت دهند و نیروهای وسیعی در راستای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی باشد ما برای حاکمیت انقلابی خلق میکوشیم حاکمیتی کسسه میتواند انقلاب را پیش ببرد. مبارزه برای تشکیل چنین حاکمیتی نه برای آینده‌های دور بلکه برای همین امروز مطرح است. از آنجا که همه نیروهای جبهه سرنگونی، چنین حاکمیتی را تایید نمی‌کنند، سرنگونی رژیم الزاما به برقراری حاکمیت انقلابی منجر نخواهد شد. ولی این بدان معنا نیست کسسه ضرورتا برای برقراری چنین حاکمیتی یک دوره طولانی دموکراسی بورژوازی ضرور است. هر نیروی مترقی، امروز رژیم بورژوازی رفرمیست را بر جمهوری اسلامی ترجیح میدهد و در شرایط معین سیاسی تقویت چنین شقی در برابر جمهوری اسلامی میتواند اصولی باشد ولی سیاست مانده روی کار در رژیم بورژوازی رفرمیست بلکه سرنگونی رژیم و انجام انقلاب است. این سیاست در عمل در حین مبارزه علیه رژیم جمهوری اسلامی در راه انفراد لیبرالها و خنثی کردن ناپیگیری نیروهای بورژوازی جذب اقل میانی به پذیرش برنامه طبقه کارگر خواهد کوشید. این اعتقاد در عمل سیاسی بر تقویت نیروهای چپ مکررات تاکید کرده و میکوشد مانع از کسب رهبری جبهه توسط نیروهای بورژوازی گردد. عمل سیاسی هر نیرو محک روشن اعتقاد به گفته‌ها و ادعاهای وی است.

رفیق لوشی کورولان در رتشریح سیاست حزب کمونیست شیلی مینویسد "در حال حاضر جریان‌ها تشکیل دهند و اپوزیسیون باید نسبت به این مساله اساسی تصمیم بگیرند که آیا منظور سرنگونی پینوشه باید برنامه و تاکتیک‌های مشترک اتخاذ کنند و مشترکا وظایف و مدت موقتی را که جایگزین یکتا توری خواهد شد تعیین نمایند. کمونیست‌ها ضمن رعایت حقوق احزاب در حفظ هویت جداگانه خود قاطعانه از سیاست دست‌یابی به برنامه و تاکتیک‌های مشترک حداقل به منظور سرنگونی دیکتاتوری پیروی میکنند" این که کدام نظام سیاسی برقرار خواهد بود عبارت دیگر خصمیت در گروگونی و عمیق شمر بخشی دگرگونی مزبور چگونه خواهد بود مستقیما به شکل و طریق سرنگونی دیکتاتوری بستگی خواهد داشت. این نکته را نیز باید پذیرفت که در دوران اپوزیسیون مبارزه میان بورژوازی ازگسو و رولتاریا و اقتناریانی از سوی دیگر برای تامین سردرگمی و رهبری در ایجاد تغییرات اجتماعی و تعیین سرنوشته آینده شیلی در جریان است. سرنوشته نهایی مبارزه مزبور را همچون دیگر تحولات مردم رقیب میزنند. حزب ما خواستار برقراری یک دولت ائتلافی دموکراتیک و مترقی است. چنین دولت شیلی زمینه‌های لازم برای گذار بعدی به سوسیالیسم را فراهم خواهد نمود. البته این به آن معنی نخواهد بود که چنانچه نظامی با محتوای دموکراسی بورژوازی نیز جایگزین دیکتاتوری شود، نظامی که نسبت به رژیم فاشیستی حاضر قدمی به پیش محسوب میشود ما از آن حمایت نخواهیم کرد. ماد رقیب حال به مبارزه خود در جهت ایجاد دگرگونی‌های عمیق توده دموکراسی پیش‌رفته ادامه میدهم. ۲۰

ذکر این نقل قول طولانی از آن جهت مثبت است که در برخی زمینه‌های پراهمیت در رابطه با موضوع مورد بحثها در شرایط مشابهی بسر می‌بریم و صرف نظر از تک‌تک احکام فوق که امری مربوط به کمونیست‌های شیلی است بنظر من متداوم عمومی برخوردار حزب کمونیست شیلی که توسط تمامی احزاب کمونیست آمریکا لاتین در برابر حاکمیت‌های فاشیستی بکار گرفته شده، امتدی صحیح و آموزنده است. حزب کمونیست شیلی بدستی هم بر جبهه وسیع برای سرنگونی پینوشه و برقراری دموکراسی تاکید دارد و هم بر تشکیل حاکمیتی انقلابی (دولت ائتلافی دموکراتیک و مترقی) و این در ورا نه نافی یکدیگر که

راه‌رشد
لی
باشد
روی
وی‌ها
اسلا
سد
تخارش
علمی
ست
اصلی
بسرای
شی
ت‌سود
؟
یاسی
و در هر
نگاه
اگر
قطعا
شد
دمود
داشت
ن(البته
ن دولت

در خدمت هم میدانند . حاکمیت مزبور از نظر حزب کمونیست شیلی صرفاً یک شعار نیست و برای تحقق دست یابی به آن در فردای سرنگونی میکوشد . مقایسه نظرات با آنچه بطور انحرافی در جنبش ما مطرح میگردد آموزنده است . تاکید بر این نکته ضرور است که در شیلی کمونیست ها به مراتب نیرومند تر و نافوذ تر از ایرانند . اتحادیه های با نفوذ و سابقه کارگری اهرمهای نیرومندی برای استقرار حاکمیت خلق و اعمال رژیم پرولتاریا میباشند .

عملکرد سیاسی هر چند برخورد با عملکرد سیاسی نیروها وظیفه مقالات سیاسی در نشریات سازمان است ولی بدلیل آنکه عمل سیاسی بسیار روشنتر از گفته ها انحرافات را در زمینه فوق منعکس میکند ، نظری به حوادث سیاسی اخیر و اکثر نیروها میاندازیم .

تاچندی پیش عملکرد همه نیروهای مورد بحث در چهارچوب انحراف دوم و آنهم در عقب مانده ترین اشکال آن بود . امروز همه این نیروها ضرورت تشکیل جبهه وسیع متشکل از نیروهای موافق سرنگونی رژیم (منهای سلطنت طلبان) منجمله نیروهای بورژوازی را میپذیرند (امروز هیچکس نیست که از مذاکرات تشکیل جبهه و نیروهای شرکت کننده در آن مطلع نباشد) ولی هرگونه اتحاد و با سازمان حزب توده را رد میکند . بهانه ها متفاوتند . انتقاد از گذشته ناقص است . در درون خود بحراندازند پسود رهبری آنها تمام میشود و . . . ولی برای اتحاد با نمایندگان بورژوازی هرآنچه را که میتوان باید انجام داد . اگر برخی از این بورژواها حماقت نکنند و بیهوده و برخالف خود با خود مختاری خلق هایای نقشزند همه مسایل دیگر را میتوان با آنها از طریق مذاکرات حل کرد . پژواک مینویسد . از کجا معلوم که حزب توده ایران اکثریت فردا در شرایط دیگری با حاکمیت سازش نکنند و جبهه راترک ننمایند . اما قطعاً این نسریه در مورد نمایندگان بورژوازی چنین بیعی ندارد .

واقعیت اینست که دلایل (بهانه ها) طرح شده همه برای توجیه این سیاست انحرافی است و قابل تاکید و بحث نیستند . واصل مطلب همان چیزست که در رهه جهان مطرح است . گروه مشعب از سازمان صریحتر نظر میدهند و میگویند و مینویسند که شرکت سازمان و حزب به اعتبار جبهه لطمه خواهد زد و بهمین دلیل حزب بهیچ وجه و سازمان در شرایط کنونی نباید در جبهه نیروها حضور داشته باشند . این جوهر همه استدلالهاست . این کدام جبهه است و چه هدفی را تعقیب میکند که شرکت سازمان به اعتبار آن لطمه وارد میآورد . و شرکت خلق مسلمان و نژیه به اعتبار آن می افزاید . واقعیت آنست که نمایندگان بورژوازی در کشور ما (در سراسر جهان) خواهان اتحاد با کمونیست های که از نظر خود آنها را خطرناک میشناسند نیستند . شرکت سازمان در جبهه ، جاذبه آنرا در میان چنین نیروهایی و آنهایی که تحت رهبری آنها قرار دارند تضعیف خواهد کرد و به اعتبار آن در میان چنین نیروهایی لطمه خواهد زد . بالا بردن اعتبار جبهه در میان چنین نیروهایی به قیمت تضعیف وزن نیروهای چپ ، سیاست کسانی است که از سرنگونی رژیم تنها یک رقم و برقراری دموکراسی بورژوازی را طلب میکنند .

سیاست اتحاد با نیروهای بورژوازی تنها در صورتی در راستای سیاست انقلابی و عدم تسلیم به سیاستی رفرمیستی است که در این اتحاد با تمام توان خود در راه تقویت نیروهای چپ دموکرات برزیم . کسانی که به دلیل و بهانه ای اتحاد با بورژوازی را به اتحاد با بخشی از نیروهای چپ (حتی ضعیف) و در این مورد قویترین نیروی چپ ترجیح میدهند علیرغم همه وعده ها و جنجالهایی که در نشریات خود و در رابطه با مبارزه با بورژوازی و تبلیغ انقلاب بنویسند خد متکزار بورژوازی و شمشیرند و سیاستی رفرمیستی هستند . این سیاست در عمل برقراری دموکراسی بورژوازی را به عنوان گامی در راه انقلابی که وعده آنرا برای آینده میدهند بلکه بعنوان هادی تمامی سیاست های خود هدف قرار داده

اعتقاد
آن قرا
بهمن
رهبری
سیاس
اودر
انقلاب

ننین
توضیح

بدون
انقلاب
انقلاب
مبنای
ما باید
انقلاب
حتی
گویا
دروغا

الب

ما میکوشیم که برای سرنگونی رژیم وسیع‌ترین اتحادها را شکل دهیم و نیروهای بورژوازی موافق صلح آزادی و سرنگونی رژیم را نیز به اتحاد دعوت میکنیم * ما بعنوان يك سازمان مسئول سیاسی که نقش رهبری جنبش توده‌های را برای خود قائلیم میبایست از همه امکانات و تمایزات نیروهای مختلف بهره گرفته و همه مانورهای ضروری را (در چهارچوب برنامه و اصول خویش) بکار بندیم * کسانی که چنین ضرورت‌هایی را درک نمیکنند نیروهای عقب‌مانده و غیرمسئولند ولی نباید هیچگاه فراموش کنیم که شکل‌گیری اتحاد‌های وسیع اساساً از راه تأکید بر گسترش پایه توده‌ای سازمان و مبارزه هرچه فعالانه‌تر علیه رژیم خیمنی تا جایی که علاوه بر جلب کارگران و زحمتکشان بعنوان وظیفه اساسی ماحتی پایه‌های اجتماعی نیروهای بورژوازی (خرد و بورژوازی مرفه، کارمندان و ...) نیز در عمل مشاهده نمایند که ما پیگیرترین مدافع دموکراسی و خواسته‌های عمومی مردم و منجمله آنها هستیم ، ممکن است آنچه ما در گذشته بدان عمل نمودیم و بورژوازی موفق گردید خود را مدافع دموکراسی و پیشرفت فرهنگی جامعه معرفی نماید * چیران این ضعف‌ها تنها طی مبارزه‌های دشوار امکان پذیر است * تسلیم به خواسته‌های بورژوازی تأکید بر ماهیت متفاوت با دیگر گردانهای کمونیستی ملی و بین‌المللی از طریق مستقل نامیدن خود و وابسته خواندن دیگران ، معنای قرارداد با دین نیروی خود در راه خواسته‌های بورژوازی است *
 موخره : در این نوشته اساساً کوشش گردید که در رابطه با سمت‌گیری سازمان در مقابل کلیدی‌ترین مسأله استراتژیک به بحث پرداخته شود * بسیاری از مسایل مطروحه در این مباحثه فقط در ایران بلکه در کشورهای دیگری که در مرحله رشد مشابهی با ایران بسر میبرند میتواند صادق باشد * طرح برنامه سازمان میبایست يك گام به پیش‌نهد و مسایل مشخص جامعه و وظایف ما را در مقابل آنان روشن نماید * متأسفانه مباحث کنونی در بولتن هنوز به این مرحله گام ننهاده است * در بسیاری از موارد این مباحث تکرار بحث‌های تئوریک است که در دیگر احزاب جریان داشته و به نتیجه رسیده است * متأسفانه یکسال واندی پس از تصویب طرح استراتژی تاکتیک توسط کمیته مرکزی سازمان مباحث هنوز در حیطه تعیین سمت‌گیری استراتژیک باقی مانده و طبیعتاً بدون روشن شدن آنها تدقیق وظایف برنامه‌های ناممکن است * پس از قطعیت یافتن سمت‌گیری سازمان ما مباحثی جدی در راه تدقیق برنامه پیش‌روی خود داریم * با امید آنکه موفق گردیم هرچه سریعتر این دور مباحث را به نتیجه رسانده و سمت‌گیری استراتژیک سازمان را بر اساس اصول ما رکیسم لنینیسم با تحلیل مشخص جامعه ایران و با بهره‌گیری از تجربیات دیگر احزاب کمونیست قطعیت بخشیم *

* خسرو *

- ۱- لنین سوسیال دموکراسی و دولت موقت انقلابی
- ۲- تروتسکی - انقلاب مداوم ص ۶۴
- ۳- " " " " ص ۷۴
- ۴- " " " " ص ۵۷
- ۵- لنین * وظایف پرولتاریا در انقلاب ما ص ۴۳ منتخب آثار چاپ پروگرس جلد ۵
- ۶- " " " " ص ۳۴
- ۷- لنین * درباره وظایف پرولتاریا در انقلاب حاضر ص ۲۱
- ۸- لنین * درباره شعارها ص ۱۸۵
- ۹- تروتسکی انقلاب مداوم ص ۱۰۱
- ۱۰- تروتسکی برنامه انتقالی
- ۱۱- تروتسکی انقلاب مداوم ص ۱۹
- ۱۲- " " " " ص ۵۰
- ۱۳- " " " " ص ۱۴۷
- ۱۴- " " " " " "

- ۱۵ - تروتسکی انقلاب مداوم ص ۱۲۴
۱۶ - " " " " ص ۷۱
۱۷ - " " " " ص ۷۴
۱۸ - " " " " ص ۷۲
۱۹ - لنین • مارکسیسم و فرمیسیم
۲۰ - لونی کورولان • راهها و اشکال مبارزه انقلاب و سوسیالیسم ۱۴

بنابراین
جبهه
"شکوه"

اما
آماج
پیشاه
مطرح

دریند

سپس د

ای
و اعمال
ارتجاع
تعداد
مراردا
نردیم،

"نگاهی به مبانی استراتژی در انقلاب دموکراتیک"

مقدور و مارکسیستی - لنینیستی تدوین استراتژی علمی و انقلابی ایجاب می‌کند که کار جدی درباره بنیادهای نظری و مباحثه و میرا در عرصه جهانی، منطقه‌ای و ملی، شناسایی دشمن اصلی و طبقه رهبری کننده انقلاب، متحدان آنها، تضادهای موجود میان آنها، منکات اشتراک و افتراق میان آنها، نیروها، ظرفیت تاریخی، طبقاتی و مشخص آنها، مضمون و خصایل انقلاب در فراگرد تاریخی دورانی که در آن پسر می‌پریم، انجام گیرد. انجام این وظیفه انتزاعی و نظری علمی و ملی از هر مارکسیست-لنینیستی می‌طلبد که مجموعه تجارب نظری و علمی جنبش کمونیستی و انقلابی ملی و جهانی را مورد توجه جدی قرار دهد. باید تأکید کرد که انطباق خلاق این دستاوردها بر شرایط مشخص است که در خدمت تشظیم و تدوین استراتژی انقلابی قرار می‌گیرد. الگو برداری از این دستاوردها نه تنها امکانی به اتحاد مشهور و دستاوردهای نظری نمی‌کند بلکه به خود تبدیل شده و گاه از زبانهای چهران ناپدید می‌شود. هر جنبش انقلابی وارد می‌آورد. امروز کاملاً مسجل گردیده است که در جهان پرازیوحد، تضاد و جنبشهای کنونی که طیف ستم، استثمار، امپریالیسم و ارتجاع در راه سوسیالیسم، دموکراسی و صلح در جریان است، آشکار و متنوع و دارای خصوصیات خود و ویژگی‌های هستند که نمی‌توان همه آنها را در یک کیسه کرد و باید قطعنامه همه مسائل آنها پاسخ گفت. در همین حال باید تأکید کرد که این ویژگی‌ها به هیچ وجه نمی‌تواند نافی قوانین جهانشمول و عام انقلابات و نیز قوانین عام فراروش انقلاب دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی گردد.

موضوع که بین وقت قیام استراتژی انقلابی باد منظور داشت تغییرات حاصله در اوضاع جهان و گسترش روزافزون جنبشهای آزاد و بخش دموکراتیک ملی و خلقی دموکراتیک مورد بحث جدی مجموعه جنبش کمونیستی است. احزاب کمونیست امروز تلاش دارند با بررسی مجموعه تجارب شکست و پیروزی جنبشهای انقلابی، چند دهه اخیر دوران معاصر، ناروشنیهها، بی‌دقتیها و خطاهای تئوریک را برطرف نموده و بسته درک صحتی از دیاکتیک رویدادها دست یابند. رفیق گارباچف در گزارش سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی به کنگرس ۲۷، با اشاره به پهنیچ بودن اوضاع جهانی، بهر ضرورت درک علمی پیروندهای تکامل پهنیچ و متناقض آن تأکید کرده و گفته است:

"پیشبرد سیاست صحیح و لحاظ نگدن ل شده فقط در صورت درک کامل گرایشهای کلیدی رشد زنده کی واقعی امکان پذیر است. نفوذ صحتی به دیاکتیک رویدادها و منطق عینی آنها، توانایی تهنیچ کمونیستهای درست که انعکاس گذشت زمان می‌باشد، امری است غیر ساده و نامیرم و ضروری."
(۱) (تأکید از نگارنده)

امروز ما شاهد تلاشهای نوید بخش مجموع جنبش جهانی کمونیستی در این زمینه هستیم که از جمله می‌توان به کنفرانسهای برلین، هانوا، پراگ و سایر کنفرانسهای منطقه‌ای و مشاوره‌ای و دستاوردهای آنها اشاره کرد.

جنبش کارگری و کمونیستی ایران نیز تحت تاثیر مجموعه دستاوردهای نظری و پراتیکی جنبش جهانی کمونیستی و نیز تلاشها و تجارب خود طراوت و حیاتی تازه‌ای یافته است. در این نوشته سعی می‌شود که با توجه به دستاوردهای نظری و پراتیکی دهه های اخیر جنبشهای انقلابی (البته تا آنجا که این کار برای نگارنده مقدور بوده است) بهترین و ضروریترین مبانی برای تدوین استراتژی انقلابی توضیح داده شود. مبانی که بدون توجه به آنها، نه قادر خواهیم بود استراتژی علمی و انقلابی تدوین کنیم و نه قادر خواهیم بود راهی را که تاکنون طی کردیم بطور علمی نقد کرده و راه آینده را بگشاییم.

تحولات چند دهه اخیر و نقش پرولتاریا

در نتیجه استراتژی انقلابی توجه به مضمون و شرایط صوری دوران تاریخی اهمیت کلیدی داشته است. زیرا هر دوران تاریخی مبرخود را برانقلاب بهائی که در آن رخ می دهد تعیین می کند.

"مانی توانم حتی يك مورد از جنگهای آزادی ملی را درك كنيم ... مگر اینکه شرایط صوری دوران را فهمیده باشیم" (۲)

در شرایط کنونی (صندوق ارا سرمایه داری به سوسیالیسم) و جهان تضاد و ستاوت از نظر ماهیتی و درونی هم قرار دارند. جهان سوسیالیسم پستاپه نظام استوار و شاخص اصلی پیشرفت بر وجه نظامی و اقتصادی معاصر. به پیش می رود، شکستش برین کرده و استحکام می یابد و جهان کمونیسم سرمایه داری، جهان ظلم و ستم، جهان استعمار و تجاوز که با پسرانهای صریح اقتصادی اجتماعی و سیاسی روبروست راه قهرامی بیاید. طی مدتی که از ایجاد سیستم جهانی سوسیالیسم می گذرد تغییرات ژرف هم در جهان سرمایه داری و رجوع هم در جهان سوسیالیسم وارد شده است.

پیدا شدن انصارهای چند طبقی امپریالیستی، گسترش روند بین المللی شدن مجتمع های اقتصادی - نظامی، تشدید بی سابقه تضاد های درونی نظام سرمایه داری (پوزی تضاد کار و سرمایه) و تقویت میان سه مرکز اصلی امپریالیسم، پیدا شدن مرحله کیفی نوین در بحران صوری جهان سرمایه داری و تقویت خصلت ارتجاعی و حقوق محافظه کاری در سیاست داخلی و خارجی کشورهای امپریالیستی (تشدید سیاست جنگ طلبی و مسابقه تسلیحاتی و شونیسم، نژاد پرستی، آنتی کمونیسم) و تقویت موضع سیاست واید نفوذی امپریالیستی از مهمترین شاخص های جهان امپریالیستی می باشد.

انقلاب طمس وضعی که پیشرفت جامعه بشری با آن رابطه مستقیم دارد در چند دهه اخیر از کشورها و مناطق ما نیز و معنوی بیسابقه ای را برای تعالی و تکامل جهان معاصر فراهم آورده و موجب چشم اندازهای مولده کرده است و از سوی دیگر دلیل ماهیت پختن ارتجاعی و تجاوزکارانه امپریالیسم است. چشم کیفی در وسایل تخریب و ستاردهای تمدن بشری و درون نظامی کرده و به بطوریکه در نتیجه آن انسان برای اولین بار در تاریخ "قابلیت نابود سازی تمام موجودات زنده در زمین را کسب نموده است". هر چند که جهان امپریالیستی با بهره برداری از ستاردهای انقلاب طمس وضعی امکان ظهور پیدا کرده و از آنها برای حفظ مواضع معین اقتصادی، نظامی و سیاسی خود در بخشهایی از جهان بهره می گیرد. اما با همه اینها با وجود آمیزی و تشدید تضاد های درونی نظام سرمایه داری و تضاد گروه های آن با همدیگر، امپریالیسم جهانی با مسائل و مشکلات روبروست که در طی تمام دوران حیات خود به آن آشنایی نداشته که از جمله آنها می توان به تمرکز بیش از پیش ثروت در دست یک کده انگلست و گسترش بیسابقه بیگاری و شدت یافتن فقر نسبی اشاره نمود.

مطلبی شدن سیستم استعمار کهن و جایگزینی سیستم استعمار نو به جهانی آن مرهانی نیز یک به ۱۰۰ کشور و وقوع انقلابات متعدد ملی و مکرراتیک مختلف و مکرراتیک و فرایندی قهرامی از آنها به انقلاب سوسیالیستی، شدت و گسترش یافتن جنبش های ضد امپریالیستی و مکرراتیک در کشورهای روزه رشد و پیدایش تقویت خصلت ضد سرمایه داری در این جنبش ها و تشدید و گسترش روز افزون سوسیالیسم جهانی هر شد جنبش کارگری و کمونیستی بین المللی (طریق فراز نشیب آن) وید این کیفیت ترسین در جنبش صلح از خود های بسیار مهمی است که طی چند دهه اخیر جامعه بشری شاهد آنها بوده است. طی این مدت سوسیالیسم واقعا وجود به پیشرفت خود در مرحله های کوتاه زندگی تازه داده و به وجود نیروی متفکر در جهان تبدیل گشته و نیروی نوینی از زندگی بر اساس عدالت سوسیالیستی و آزادی از استعمار و فرود از فرد جامعه صل پوشیده و دنیای سوسیالیسم از اقتصاد و پیشرفت بر اساس استناد تاریخی و

های از پس بار دا یا

کمون و میس بخ و فر علم

ظن و فن پر خرید ارشد و توانست بر عقب داند کپهای اقتصادی و اجتناب با قبل دوران سوسیالیسم
 فائق آید. طی این مدت تغییرات همه جانبه ای چه در مرصه های اقتصادی - اجتماعی و چه در
 مرصه های فرهنگی سیاسی و ایدئولوژیک در دنیا سوسیالیسم صورت گرفت. این تغییرات پس
 اندازه ای عمیق است که سوسیالیسم واقعا وجود پدیده شیبه نوین و متعالی زندگی بشریت پسرای
 پاسخگویی همه جانبه طی و ملی به نیا زهای مادی و معنوی. قدرت ماسی مرصه های اقتصادی - اجتماعی
 سیاسی - ایدئولوژیک و فرهنگی نیازمند تحولات جدی و ساز ساز انقلابی است. یاد رک اهمیت و واقعا
 این مسئله است که رفیق کار با چف در گزارش کمیته مرکزی به کنکره ۲۷ ضمن تاکید بر اینکه:

"سوسیالیسم دارای تمام چیزهای لازم برای آن می باشد تا از ظن و فن معاصر برای خدمت به
 مردم استفاده کند" و افزود "اما کمان اینکه این انقلاب طی - فنی در برابر چاه همه سوسیالیست
 صاطی را مطرح نمی سازد. درست نخواهد بود. رشد آن قلاب بطوریکه تجربه نشان می دهد به
 تکامل مناسبات اجتماعی، تغییر ظرفیتها، پرورش روحیه جدید و استقرار بنامین با تحرك پیسه
 لحاظ روش زندگی و معیار بود. و نبود ارتها طدارد" (۴) (تاکیدات از نگارنده است)

در کشورهای ربه رشد نیز گر کونیهای اقتصادی - اجتماعی و سیاسی منبسی رخداد ماست
 که از بسیاری لحاظ آنها را از وضعیتي که در نیه اول قرن بیستم داشتند ضایعی سازد. بعد از اینها
 سیستم جهانی سوسیالیسم و او جگیری جنبشهای رها نشیخ مثل تحت سلطه در تعدادی از کشورها
 انقلاب خلق - د مکراتیک به پیروزی رسید و در تمام خود به انقلابات سوسیالیستی فراروید. بانک
 استقلال ملل تحت استعمار سیستم مستعمر اتی سابق (بجز رچند کشور) فرها شد و سیاست
 استعمار نو توسط امپریالیسم جایگزین سیاست استعماری کهنه گشت. طی این دوره تعدادی از
 کشورهای با ساختارهای عقب مانده اقتصادی - اجتماعی (ما قبل سرمایه داری) بعد از کسب
 استقلال سیاسی، تحت رهبری د مکراتهای انقلابی که هسته اصلی آنها را رگسیت - لنینیت هسا
 تشکیل می دادند، در مسیر سمگیری سوسیالیستی کام نهادند. اکثریت قریب به انظار کشورهای
 که تحت رهبری "دموکراسی ملی" به استقلال سیاسی دست یافتند همه اشکال و درجات مختلف
 راه رشد سرمایه داری را برگزیدند و به اردوی جهانی سرمایه پیوستند و وابستگی اقتصاد این کشورها
 به انحصارات امپریالیستی تشدید شد. سرمایه ملی با سرمایه امپریالیستی درهم آمیخت و مظاهر
 عنصر داخلی در اقتصاد این کشورها نقش قاطعی یافت. پیرو زواری ملی در مشارکت با انحصارات امپریالیستی
 با غارت و استعمار رتبه های زحمتکش رشد سریعتری یافت.

مانوئل پی نه تیرو در سخنرانی خود در کنفرانس ما و اناد در رابطه با نقش انحصارات امپریالیستی در
 کشورهای امریکای لاتین متذکر گردید که:

"به قدرت می توان حتی یک کشور را یافت که از تاثیر پیروسی ما و راطی شدن اقتصاد امریکای لاتین
 و جز اثر کارائیب در امان مانده باشد. برای نمونه این پیروسی در ادغام نهانی یا بهتر بگوئیم وابستگی
 ساختاری پیروانی کشورهای قاره به سرمایه پز زده انحصاری و ملی منعکس گشته است" (۵)
 این وضعیت تنها مختص به امریکای لاتین نیست. بلکه در تعداد قابل توجهی از کشورهای رو
 به رشد آسیا و آفریقا نیز وضعیت کم و بیش مشابه کشورهای امریکای لاتین حاکم است که از جمله آنها
 می توان به کشورهای نظیر مصر، ترکیه و ایران اشاره کرد.

در همه کشورهایی که مناسبات سرمایه داری با منسبتهای متفاوت پیدا آمد، سرمایه داری در پیوسته
 تنگاتنگ با سرمایه امپریالیستی و نیز در رابطه با نیازهای آن رشد و گسترش می یابد و زهمین
 روست که "رشد مناسبات سرمایه داری در منطقه خدیج فارس به وسیله پیوسته مقابل میان سکسور
 دولتی و سرمایه ملی خصوصی از بنسوسرکتهای خارجی و فرامیثی از سوی دیگر مشخص می شود" (۶)
 در نتیجه این تغییرات پیروسی تجزیه طبقاتی و قطب بندی بیهای طبقاتی در اینگونه کشورها تسریع

ی
د
و
ک
ب
س
رو
واری
ن
ز
س
س
د
ی
د
و
پ
س
س
و
د
س
ه

فد رهائی ملی پارهائی اجسامی پیوند ارگانیک پیدا کرد و بر طبق ربا به نیروی اصلی و کلیدی در حیات اقتصاد و اجتماعی بدل کردید . کشور ما خود یک نمونه برجسته رشد مناسبات سرمایه داری در پیوند ارگانیک با سرمایه امپریالیستی است . پراش رفرمهای ارضی شاه در دهه ۴۰ مناسبات سرمایه داری در پیوند ارگانیک با سرمایه امپریالیستی بسورت رشد کرد و به مناسبات سلطه در کشور بدل کردید . در اثر رشد مناسبات سرمایه داری ساختارهای سنتی کشور بشدت دگرگون شدند . بطوریکه طی سالهای ۵۰ تا ۵۵ موسسات بزرگی تولیدی یا تکنولوژی پیشرفته اما بطور عمده متوازن وجود آمدند . پروسه تمرکز و تولید تسریع شد و در پایان دهه ۴۰ به تلفیق سرمایه های بانکی و صنعتی و ... و پیدایش سرمایه های مالی و شکل گیری انحصارات منجر گردید که از آن جمله می توان به تأسیس بانک توسعه صنعتی و معدنی ایران و تشکیل گروههای صنعتی به شهر همت و تولید دارو و کفش ملی ، مینو ، پارس الکتریک و همچنین فریگادها و زنجیره ای نظیر محلی ظهور همه جانبه ای با سرمایه امپریالیستی در هم آمیخت و اقتصاد کشور با شدت وابسته به سرمایه امپریالیسم گردید و وابستگی با نظم سرمایه داری گره خورده با آن هچین شد .

مناسبات سرمایه داری با نفوذ به عمق روستاها باعث دگرگون چهره روستاها و تجزیه طبقاتی در آنها گردید . بخش وسیعی از روستائیان روستاها و جذب بازار کار شدند . شهرها گسترش یافته و نقش آنها در تحولات اقتصادی - اجتماعی و سیاسی پیش از پیش افزایش یافت . ساختار اجتماعی تکامل پیدا کرد و مناسبات سرمایه داری به مناسبات سلطه بدل گردید (چیزی که حزب توده ایران حاضر نشد در برنامه های ۵۴ و ۶۰ و ۶۵ حقیقت آنرا بپذیرد و سازمان مانیز با بکارگیری کلمه "ظالمیه" جای کلمه "سلطه" همچنان هاله ای از ابهام بر آن سایه افکنده است) . پیروازی و بر طبق ربا به طبقات اصلی جامعه تبدیل شدند . طبقه کارگر به لحاظ کمی و کیفی رشد قابل ملاحظه ای یافت و نیروی اصلی و تعیین کننده در جنبش ضد امپریالیستی و دموکراتیک کشور با ن بدل گردید .

۳

دیالکتیک مبارزه طبقاتی و جنبش ضد امپریالیستی

طی دهه های ۶۰ و ۷۰ پیوند ارتجاع داخلی در کشورهای در حال رشد با امپریالیسم جهانی همسر چه پیشتر خصلت ارگانیک و اقتصادی پیدا کرد و بخش اعظم پیروازی محلی به عده ترین پایه امپریالیسم تبدیل شد . وابستگی سیاسی تابعی از وابستگی اقتصادی شده به همین دلیل وجه اجتماع مبارزه طبقاتی تحت ستم طبقه امپریالیسم و ارتجاع داخلی جای برجسته ای یافت . در کشورهای سرمایه داری و در سرمایه داری - از جمله در کشور ما - مبارزه طبقه امپریالیسم با مبارزه علیه ستم و استعمار سرمایه داری داخلی درهم آمیخته و جنبش های ضد امپریالیستی - دموکراتیک خصلت ضد سرمایه داری پیدا کرده است و موفقیت در مبارزه علیه وابستگی اقتصادی به امپریالیسم بدون مبارزه علیه ستم و استعمار سرمایه داری پیشتره اتوبی شهادت دارد تا به واقعیت . پیروازی در اینگونه کشورها اساساً نقض ارتجاع و تمرکز کننده رادرجنش های انقلابی حلقهای تحت ستم بازی می تند و زمینه را برای شکست این جنبش ها و حفظ سیطره اقتصادی و سیاسی امپریالیسم آماده می سازند . ما با این ارزیابی و تصمیمات زاراد ف موافقم که می نویسد :

امروزه پس از گذشت سالهای مدید برای دموکریستهاروسن شده است که بعضی از کشورهای آسیائی و آفریقائی در راه سد تکیه سوسیالیستی آماده نیستند . علت تعیین کننده این امر واضح است و آن همانا وابستگی اقتصادی این کشورها به امپریالیسم و بازار جهان سرمایه داری است . یک عامل مهم دیگر رشد پیروازی ملی بود که با دستیاری سرمایه بین المللی حادیست انحصاری سرمایه داد . با توجه به همه این عوامل دموکریست کشورهای در حال توسعه به طور روز افزونی توجه خود را به مسائل مبارزه طبقاتی معطوف می دارند . مسائلی که قبلاً به میزان زیادی تحت الشعاع مسائل رهائی ملی قرار میگرفت . ۷ (تاکید از نگارنده)

و راد
توان
تد ق
د ان

در حال حاضر همه واقعیات حاکی از آن است که دیر در کشورهای رویش سرمایه داری بورژوازی داخلی نه نیروی انقلاب ضد امپریالیستی بلکه در برابر آن بوده و پیش از پیش به زدن با امپریالیسم رزی آورده است. در همین حال باید افزود که بعلمت تکوین تا یافتگی نهالی سرمایه داری در اینگونه کشورها عزیز هم قشرهای معینی از بورژوازی داخلی هرگز مخالفت با طبقه امپریالیسم از خود نشان می دهند ولی این مخالفتها هرگز نافی این نیست که آنها از انقلاب بوده ها پیشتر می هراسند تا از امپریالیسم و ارتجاع.

لنین نزد یک به ۷۰ سال پیش در مورد بورژوازی کشورهایی که مستعمره امپریالیسم بودند و به هر حال حامل تضاد های معین و گاه شدید با امپریالیسم بوده و علیه آن برای کسب استقلال سیاسی مبارزه می کردند، نوشت:

" میان بورژوازی کشورهای استعماری و کشورهای مستعمره نزدیکی معینی بوجود آمده است. بطوریکه اغلب شاید در اکثر موارد بورژوازی کشورهای مستعمره با وجود اینکه از جنبش مستقل حمایت می کند، در همین حال ضمن موافقت با بورژوازی امپریالیستی یعنی به اتفاق آن با کسب جنبش های انقلابی و طبقات انقلابی مبارزه می کند." (تاکید از نگارنده) (۸)

امروزه دوره استعمار کهن سپری شده و اکثر کشورهای استقلال سیاسی دست یافته اند. با پیشرفت پیش از پیش یقین حاصل کرده در کشورهای غربی رشد " بورژوازی ملی " انقلابی نیست و نمی تواند جز و نیروهای محرکه انقلابات دموکراتیک محسوب گردد. بورژوازی آنگلادین با توجه به واقعیات فوق است که می نویسد:

" تحلیل محققان شوروی پیرامون جنبش های انقلابی منجمد انقلابهای رهایی خرد ملی سالهای ۷۰ قرن بیستم نشان می دهد که تمام این انقلابات حاصلت خلقی داشته اند. بورژوازی منجمد بورژوازی متوسط تنهاد برخی موارد در کنار دیگر نیروهای دموکراتیک قرار گرفته اند. (و اینهم بسیار نا بیکر امام بسیاری از این کشورها این نیز ویا مواضع ضد انقلابی اتحاد کرد ویا در عین تمایل بمسازش با حکومت قدیمی و یا با امپریالیسم حکومت جدید، موضعی بی طرف داشته است." ۹

از آنجا که اقتصاد کشورهای ریه رشد سرمایه داری نه در رابطه با منافع مردم بلکه اساسا در رابطه با منافع سرمایه بزرگ داخلی و انحصارات امپریالیستی سازماندهی شده و اداره می شود. همسواران بخشی از نظام جهان سرمایه داری، بصورت تاقعی از تقسیم بین المللی زمین کار از جانب کشورهای امپریالیستی در آمده است. از مواضع این وضعیت نتیجه تضاد های نظام سرمایه داری و بحران همه جانبه اقتصادی، اجتماعی و سیاسی و نیز عقب ماندگی اقتصادی این کشورهاست. از پیاده های مهم اجتماعی این امر محدود و محدود و تر شدن پایه اجتماعی حکومت های وابسته به امپریالیسم و اینکه کشورهاست و اکثریت کشورهای این منطقه برای کاهش بحران همه جانبه (ظرفیتهای کویا ه مدت) با شکست روبرو شد و نتوانست نتایج دلخواه برای ارتجاع داخلی به پارسیاورد. این اصلاحات بدلیل " نیم بند " بودن نشان نتوانست در دراز مدت بحران ساختاری اینگونه کشورها را تخفیف داده و به نوعی " ثبات " منجر گردد و رشد جنبش های انقلابی را مهار کنند. بهمین دلیل است که تا از همه ۶۰ مخصوص از ده ۷۰ به اینسو شاهد کاهش دموکراسی بورژوازی و استقرار رژیم های سرکوبگر نظامی و استبدادی در بسیاری از این کشورها هستیم. این تحولات از یکسو به تضاد خلق با امپریالیسم منجر شد و از سوی دیگر مبارزه در راه دموکراسی خلقی را شدت بخشیده است.

۳

کشورهای ریه رشد سرمایه داری و انقلابات خلقی دموکراتیک

مجموعه تحولات چند دهه اخیر تاثیر قاطعی بر مضمون و خصالت انقلابات دموکراتیک بورژوازی کشورهای نظیر کشور ما دارد. در اینگونه کشورها سرمایه داری در مناسبات وابستگی به امپریالیسم همانند مسیح حیاتی دارد و از همین رو مبارزه علیه منافع امپریالیستی به ریشه های سرمایه داری راه می برد و بالعکس

هر اقدام ضد سرمایه‌داری دارای جنبه ضد امپریالیستی نیز می‌باشد. به لحاظ مضمون اقتصاد و باطنی وظایف صیقلی که انجام آنها فقط توسط پروتاریا در اتحاد با سایر نیروهای محرك انقلاب دگرگانی (یعنی دهقانان، تهیدستان شهری و خرده پوزواری) امکان پذیر است، در دست قرار می‌گیرد. انجام این وظایف در چارچوب تنگ انقلابات ملی - دگرگانی به رهبری دگرگانی ملی امکان پذیر نیست. تجربه نادرستی نظری را که می‌کوشید نظریه لنینی در زمین سرمایه‌داری در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره سابق با ساختارهای ماقبل سرمایه‌داری راه شرایط کشورهای روستا شده سرمایه‌داری تعمیم دهد، مظهر انکار ناپذیری اثبات نموده است. امروزه پیش از پیش این ایده که: "دگرگانی ملی ۰۰۰ در کشورهای آسیایی و آفریقایی ۰۰۰ توانایی خود را برای انجام انقلاب دگرگانی نشان داد مانند" (۱۰)

در بسیاری از این کشورها به زیر همیختن انتقاد کشیده شده و نتوانی دگرگانی ملی در پی انجام رساندن وظایف دگرگانی انقلاب عملا اثبات گردیده است. در مقابل امروزه پیش از پیش رهبری طبقه کارگر در انقلابات دگرگانی تأکید شده و فرمول لنینی فراروی انقلاب دگرگانی به انقلاب سوسیالیستی رهمنون عمل احزاب و سازمانهای کمونیست اینگونه کشورها قرار می‌گیرد. *

تحلیل بررسی انقلابات پیروز شده دهه ۶۰ و ۷۰ پشاه یکی از شاخص‌های اصلی فرارگونی تاریخی تکامل دوران محاصر و ادامه قانونمند انقلابات پیروز شده نیمه دوم دهه ۴۰ نشان می‌دهد در هر کشوری که دولت طراز نوین (دگرگانی توده ای برای کشورهای روستا شده سرمایه‌داری و دگرگانی انقلابی برای کشورهای روستا نیافته) پیچیده و دولت‌های دگرگانی ملی (مرکب از پوزواری طبقاتی و خرده پوزواری و گاه طبقه کارگر به رهبری جریانات پوزواری و خرده پوزواری) تشکیل گردیده است. انقلاب شکست خورد. تحت هژمونی این جریانات هر چند رفرم‌هایی در چارچوب مناسبات موجود صورت گرفت و استقلال سیاسی بدست آمد. و حتی در برخی کشورها اقداماتی طبقه سرمایه بزرگ انجام گرفت. اما هرگز این دولت‌ها بر خلاف آنچه که تصور می‌شد نتوانستند منافع اکثریت مردم را عملا تأمین کرده. همیشه‌های دیکتاتوری و استبدادی حکومت را طرد کنند. توده‌ها را در امور شرکت دهند. آنچنان دگرگانی در جامعه برقرار کنند که کمونیست‌ها در امر شهروندی و سازماندهی توده‌های وسیع استثمار شوندگان با روح انقلابی آزاد باشند. بلکه برعکس خود به عامل رشد پوزواری تبدیل شده به زند و بند با امپریالیسم و ارتجاع پرداخته اند و به این ترتیب بر خلاف تصور برخی نظریه پسوند از این انقلابات دگرگانی که سعی دارند برای پوزواری ملی خرده پوزواری و دهقانان رسالتی پیش از این میان و ظرفیت تاریخی و طبقاتی آنان قائل شوند. تجارب همه انقلابات دگرگانی پیروز شده و شکست خورده در کشورهای روستا شده سرمایه داری صحت این حکم مارکسیستی - لنینیستی را به اثبات رسانده که در این کشورها دهقانان و خرده پوزواری ساتر اجتماعی - سیاسی هستند. اگر پروتاریا موفق نشود با اتحاد سیاست مستقل و اصولی و انقلابی آنها را بسوی خود جذب کند هرآنجا قطعا پوزواری آنها را بسوی خود جلب خواهد کرد. در کنفرانس هاوانا بد رستی بر این خصوصیت مهم خرده پوزواری و دهقانان تأکید شد. یاد آور گردید که:

در این مورد چگونگی بر سرورد حزب کمونیست مورد رذ شده نه چندان دور (دوره عهد الناصر گامزن شده است. حزب کمونیست مصر با توجه به تجربه شکست دگرگانی ملی در مصر و همچنین در تعدادی از کشورهای مشابه بیشتر در کنفرانس اخیر خود نتیجه گرفت که: "نظریه تغییر در ماهیت انقلاب دگرگانی ملی این انقلاب تنها در صورتی می‌تواند با موفقیت در جهت اهداف خود پیش برود که طبقه کارگر به رهبری جنبش کمونیست در پیتهای آن برآید." (تأکید از نگارنده)

لنین
تاریخ
حزب
نظریه
آ
م
بر
پ
ت
ک
ک
و
ر
د
ا
ب
م
از
ج
ع
ق
ن

... حرد مپوزوازی و دهقانان واقشارمیانی از لحاظ تاریخی "سانتر" اجتماعی - سیاسی هستند که برای جذب آنها مبارز معادی بین طبقات متخاصم انجام می‌گیرد. انتخاب راه تکامل اجتماعی، دقیقاً به این مسئله بستگی دارد که کدام یک از طبقات اکثریت را بسوی خود جلب کنند. (۱۱)

طی این واقعیت هرگز با استناد به این گفته‌ها که دهقانان از این استعداد برخوردارند که انقلاب دیموکراتیک را به پایان برسانند و ما باید با تمام قیام خود در راه حصول این مقصد به آنها کمک کنیم. به نتایج انحرافی عجیبی می‌رسند. به اعتقاد آنها انقلاب دیموکراتیک در اینگونه کشورها می‌تواند به رهبری خود مپوزوازی نیز به رهبری پرست و از این رو طرح هر مضمونی غیره فارغ از انقلاب دیموکراتیک و دولت دیموکراتیک برآمده از آنرا چپ‌روانه و سکاریستی ارزیابی می‌کنند. در پاسخ این گونه نظرات باید گفت که اولاً چنین از طرح این مسئله که دهقانان استعداد به پایان بردن انقلاب را دارند، به این نتیجه نمی‌رسند که انقلاب دیموکراتیک باید به رهبری دهقانان پیروز شود بلکه برعکس در ادامه همین موضوع بطور دقیق می‌رسد که:

"بربطاریا پایان انقلاب دیموکراتیک را به آخر برساند * بدین طریق که توده دهقانان را به خود ملحق نماید تا بتواند نیروی مقاومت حکومت مطلقاً جبراً منکوب و نابینگی مپوزوازی را قلع سازد. (۱۲) چنین در آثار متعدد دیده در فاصله انقلاب ۱۹۰۵ تا اکتبر ۱۹۱۷ به رشته تحریر در آورده به بارها تاکید کرده است که هرگاه بربطاریا موفق شود که دهقانان را از زیر نفوذ سیاست لیبرالی بیرون آورد و بسوی خود بکشد تا نگاه قادر خواهد بود بر نابینگی و تزلزل آنان فائق آمد و مراد ینا لیسیم آنها را تقویت کند. از اینرو چنین ضمن تاکید بر اینکه:

"سوسیال - دیموکراتها ... ما باید برای رهایی این احزاب (نارد نیدها و تریه ویکها) از نفوذ و رهبری لیبرالها، هر گونه کوشش را بکار برند و آنان را وادار سازند به سیاست کادتها و سیاست بربطاریای انقلابی یکی را انتخاب کنند." (۱۳)

و نتیجه می‌گیرد که:

"هرگز بهشویکها وظیفه فعال ادامه به فرجام رساندن رهبری انقلاب دیموکراتیک بر عهد مپولتاریا قرار گرفته است. انجام این وظیفه تنها در صورتی ممکن است که بروطاریا بتواند توده‌های خیره مپوزوازی دیموکرات به خصوص دهقانان را در مبارزه علیه استبداد و مپوزوازی لیبرال خیانتمدار به نبال خود بکشد." (۱۴) (تاکید از نگارنده)

بنابر این هر خلاف صورتی تماماً واضح و روشن است که هدف چنین از طرح مسئله کمک به دهقانان با تمام قوا این نبود که بروطاریا به دهقانان طحق شود و رهبری آنان آورد دولت دیموکراتیک تامین گردد، بلکه هدف این کمک همانطور که گفته شد عطب دهقانان بسوی بروطاریا و ملحق نمودن آنها به بروطاریا بود و چنین خود یکسال بعد از تحریر "دیموکراتیک" در مورد کشوری که "کشاورزی اساس اقتصاد ملی"

حزب توده ایران که مدافع اصلی مرحله طی - دیموکراتیک انقلاب در ایران است معتقد است که: "انقلاب ملی دیموکراتیک و انقلابی است ضد امپریالیستی، رهائی بخاری و دیموکراتیک و رهبری آن بدون شرکت کلان سرمایه‌داری و در مواردی حتی سرمایه‌داران متوسطاتمین می‌گردد. انقلاب ملی دیموکراتیک را خود مپوزوازی شهری نمایندگان لایه‌های از روشنفکران مترقی و میهن‌دوست بسا شرکت زحمتکشان که از توانایی بالتره سوسیالیستی هستند متحقق می‌بخشد." (۱۲) (تاکید از نگارنده). رفقا! این جملات را چند بار بخوانید. افترا نیست. عین نظرات حزب است. سخنی از طبقه کارگر در میان نیست و زحمتکشان تنها شرکت کنندگان هستند. حسد او نیست خودش همه مپوزوازی را شکست دهد.

آنها تشکیل میداد، در شرایطی که دهقانان خانه خراب شده بودند، با توجه به اینکه معمای انقلاب روسیه همانا مسئله ارضی بود، چنین نوشت:

"در حالیکه در آلمان قرن شانزدهم، انگلیس قرن هفدهم و فرانسه قرن هجدهم دهقانان نمیتوانستند در صفت مقدم باشند، در روسیه قرن بیستم این ترتیب باید قطعاً معکوس گردد زیرا در اینجا بدون ابتکار و رهبری پرولتاریا، دهقانان نیروی محاسب نمی آیند." (۱۵) (تاکید از مترجم)

آیا باز هم شک و تردیدی در این مورد وجود دارد که هدف لنین از کلمه دهقانان همانا آنان از زیر نفوذ بورژوازی و بلب آنان پسوی سیاست انقلابی پرولتاریا و تامین رهبری پرولتاریا بر دهقانان و انقلاب دیموکراتیک بوده است و لاغیر؟ ثانیاً استاد به آموزشهای لنین بدون توجه به مسأله مختصات دوران کنونی و بدون توجه به وضعیت اقتصادی، اجتماعی و سیاسی هر کشوری است که مارکسیسم - لنینیسم را از مضمون علمی و عملی تهی کرده و به آیین های دم و چاه تبدیل می کند، زیرا انقلاب دیموکراتیک روسیه هم به لحاظ مضمون اقتصادی - اجتماعی با انقلابات دیموکراتیک معاصر تفاوت بود و هم به لحاظ مضمون دوران تاریخی. مکتبی کوتاه درباره این تفاوتها برای روشنتر شدن مطلب ضروری است:

اولاً انقلاب دیموکراتیک روسیه در عصر امپریالیسم رخ داد و از این نظر با انقلابات دوران معاصر (صبر گذار سرمایه داری به سوسیالیسم در قیاس جهانی) تفاوت دارد. ثانیاً در روسیه ماقبل دوران محاصره انقلاب دیموکراتیک، به لحاظ مضمون اجتماعی - اقتصادی خود بورژوازی بود، یعنی انقلابی بود که از جهت رژیم اجتماعی - اقتصادی بورژوازی یعنی سرمایه داری خارج (۱۶) نمی شد. لنین ضمن بیان مطلب فوق در مورد مضمون اجتماعی - اقتصادی انقلاب روسیه با صراحت تمام می افزاید که:

"انقلاب بورژوازی منتهی تکامل سرمایه داری است و نه فقط پایه های سرمایه داری را محو نمیکند بلکه پرده کثیف آنها را وسعت داده صیقل می دهد. به این جهت این انقلاب تنها مافع طبقاتی کارگر را منعکس نموده بلکه مافع تمام بورژوازی را نیز منعکس میکند. چون در رژیم سرمایه داری سیادت بورژوازی امریت ناگزیر است، لذا با حقانیت کامل میتوان گفت که انقلاب بورژوازی آنقدر گسترده به نفع بورژوازیست پس نفع پرولتاریا نیست." (۱۷)

به اعتقاد لنین انقلاب بورژوازی در روسیه:

"برای اولین بار زمینه را بطور واقعی برای تکامل وسیع و سریع اروپایی، و نه آسیایی سرمایه داری آماده مینماید و برای اولین بار سیادت بورژوازی را بشناخت. یک طبقه میسر" (۱۸) میسازد. زیرا در روسیه تزاری "روئای سیاسی کهنه" با "مناسبات نوین" یعنی سرمایه داری تضاد داشت و "حکومت مطلقه" با "تمام نظام روسیه" سرمایه داری (۱۹).

در تضاد قرار داشت و در صورتیکه انقلابات دیموکراتیک در کشورهای رده رشد سرمایه داری در دوران معاصر بورژوازی در آستانه قرن بیستم و یکم، نه تنها انقلاباتی "بورژوازی" نبودند بلکه "مظهر تکامل سرمایه داری" این انقلابات "پایه های سرمایه داری" را وسعت داد و وسیعتر نمی سازد و زمینه را برای وسیع و وسیع سرمایه داری آماده نمی کنند. حکومتهای کشورهای با ساختار اجتماعی - اقتصادی محدود پختگی تنها با نظام سرمایه داری تضاد ندارند بلکه پاسدار آن هستند و انقلابات دیموکراتیک معاصر نه تنها برای "اولین بار" سیادت بورژوازی را بشناخت بلکه در دست همین "سیادت" رأی اصاح حمله خود قرار میدهند.

بر خلاف انقلابات دیموکراتیک روسیه در عصر امپریالیسم، انقلابات دیموکراتیک عصر کنونی از جهت رژیم اجتماعی - اقتصادی بورژوازی یعنی سرمایه داری خارج شده و چارچوب سرمایه داری را در هم می شکنند و راه را برای گسترش سرمایه داری و افزایش سلطه بورژوازی سر می کنند و رشد آنها محدود میسازند. به لحاظ ساختار اجتماعی - اقتصادی و سیاسی یک وضعیت انتقالی پدید می آید که این

و صمیمیت " سرایداری " است و نه " سوسیالیستی " . نه دیکتاتوری بهرزیاری بر آن حاکم است - نه

دیکتاتوری بر طبقاً .
ضمن آنکه انقلابات دیکراتیک در آن معاصر هنوز انقلابات سوسیالیستی نیستند ، اما این انقلابات
وظیفه دارند شرایط مبنی و ذهنی گذار بی وقفه بسوی سوسیالیسم را فراهم سازند و این انقلابات در
صورتی میسر میمانند ، بیرون کردند که چارچوب سرایداری را بشکنند و ظهور بیکمرو بلاوقفه بسوی سوسیالیسم
گام بپوشانند .

پایان به تمامی آنچه گفته شد ، امروزه در شرایط اقتصادی - اجتماعی کشورهای نظیر کشور ما امر
رهبری طبقه کارگر در انقلاب دیکراتیک پیش از پیش اهمیت حیاتی و صریح یافته است ، اگر در اوایل قرن
بیستم در هفتاد و نهم " اپنکار و رهبری بر طبقه کارگری حساب نمی آمدند " ، امروزه در آستانه
قرن بیست و یکم مایه صمیمیت از مندر این پایه ها قطعیت بیشتری تاکید کنیم که انجام وظایف انقلاب
دیکراتیک تنها از صحنه بر طبقه کارگر در اتحاد یاد بگر نیروهای محرکه انقلاب بر می آید و خرد بهرزیاری و
دیکراتیک مایه صمیمیت و ظرفیت تاریخی خود (که " سانتر " اجتماعی سیاسی هستند) نمی توانند این
وظیفه بزرگ تاریخی را بهوش گیرند و تحت هر مبنی خود انقلاب دیکراتیک را به بیرونی رسانند ، مسا
به پس گیری از اصولهای لنین باید بگوئیم که در شرایط کنونی کر چه دولت دیکتاتوری انقلابی کارگر را
و در هفتاد و نهم به لحاظ مابقی با دیکتاتوری انقلابی کارگران و دهقانان مطرح شده توسط لنین
یکسان است و فرقی نگردد ماست با ما به لحاظ وظایف و کیفیت با هدف پذیر متفاوت هستند . دولت دیکتاتوری
دیکراتیک انقلابی کارگران و دهقانان صر حاضر وظایف و کیفیت نوبنی بافتهاست و در اشکال عالیستی
نظایر من بابست . نمونه های ویتنام کوبا ، چین و کشورهای اروپای شرقی* (سالهای اول بعد از جنگ
جهانی دوم) پارو مبنی تمام ادعای فوق را به اثبات میرسانند . کلاسیک های مارکسیسم - لنینیسم عقیده
داشتند که استنتاج مستقیم مضامین مشخص این با آن انقلاب از مفهوم عام کار نادرستی است ، لنین
مقدار میدهد که مارکسیسم طرا از بررسی بدیدهای اجتماعی تنها در بر تو " مفاهیم عام " و جامد . . .
و انعطاف مکانیکی این مضامیم بر ظاهر یک زندگی روند تاریخ بر حذر میدارد . ثالثاً بهرزیاری انقلاب دیکراتیک
به معنای بیرونی معمولاً تو آگت های جداگانه سیاسی ، اقتصادی و اجتماعی نیست ، بلکه این بهرزیاری یک
پروژه تاریخی تکامل از فراگرد (پروسه) بزرگ تکامل دوران معاصر است ، به این دلیل ما نمی توانیم
صرفاً سرنگونی یک رژیم ارتجاعی و بهرزیاری در این کشورها و انجام برخی اقدامات اقتصادی و اجتماعی
سیاسی توسط نیروهای خلق تحت رهبری (همزمنی) خرد و بهرزیاری را بهرزیاری این فرآورد بپس حساب
بیاوریم . انقلابات دیکراتیک بظاهری که پروسه تنها زمانی می توانند انقلابات واقعاً ظرفیتند محسوب شوند
که بهرزیاری خلق هر رژیم ارتجاعی به در هم شکستن ماشین دولتی بهرزیاری و جایگزینی آن با دولت
دیکراتیک اکثریت مردم تحت رهبری طبقه کارگر فرارویند . زیرا انقلابات دیکراتیک در راه پیشترند آرنند
با پایتایی رهبری طبقه کارگر در آنها و در هم شکستن ماشین دولتی و جایگزینی دولت دیکراتیک و

* چکسلواکی ۱۹۴۴ (حاکمیت) بدست شورای ملی اسلواکی افتاد و انقلاب دیکراتیک خلق شروع شد .
در آرمیل ۱۹۴۵ حکومت چپه ملی چسک ها و اسلواکیها تشکیل شد . بر تانه این حکومت را حسزب
کوشیست می نامند . در ۱۹۴۵ اقیام پراگ مبارزه ضد فاشیستی مردم چکسلواکی را پایان داد . انقلاب
دیکراتیک خلق با تمام ابعادش گسترش یافت . دستگاه دولتی از هم پاشید و حاکمیت بدست کمیته های
ملی افتاد .

این کمیته ها به ارکان های حاکمیت انقلاب کنند و خلق - کارگران و دهقانان و جرمین پروسررست
خرد بهرزیاری و بهرزیاری متوسط تبدیل شد . اما طبقه کارگر به سرکردگی کمیته ها نقش رهبری را
بر عهده داشت (ص ۲۰۴)

انقلابی اکثریت مردم زیر هژمونی بریتانیا بجای آن پیش میروند و گام پسوی سوسیالیسم پرمیدارند و ایسا اینکه در چارچوب پاکیزه و مابین دین و ولایت به روزی را حفظ و تحکیم کرده و راه شکست را طی می کنند (نظریه سوبالی مصر ص ۱۰۰۰)

اگر قبیل داریم که انقلاب و مکراتیک و تحولات و اتفاقات جدا از هم نیست یعنی توانیم طی شد نه بخشی از آنها تا طایف شدن تمام روند انقلاب یکی بگیریم * بهارت دیگر آغاز روند پیروزی هرگز بمعنای پایان آن نیست روندی که آغاز شده می تواند تداوم یابد و تعمیق یافته و به فرجام رسد و برعکس می تواند دچار نوسان گشته و قطع گردد و شکست بخورد *

در کشورهای روزه رشد سرمایه داری هرگاه طبقه کارگر و پشاهنگه آن نتواند هژمونی خود را پس از خنثی نامین کنه هژمونی واقعی آن سرانجام بدست به روزی خیا هدف افتاد *

رژه میرسی دیومیزگره تعدادی از دانشمندان شوروی بد رستی گفت: انقلابی که معمولاً طی دو مکراتیک نامیده می شوند در ارتباطات کشورهای نسل اول پس از جنگ جهانی سوسیالیستی مطرح بوده اند و سر نوشت آنها جی شده است ؟ در مصر گنجه و سوبالی و برخی دیگر از کشورها نیزهائی که سنگینی سوسیالیستی داشتند شکست خوردند *

دولت دموکراسی طی ۵۰۰ سال سرنوین واضح شده است نیزهائی موسوم به دموکراسی انقلابی که در الجزایر سوریه عراق و ایران مشاهده حکومت رسیدند و قدرت را حفظ کرده اند اما هیچگونه گرایش بسود بدین مواضع اید و طولیک سوسیالیسم طی از خود نشان نمی دهند *

باید افزود که دلچسپای برخی از کشورهای یاد شده نظیر مصر عراق و سوبالی مدت ها است به زد و بند پانامیرالهیسم راکه به دل ارتعاش بدل شده اند * برخی دیگر مانند سوریه پایتخت به دلایسل کوتاهن پانامیرالهیسم درگیری حادی داشته و در برخی زمینه هادست به اقدامات ترقیخواهانسه می زده اما سیاست آن در مجموع هدایت جامعه نه در مسیر " سنگین سوسیالیستی " کسه در

مسیر سوبالیه داری است * حاصل این سیاست چیزی جز شدت دادن تضادهای طبقاتی و تقاضات اجتماعی نیست * خلاصه کنیم: در آستانه قرن بیست و یکم در شرایط کشورهای مثل ماد و ایران انقلابات

صراطی (یعنی کسب استقلال سیاسی) یا صرفاً " ملی و مکراتیک " (یعنی ضد امپریالیستی - ضد فئودالی) پسر آمده و موضوعیت خود را از دست داده است * بهارت دیگر امروز با قطعیت می توان گفت که در اینگونه کشورها پاسبری شدن دوران انقلابات " ملی و مکراتیک " به رهبری دموکراسی

طبی دوران انقلابات دموکراتیک خلق ضد امپریالیستی آغاز گشته است * هنگامی که رهبری انقلاب دموکراتیک در اختیار نیروهای سیاسی باشد که مبین منافع بریتانیا هستند ، انقلاب دموکراتیک طبق خواننده می شود *

۴

انقلاب دموکراتیک و مسئله قدرت سیاسی

چگونگی برخورد با مسئله " راه و سرشت انقلاب " و مسئله قدرت دینتی پشاهه مسئله اساسی هر سر انقلاب در وقت بین استراتژی طی و انقلابی نقش تعیین کننده دارد * از این رو در این بخش بحث بیشتر روی رابطه انقلاب دموکراتیک با انقلاب سوسیالیستی و مسئله قدرت سیاسی و ماهیت آن ضروری است *

لنین حد زد ۸۰ سال پیش زمانیکه هنوز نظام سوسیالیستی در جهان پدید نیامده بود ، تا کیسند داشت که هیچ سدهای بل عبوری بین انقلاب دموکراتیک و انقلاب سوسیالیستی وجود ندارد * امروز در آستانه قرن بیست و یکم قطعاً پیوند میان این دو مرحله ترقی بیشتری یافت و در غم تنیده شده *

ضمن انقلابات دموکراتیک (پیروزه در کشورها) نظیر کشیما) کیفیت نویینی یافته و این انقلابات خصوصیات ویژه ای بخشیده است اما این نظر موافقم که: " نمی توان به سوسیالیسم دست یافت مگر از طریق مبارزه دموکراتیک ضد امپریالیستی " اما

همچنین بدون پیروی پسوی سوسیالیسم انقلاب دموکراتیک ضد امپریالیستی نفاذ نمی یابد * تا بد آنجا که میان این دو یک پیوند اساسی و جدی وجود دارد ، آنها جنبه " ل " یات اند و در بد و انقلاب می باشند * (۲۱)

چنین کرده ا بسیار

انگلس

انگلا

پیش آزاد و بر مواه

لنین آزاد برآ نبرد در

بدیهی است که تاکید بر پیوند تنگاتنگ انقلاب دموکراتیک با انقلاب سوسیالیستی بهیچوجه نافی تمایزات ایند و انقلاب نیست . همچنین منظور این نیست که بدینوسیله از اهمیت انقلاب دموکراتیک برای ایجاد شرایط عینی و ذهنی گذار به سوسیالیسم کاسته شود . این تاکید به این معناست که رابطه دیالکتیکی انقلاب دموکراتیک و انقلاب سوسیالیستی بدرستی درک شود و استراتژی انقلابی با توجه به این رابطه پی ریزی گردد . زیرا بدون درک این رابطه ، نمیتوان به استراتژی علمی و انقلابی ای دست یافت که مبرا از فرمیسیم و یا ستاریسیم و ترسکیسیم باشد . * * *

درک درست از رابطه انقلاب دموکراتیک با انقلاب سوسیالیستی عبارت از این است که :

" هیچ سدی میان مرحله دموکراتیک خفنی و ضد امپریالیستی انقلاب و مرحله سوسیالیستی آن وجود ندارد . . . هر دو بخشی از یک پروسه واحد هستند که در آن اقدامات ملی - آزادیبخش و دموکراتیک - که آنها هم در مواردی رنگ سوسیالیستی بخود می گیرند راه را برای اقدامات واقعی سوسیالیستی هموار میکنند " (۲۲)

تنها با این درک از انقلاب دموکراتیک است که میتوان آنرا بشابه نردبانی لازم و ضروری برای صعود به انقلاب سوسیالیستی بنظر گرفت .

ضروری است که در این رابطه به نکته مهم دیگری نیز اشاره شود و آن اینکه پذیرش رابطه بهم پیوسته انقلاب دموکراتیک با انقلاب سوسیالیستی در صورتی میتواند پذیرشی واقعی و اصولی باشد که تاثیر این رابطه تنگاتنگ بر ماهیت قدرت سیاسی برآمده از انقلاب و نیز نیروهای محرک آن انقلاب و طبقه هژمون در آن بدرستی در نظر گرفته شده و تعریف دقیق و روشنی از قدرت سیاسی و نیروهای محرکه انقلاب ارائه گردد .

با توجه به تمامی آنچه که تا کنون در باره انقلاب دموکراتیک ، خصلت و مضمون آن گفته شد در شرایط اقتصادی ، اجتماعی کشورهای نظیر کشور ما نیروهایی که در این مرحله موتور انقلاب یعنی نیروهای محرکه انقلاب را تشکیل میدهند ، عبارتند از : پرولتاریا ، دهقانان ، تهیدستان شهری و خرده بورژوازی . در این انقلاب نیروی اصلی و تعیین کننده ، پرولتاریاست .

امروز بویژه ضروری است که با توجه به خصلت و وظایف انقلاب دموکراتیک و با توجه به مختصات دوران کنونی نقش و وزن طبقه کارگر در انقلاب و اهمیت رهبری آن بر انقلاب و برد دولت برآمده از آن تاکید گردد . انقلاب دموکراتیک در صورتی قادر خواهد بود به پیشروی خود ادامه داده و راه تکامل آینده را بگشاید که رهبری طبقه کارگر در آن تامین شده و پرولتاریا و حزب پیشاهنگ آن بتواند اکثریت مردم را بسوی سیاست انقلابی خود جلب کند . این مهم از ما می طلبد که ضمن بسیج طبقه کارگر برای شرکت فعالانه و پیگیر در انقلاب دموکراتیک ، او را از همین امروز و از همین حالا برای نبردهای سهمگین تراتی در راه تامین رهبری انقلاب دموکراتیک آماده نمائیم .

لنین با توجه به اینکه میان مرحله دموکراتیک و مرحله سوسیالیستی انقلاب مرز غیر قابل عبور وجود ندارد و تبدیل تدریجی مرحله اول بدومی پس از برقراری دیکتاتوری انقلابی - دموکراتیک آغاز میشود ، در اوایل قرن بیستم در دو تاتتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب چنین نوشت :

" تروتسکیسم یکی از خطرناکترین انواع منشویسم و دشمن سرسخت مارکسیسم - لنینیسم در نهضت کارگری به شمار میرود . تروتسکیستها از همان لحظه پیدایش بلشویسم بمنزله یک جریان فکری با آن به مبارزه برخاستند . آنها با فر لنین در باره هژمونی طبقه کارگر در انقلاب و امان و ضرورت اتحاد طبقه کارگر و دهقانان مخالفت میکردند و منکر دیکتاتوری پرولتاریا و امان پیروزی سوسیالیسم در یک کشور مجزا بودند . یکی از خصوصیات تروتسکیستها آن است که تمام افکار اپورتونیستی و ضدانقلابی خود را زیر جمله های " چپ نما " عرضه میکردند . " (تاریخ حزب کمونیست شوروی ص ۹۷۶ - انتشارات حزب توده ایران)

" سوسیال دموکراسی به پرولتاریا میگوید : انقلاب ، انقلاب همگانی است . به این جهت تو باید بمشابه پیشروترین طبقات و یگانه طبقه تا آخر انقلابی مساعی خود را صرف آن نمائی که نه تنها به جدی ترین طریقی در آن شرکت ورزی بلکه رهبری آنرا نیز بعهده خود گیری ، به این جهت تو . . . باید بکوشی که حدود و مضمون مبارزه طبقاتی خود را بحدی وسعت دهی که نه فقط تمام وظایف انقلاب فعلی دموکراتیک و همگانی روس ، بلکه وظایف انقلاب سوسیالیستی آتی را نیز در بر گیرد . " (۲۳) (تاکید از نگارنده است) .

با این وجود برخی ها در آستانه قرن بیست و یکم در شرایطی که جهان شاهد تحولات عظیم است ، حاضر نیستند بپذیرند که استراتژی ما در انقلاب دموکراتیک باید مبتنی بر تاملین رهبری طبقه کارگر در انقلاب و دولت انقلابی ، دموکراتیک باشد . آنها نمی پذیرند که هدف استراتژیک ما در مرحله کنونی انقلاب بایستی استقرار حاکمیتی باشد که متشکل بر اتحاد کارگران و دهقانان و شهیدستان شهری ، خرده بورژوازی و روشنفکران خلقی بوده و رهبری طبقه کارگر در آن تاملین شده باشد . گرچه آنها میگویند مبارزه در راه تاملین رهبری طبقه کارگر در انقلاب دموکراتیک را می پذیرند و این مبارزه را وظیفه همین امروز خود می دانند اما با اندکی تعمق در استدلالات اساسی آنها بی پایکی این ادعا آشکار میشود . اساسی ترین استدلالات این رفا در مسئله مورد بحث را در واقع میتوان چنین خلاصه کرد .

- ۱- انقلاب ایران در مرحله دموکراتیک قرار دارد و نه در مرحله سوسیالیستی
- ۲- انقلاب تحت رهبری طبقه کارگر در واقع انقلاب سوسیالیستی و حاکمیتی تحت رهبری پرولتاریا باشد نیز نوعی از دیکتاتوری پرولتاریاست .
- و در همین حال این رفا مدعی اند که : برای تاملین رهبری طبقه کارگر در انقلاب دموکراتیک (بزعم آنها انقلاب سوسیالیستی) در همین امروز مبارزه میکنند . بایک نگاه ساده میتوان تناقض بزرگ این استدلالات را آشکار ساخت .

اول - انقلاب ایران نه در مرحله سوسیالیستی ، بلکه در مرحله دموکراتیک قرار دارد . نمیتوان در یک زمان مبارزه برای تحقق دو مرحله از انقلاب (یعنی هم انقلاب دموکراتیک و هم انقلاب سوسیالیستی) را در دستور روز قرار داده و مراحل انقلاب را با هم مخلوط کرد . به زعم رفا انقلاب پیروزمند تحت رهبری طبقه کارگر انقلاب سوسیالیستی و حاکمیت برآمده از آن دیکتاتوری پرولتاریاست . حال باید پرسید : چگونه میتوان در مرحله دموکراتیک انقلاب سوسیالیستی را به مثابه وظیفه روز در دستور قرار داد ؟ برخلاف نظر رفا ما در حالیکه لحظه ای از مبارزه در راه سوسیالیسم غافل نمی مانیم نمیتوانیم تحقق دو مرحله از انقلاب را بطور همزمان در دستور قرار دهیم . همین تناقض فکری در مسئله مربوطه حاکمیت انقلاب با وضوح بیشتری به چشم میخورد . رفا در راه "حاکمیت انقلابی خلق" مبارزه می کنند و مدعی اند که رهبری این حاکمیت نیز " باز " است . براین اساس "حاکمیت انقلابی خلق" می تواند به دو صورت تحقق پیدا کند :

تحت رهبری طبقه کارگر (از نظر رفا یعنی دیکتاتوری پرولتاریا) و یا تحت رهبری نیروهای غیر پرولتری . اما از آنجا که انقلاب ما در مرحله دموکراتیک قرار دارد و نباید طبقه کارگر را به " دیکتاتوری پرولتاریا " که شعاری " چپ روانه " است دعوت کرد لذا امروز نباید برای حاکمیت انقلابی خلق رهبری طبقه کارگر مبارزه کرد . عملاً یک راه باقی میماند : مبارزه در راه استقرار حاکمیت انقلابی خلقی تحت رهبری نیروهای غیر پرولتری . و این همان حاکمیت انقلابی خلق است که رفا واقعاً نیز بسرای آن مبارزه می کنند . اما واقعیت این است که برخلاف ادعاها ، رهبری این حاکمیت نه " باز " بلکه کاملاً بسته است . آنها بروی پرولتاریا !

دوم - اکنون جنبش جهانی کمونیستی پذیرفته است که انقلابات تحت رهبری طبقه کارگر همان انقلابات دموکراتیک خلقی است . مبارزه برای تاملین همزمنی پرولتاریا بر انقلاب دموکراتیک ، یعنی مبارزه در راه انقلاب دموکراتیک خلقی و استقرار دموکراسی توده ای ، نمیتوان در راه انقلاب دموکراتیک پیروزمند تحت رهبری طبقه کارگر زمیند ، اما در برابر شمره این پیروزی یعنی استمرار دموکراسی توده ای سکوت کرد .

* زیرنویس در صفحه

و یا به بهانه احتراز از دیکتاتوری پرولتاریا از آن چشم پوشید . مبارزه در راه تامین هژمونی پرولتاریا فقط می تواند یک معنی داشته باشد و آنهم مبارزه در راه استوار کردن دیکتاتوری پرولتاریا است .

سوم - و بالاخره برخی رفقاً مبارزه در جهت تامین رهبری پرولتاریا در انقلاب را می پذیرند . اما همین رهبری در قدرت سیاسی را " دیکتاتوری پرولتاریا " نامیده و آنرا به بهانه تروتسکیسم محدود می کنند البته گاه ملامت آنست که رهبری طبقه دارگردد انقلاب الزامی . به تامین هژمونی آن در قدرت سیاسی منجر نشود . اما به همان میزان و حتی بیشتر نیز امکان پذیر است که تامین رهبری در انقلاب تأمین رهبری در قدرت سیاسی برآمده از آن انقلاب بیانجامد . حال باید از این رفقاً پرسید :

اگر زمانی توانستید رهبری خود را بر جنبش خلق اعمال کنید چه خواهید کرد ؟ به بهانه دمکراتیک بودن انقلاب و دوری جستن از تروتسکیسم از بسط این رهبری در قدرت سیاسی خودداری خواهید کرد و در این مهمترین مسئله هر انقلاب میدان رابه بورژوازی و خرده بورژوازی واگذار خواهید کرد ؟

و آیا شما از همین امروز حاضرید طبقه دارگر را برای رهبری انقلاب و رهبری در قدرت سیاسی برآمده از آن بسیج و ترتیب کنید و یا چنین مبارزه ای را چپ روی و در غلطیدن به تروتسکیسم ارزیابی کرده و در برابر آن می ایستید ؟ آیا تمامی احزاب بورژوازی که توانستند انقلاب دمکراتیک را تحت رهبری خود

به پیروزی برسانند و یا احزابی که هدف خود را تامین رهبری طبقه دارگر در انقلاب دمکراتیک قرار داده اند تروتسکیست هستند . تمامی مسئله این است : پیشاهنگ پرولتاریا وظیفه دارد از همین امروز طبقه دارگر را برای تسخیر رهبری انقلاب دمکراتیک و تامین رهبری در قدرت سیاسی برآمده از این انقلاب بسیج و ترتیب کند . کسی که آگاهانه یا نا آگاهانه در برابر آن می ایستد ، علیرغم سخن گفتن هزار باره از رهبری طبقه دارگر در عمل تنها بی اعتقادی کامل خود را نسبت به این اصل لنینی آشکار می سازد .

به این ترتیب آنها وقتی می خواهند مبارزه خود را در راه تامین رهبری طبقه دارگر را زمینی کنند علا این مبارزه را فقط برای انجام انقلاب سوسیالیستی می پذیرند . آنها از یکسو می پذیرند که مبارزه در راه تامین رهبری طبقه دارگر در انقلاب وظیفه امروزشان است و از سوی دیگر با سر باز زدن از مبارزه در راه تامین رهبری طبقه دارگر در دولت جایگزین ، علا سنگر را بنفع جریانهای غیر پرولتری مخالی می کنند . گوئی لنین در پاسخ به اینگونه نظریات است که مینویسد :

" آنها می خواهند در انقلاب بورژوازی شرکت کنند . . . آنها حتی حاضرند قیام را رهبری کنند به منظور آنکه بلافاصله پس از پیروزی (یا شاید در آستانه پیروزی) از ایستادن رهبری صرف نظر کنند " (۲۴) . (تاکید از نگارنده است)

لنین در موقع خود از طرح مسئله رهبری طبقه دارگر بر انقلاب دمکراتیک هدف معینی را دنبال می کرد و آن ایجاد دیکتاتوری انقلابی - دمکراتیک دارگران و دهقانان بود . او سیاست سوسیال دمکراسی روس را برای استقرار چنین دولتی بدینگونه توضیح میدهد که :

" سوسیال دمکراسی . . . میخواهد مبارزه طبقاتی پرولتاریا را تا نیل به شرکت رهبری کننده ی در انقلاب همگانی روس تکامل دهد یعنی این انقلاب را به دیکتاتوری دمکراتیک دارگران و دهقانان برساند " (۲۵) .

بنیان گذاران مارکسیسم - لنینیسم کسب قدرت سیاسی و اهمیت آن برای پیشرفت انقلاب را بارها متذکر شده اند . ایده کسب قدرت سیاسی از سوی کمونیستها و پرولتاریای متشکل پسرای نخستین بار در مانیفست حزب کمونیست توسط مارکس و انگلس مطرح شد و مورد تاکید قرار گرفت لنین نیز بارها اهمیت توجه به قدرت سیاسی را یاد آور شده و نوشته است :

" بدون شك عمده ترین مسئله هر انقلابی ، مسئله قدرت دولتی است ، اینکه زمام قدرت در دست کدام طبقه است همه چیز را حل می کند " (۲۶) از اینرو " مسله حکومت را نمیتوان نادیده گرفت ، چونکه این همانا مسئله اساسی است که همه چیز را در روند رشد انقلاب . . . تعیین می کند " (۲۷)

بنابراین ما کمونیستها بدون اینکه بطور غلطی و دقیق روشن کنیم چه قدرتی را میخواهیم براندازیم و چه نوع حکومتی را میخواهیم جایگزین قدرت سرنشون شده سازیم ، هرگز قادر نخواهیم بود پس

تخلخل
زبان
بوده
میکند
تر
رون
حکس
مورد
ین
دادی
نگال
۱۱۱
که
نقلابی
نقلابی
تراسی
ی و

استراتژی انقلابی مجهز شده و پرولتاریا را به سمت اهداف آتی و آتی خود هدایت کنیم.
کسب قدرت سیاسی توسط کارگران در اتحاد با سایر نیروهای محرکه انقلاب و تشکیل دولت
دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک در مرحله کنونی (در مرحله ضد امپریالیستی، خلقی و دموکراتیک انقلاب)
برای پیروزی انقلاب اهمیت درجه اول دارد زیرا:

" کوشش برای به چنگ آوردن قدرت سیاسی آن آزمون تعیین کننده ای است که میزان مؤثر
بودن استراتژی انتخاب شده و ظرفیتهای تاکتیکی پیشاهنگ در رهبری توده ها به سمت
هدف نهائی را نشان میدهد " (۲۸)

لنین با تأیید بر اینکه دولت دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک بر اراده واحد و مشترک کارگران و دهقانان
در انقلاب دموکراتیک استوار است، پس از شکست انقلاب روسیه (۱۹۰۷ - ۱۹۰۵) در مقاله
" پراه بیفتیم " با صراحت تمام نوشت که:

" موضع و روش اصلی پرولتاریا نسبت به وظایف انقلاب پیروزا - دموکراتیک بلا تغییر باقی است
که عبارت از رهبری دهقانان دمکرات و رهایی آنان از نفوذ بورژواهای لیبرال " و " مبارزه
بر سر محو کامل رژیم سلطنتی و کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا و دهقانان انقلابی " (۱۹۱)

مارکسیسم به ما می آموزد که مسئله اساسی هر انقلاب مسئله قدرت است. عدم توجه به این مهم یکی
از مبانئ مهم خطای استراتژیک ما طی سالهای ۵۹ - ۶۱ بود. ما طی این سالها از یسوپسندون
اینکه تحلیل همه جانبه علمی و انقلابی از ماهیت حکومت بنیاد ارتجاعی جمهوری اسلامی داشته
باشیم و از دیگر سو، بدون اینکه کوچکترین توجهی به کسب قدرت از طریق اقدام انقلابی و مستقل
توده ها داشته باشیم به حمایت بیدریغ و همه جانبه از حاکمیت فقها برخاستیم. مادر توجه این عمل
بر اصلاحاتی که طی انقلاب بهمین و بعد از آن در جامعه صورت میگرفت استناد می جستیم و از مسئله
قدرت سیاسی غافل می ماندیم.

ما با درک ساده انگارانه و پندارگرایانه که از ماهیت اصلاحات اقتصادی - اجتماعی داشتیم بر
این باور بودیم که مهم نیست که این اصلاحات توسط چه کسانی و چه طبقاتی و با چه هدفی صورت
می گیرد بلکه مهم این است که این اصلاحات صورت گیرند تا شرایط جامعه برای آغاز راه رشد غیر
سرمایه داری " فراهم شود. ما بهمین دلیل نیز طی سالهای ۵۹ - ۶۱ از سیاست مستقل پرولتری
دست برداشتیم و به تحکیم و تثبیت شکوفایی جمهوری اسلامی (یعنی یکی از سیاهترین
حکومت فزون وسطائی سرکنونی) پرداختیم و از مبارزه برای کسب قدرت چشم پوشیدیم. ما وظیفه
اساسی و استراتژیک خود یعنی مبارزه در راه کسب قدرت سیاسی را به فراموشی سپرده، سرز
بین استفاده از رفرمها را برای تسریع روند انقلابی با سیاست رفرمیستی مخلوط کردیم و از سیاست
انقلابی پرولتاریا عدول و به رفرمیسم در غلطیدیم. چیزی که حزب توده ایران از مدت ها پیش
در آن غوطه می خورد.

زیر نویس از صفحه ۸۱

ح.ت. ۱۰۰ معتقد است: " مارکسیسم - لنینیسم می آموزد که اگر رهبری انقلاب ملی - دمو
کراتیک در دست حزب طبقه کارگر باشد به انقلاب دموکراتیک خلق تامل می یابد (نامه مردم شماره
۱۵۸) و " و اما درباره انقلاب دموکراتیک خلق باید گفت که از نقطه نظر مارکسیست - لنینیست
این نوع انقلابها در واقع انقلابهای سوسیالیستی هستند و دمکراسی خلقی شکلی از دیکتاتوری پرولتا -
ریاست " (نامه مردم - شماره ۸۵)

رنجیب
پینگ
است
های
های
د موکر
نامین
جمه
تحولا
می توا
شماره
با این
رامش
اختصا
برای
ماهیت
نیرو
مراعیه
اسا
گزی
تسه
لغویا
همین
(آیا)

ما از شناخت این امر که طبقات بخایت ارتجاعی و ضد انقلابی نیز در مواقع لزوم برای تثبیت پایه‌های حکومت خود و برای حفظ و بقا و افزایش طول عمر حکومت خویش و نیز منفرد نمودن نیروهای انقلابی متصل به برخی اصلاحات اقتصادی - اجتماعی می‌شوند غافل بودیم. زیرا طبقات ارتجاعی از روی غریزه طبقاتی و نیز تجربه، پخویی درمی‌یابند که در صورت حفظ قدرت سیاسی براحتی می‌توانند حداقل بخشهای مهم گذشتهای اقتصادی، اجتماعی را پس گرفته و زیانهای ناشی از آنها چیران کنند.

در تاریخ جامعه بشری انواع بیشمار این نوع "اصلاحات" ثبت شده است که از جمله آنها میتوان به "اصلاحات ارضی شاه" در دهه ۴۰ اشاره کرد که منجر به تخمیر فراماسیون در ایران گردید. تجربه انقلاب بهمین یلغار دیگر ثابت کرد که "مسئله قدرت، مسئله بنیادی تمام انقلابها است" و عدم توجه به آن می‌تواند نتایج فاجعه‌باری را به همراه داشته و به تراژدی دردناک منجر گردد.

رفیق خورشیددل با جمع‌بندی تجاریا انقلاب کوبا، نیکارگوا و شیلی در همین رابطه است که بدستی تاکید میکند که "تاریخ انقلاب جهانی این حقیقت را بارها و بارها خاطر نشان ساخته است (ه) این برنامه اجتماعی - اقتصادی نیست که مرز تعیین کننده است. انقلابیها میتوانند در صورت لزوم حتی درنگ ورزند و یا عقب نشینی کنند، به این شرط که قدرت را بدست آورند و آنها محکم در چنگ خویش نگاهدارند" (۳۰) (تأیید از نگارنده است)

بنابراین مبارزه برای کسب قدرت سیاسی یعنی مبارزه برای خارج ساختن از چنگ بورژوازی و در هم شکستن دستگاه نظامی - بورژوازیک آن و استعفار دولت طراز نوین، آن وظیفه اساسی و مقدمی است که پیشروی پرولتاریا و حزب پیشاهنگ آن فرار دارد. با توجه به این حقیقت است که بسیاری از احزاب کمونیست آمریکای لاتین در کنفرانس هاوانا با بررسی تجارب گذشته پیشرازی پیش به اهمیت مسئله قدرت سیاسی و مبارزه در راه آن تاکید کرده و آنها از وظایف نخستین و مقدم خود دانستند سخنان "مانوئل پی نه نیرو" در کنفرانس هاوانا بازگوکننده آن اندیشه اساسی است که تقریباً از سوی همه شرکت کنندگان در باره مسئله قدرت ارائه گردید و در باره موضوع مورد بحث از جمله چنین گفت:

"برای م - ل ها مسئله مرکزی هر انقلاب کسب قدرت سیاسی است این بمعنای کمک به ایجاد شرایط مادی و ذهنی برای پیشبرد پروسه انقلابی به شیوه بدون کسب به سمت مرحله سوسیالیستی است. نخستین و مهمترین شرط، نابودی دستگاه دولت بورژوازی و جایگزینی آن بوسیله دولت انقلابی زیر هژمونی پرولتاریا در اتحاد نزدیک بسا طبقات و اقشار دیگر خلقی است. در هر انقلاب اصیل هیچ شق دیگری جز این اقدام تاریخی وجود ندارد" (۳۱)

آری برای پیروزی انقلاب دموکراتیک میهن ما نیز هیچ شق دیگری جز خارج ساختن قدرت از چنگ بورژوازی و در هم شکستن ماشین بورژوازیک و نظامی، جایگزینی آن بوسیله دموکراسی توده ای وجود ندارد. وظایفی که متاسفانه در برنامه ۱۱ و اسناد پنجم ۱۳ منعکس نگشته است. چیززی که در برنامه ۱۰ و اسناد کنفرانس ملی ۱۵ حزب توده ایران نیز منعکس نیست. در اسناد پنجم و سیچ ۱۵ سازمان نیز اگر چه گامهای جدی و مهمی در این راستا برداشته شد و تلاشهای سازنده‌ای بعمل آمد ولی متاسفانه هنوز هم "طرح استراتژی و تاکتیک" سازمان با ابهامات جدی روبروست و راه را برای تفسیرهای گوناگون باز گذاشته است.

تبلیغ و ترویج مبارزه برای بسیج و تشکل طبقه کارگر، مبارزه در راه اتحاد طبقه کارگر با دهقانان، تهدید ستان شهری و خرده بورژوازی، مبارزه در راه تامین رفیبری (هژمونی) طبقه کارگر در این اتحاد، مبارزه در راه انقلاب و کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر و متحدینش، درهم شکستن ماشین بورژوازیک و نظامی بورژوازی و تشکل دموکراسی توده‌ای بمشابه عناصر بهم پیوسته استراتژی کمونیستها

در انقلاب دموکراتیک ایران، مهمترین وظایف استراتژیک آنها در این انقلاب بوده و هست. کمونیست ها باید استقرار دموکراسی توده‌ای را به‌مثابه تنها دموکراسی توانا برای انجام وظایف دموکراتیک و ضدامپریالیستی و ضد سرمایه‌داری انقلاب دموکراتیک، تنها دموکراسی تامین کننده واقعی منافع اکثریت مردم و فراهم کننده شرایط عینی و ذهنی برای گذار به انقلاب سوسیالیستی را پیشه‌ها دو توده‌ها را برای تحقق آن بسیج کنند.

مجموعه مقالات و اسنادی که در این شماره درج شده است، به‌طور کلی در راستای تحقق این وظایف استراتژیک و در جهت تقویت و گسترش جنبش دموکراتیک و سوسیالیستی ایران تدوین شده است.

مجموعه تیرماه ۶۶

این شماره در راستای تحقق این وظایف استراتژیک و در جهت تقویت و گسترش جنبش دموکراتیک و سوسیالیستی ایران تدوین شده است.

مجموعه مقالات و اسنادی که در این شماره درج شده است، به‌طور کلی در راستای تحقق این وظایف استراتژیک و در جهت تقویت و گسترش جنبش دموکراتیک و سوسیالیستی ایران تدوین شده است.

مجموعه مقالات و اسنادی که در این شماره درج شده است، به‌طور کلی در راستای تحقق این وظایف استراتژیک و در جهت تقویت و گسترش جنبش دموکراتیک و سوسیالیستی ایران تدوین شده است.

مجموعه مقالات و اسنادی که در این شماره درج شده است، به‌طور کلی در راستای تحقق این وظایف استراتژیک و در جهت تقویت و گسترش جنبش دموکراتیک و سوسیالیستی ایران تدوین شده است.

مجموعه مقالات و اسنادی که در این شماره درج شده است، به‌طور کلی در راستای تحقق این وظایف استراتژیک و در جهت تقویت و گسترش جنبش دموکراتیک و سوسیالیستی ایران تدوین شده است.

مجموعه مقالات و اسنادی که در این شماره درج شده است، به‌طور کلی در راستای تحقق این وظایف استراتژیک و در جهت تقویت و گسترش جنبش دموکراتیک و سوسیالیستی ایران تدوین شده است.

مجموعه مقالات و اسنادی که در این شماره درج شده است، به‌طور کلی در راستای تحقق این وظایف استراتژیک و در جهت تقویت و گسترش جنبش دموکراتیک و سوسیالیستی ایران تدوین شده است.

مجموعه مقالات و اسنادی که در این شماره درج شده است، به‌طور کلی در راستای تحقق این وظایف استراتژیک و در جهت تقویت و گسترش جنبش دموکراتیک و سوسیالیستی ایران تدوین شده است.

ازج
چون
اکثر
سلب
خفیه
کود
دم
سرد
وانت
پارل
وجی
روح
ازان
رژیم
اسا
رژیم
هدف
خطرا
ریاس
حول
موافق
جناح
رامور
بیانگ
ود مو
میرد
نفرما
تامین
از نظم
بیرد
ویرنا
ترد
محتوا
به‌اند

نسکاتی درباره استراتژی استقرار
جمهوری د مکراتیک خلق

••••• در دوره انقلاب (د مکراتیک) کاملاً ممکن است
که پیروزی نصیب حزب سوسیال د مکرات شود و ایمن
حزب باید اطمینان به پیروزی را به طرفدارانش القا
کند ••••• غیر ممکن است بنحو موفقیت آمیزی مبارزه
کرد اگر پیشاپیش از پیروزی چشم پوشیم ••••• (۱)

جنبش چپ ایران، بغیر از انواع گوناگون جریانات ترسکیستی، در ارزیابی از انقلاب آینده ایران
بعنوان انقلابی د مکراتیک توافق نظر دارد • آنچه که مباحثات حول این مسئله را دامن میزند، اختلاف
نه بر سر جنبه د مکراتیک انقلاب آتی، بلکه بر سر ماهیت و مضمون و خصایل، نیروهای محرکه و رهبری ایمن
انقلاب و چگونگی گذار آن به انقلاب سوسیالیستی است • اما تفکر راست جنبش برای شانه خالی کردن
از پاسخ مشخص به مسایل انقلاب ایران، موضوع این مباحثات را به سمت دیگری منحرف ساخته و چینیست
و انمود میسازد که گویا اختلاف نظر در جنبش چپ پیرامون مرحله انقلاب بر سر آن است که انقلاب آینده
ایران انقلابی است د مکراتیک یا سوسیالیستی؟

آنچه نیز این تفکر از انقلاب د مکراتیک درک می کند، همان انقلاب "ملی - د مکراتیک" است • در رایس
تفکر از انواع دیگر انقلابات د مکراتیک سخنی در میان نیست • طرح استراتژی و تاکتیک سازمان ••••• نیز
بر همین شیوه منکی است و انقلاب ایران را کماکان ملی و د مکراتیک ارزیابی کرده است • مقاله توضیحی
کار ۲۲ (مرحله انقلاب نیروهای محرکه انقلاب) نیز که ظاهراً وظیفه دفاع از طرح را بر عهده دارد (بدین
حالت ظاهراً که این مقاله در برخی از اساسی ترین مسایل از نظر پلنوم فروردین ۵۵ تعدیل کرده است) با
وفاداری به همین روش "ثابت" می کند که: یا انقلاب ملی - د مکراتیک و یا انقلاب سوسیالیستی ۱

اما تقسیم انقلابات به د نوع سوسیالیستی و "ملی - د مکراتیک" یک خطای بزرگ و تحریف آشکار
است • در تاریخ انقلابات معاصر د نوع یاتیب اساسی انقلاب به چشمی خورد: د مکراتیک و سوسیالیستی •
خود انقلابات د مکراتیک به انواع متفاوتی تقسیم می شوند • تنها یک نگاه گذرا به تاریخ انقلابات جهانی
پس از جنگ دوم، بارها منظره ای بسیار متنوع و رنگارنگ مواجه می سازد • در این منظره انواع چند گانه
انقلابات د مکراتیک قابل مشاهده است • با توجه به همین تنوع انقلابات است که امروز کوششهای بسیاری
برای دسته بندی آنها صورت می گیرد • انقلابات رهایی بخش ملی، انقلابات ملی - د مکراتیک، انقلابات
ضد انحصاری و انقلابات د مکراتیک خلقی اشکال عمده و شناخته شده انقلابات د مکراتیک در دوران معاصر
هستند • (۲) • بدیهی است که هر کدام از این انقلابات در سطح معینی از رشد و تکامل جوامع می توانند
اتفاق بیفتند و علاوه بر یک سری وظایف مشترک از نظر ماهیت، خصلت اهداف و درجه دوری و نزدیکی
به سوسیالیسم دارای تفاوت های جدی هستند • شکل کلی تر تقسیم بندی انقلابات د مکراتیک که از مدتها
پیش رایج بوده است، تفکیک انقلاب د کشورهای "آسیا و آفریقا" و "آمریکای لاتین" است • این تفکیک
اگر به معنی یک تقسیم بندی جغرافیایی فهمیده نشود،

این "کماکان" دورهای معادل یک قرن را شامل میشود (از ایران نیمه فئودال - نیمه مستعمره تا
ایران سرمایه داری شاهنشاهی سلطنتی و بعد ایران جمهوری اسلامی) • در مقاله توضیحی کار
۲۲ از سیر انقلاب ملی - د مکراتیک در کشور ما از زمان مشروطه تا به امروز سخن می رود (صفحه
۷ - ۱) و این خود بیانگر آن است که از نظر رفقای مدافع سند انقلاب د مکراتیک (حداقل
در همین ما) یعنی همان انقلاب ملی - د مکراتیک •

بسیار جدی میان انقلابات دموکراتیک در کشورهای سرمایه داری (آمریکا، آمریکا، آمریکا) و کشورهای آسیایی است که هنوز به این مرحله نرسیده اند و تقسیم بندی درستی است.

آنچه تاکنون حاکمیت او سازمان ما کرده اند، کوشش برای تطابق انقلاب در کشور ما با کشورهای عقب مانده و تلاش برای کشاندن انقلاب به "راه رشد غیر سرمایه داری" در کشور سرمایه داری ایران بوده که خود یکی از مباحث اصلی انحرافات اپورتونیستی بشمار می رود. مشخصه اصلی انقلاب ملی دموکراتیکی که فکر راست تبلیغ می کند این است که در کشورهای عقب مانده اتفاق می افتد، رهبری آن در دست نیروهای غیر پرولتری است، انقلابی استیجانی "ملی" تا اجتماعی و طبقاتی، اهداف آن اساساً متوجه تامین استقلال سیاسی، ریشه کن کردن مواضع فئودالیسم در اقتصاد و سیاست و محور ساختارهای ماقبل سرمایه داری است. جوهر اساسی انقلاب ملی - دموکراتیک عبارت است از: راه رشد غیر سرمایه داری یا ستمگیری سوسیالیستی (۳) پیوسته نیست که واژه انقلاب "ملی - دموکراتیک" بیش از پیش از طرف احزاب کمونیست کشورهای سرمایه داری کنار گذاشته می شود. وجای آن از واژه انقلاب "ضد امپریالیستی و خلقی - دموکراتیک" استفاده می شود (۴).

برای کمونیستهای ایران، کار اساسی در تعیین مرحله انقلاب، نه دکاتیسم و نه تکراری محتوای واژه ها، بلکه انطباق خلاقانه تئوری بر شرایط مشخص جامعه و از آنجا کشف ماهیت و خصلت انقلاب، نیروهای محرکه و رهبری آن و بر اساس آن تعیین نوع و مرحله انقلاب ایران است. این امر برای تدوین استراتژی انقلابی اهمیت عظیم دارد. زیرا:

"متد ولتری برخوردار به مسئله تعیین نوع (تیپولوژی) انقلابها، کلید درک جریان آتی تکامل روند انقلابی و دوره اول درک آن تغییر شکل هایی را بدست می دهد که در خصلت روند های انقلابی، در طول قرن بیستم بوقوع پیوسته است." (۵)

ماهیت هر انقلاب ناشی از آن است که کدام رشته از تضادها باید حل شوند، کدام روابط تولیدی در هم شکسته شود و کدامین مناسبات جانشین استقرار یابد. برای دادن پاسخ درست به این سوالها و تعیین کاراکتر عمومی انقلاب همانگونه که طرح استراتژی و تاکتیک تاکید می کند باید "سطح تکامل جامعه، خصلت تضادها و آرایش نیروهای طبقاتی" مورد ارزیابی قرار گیرند و در این میان "سطح تکامل جامعه به مثابه شرط عمده ایزکتیف" عمل می کند.

جامعه ایران یک جامعه سرمایه داری است. تضاد کار و سرمایه تضاد اصلی جامعه و پرولتاریا و بورژوازی و طبقه اصلی و متخاصم هستند. از ویژگی های مهم سرمایه داری ایران ناموزونی شدید رشد آن، عدم تناسب بخشهای مختلف آن و نقش ویژه و برجسته دولت است. دولت با اتکا به درآید عظیم نفت بزرگترین سرمایه دار در میهن ماست. وجود بخش نیرومند سرمایه داری و ولتی انحصاری در مقایسه با سایر بخشها از مهمترین ویژگی های رشد سرمایه داری در ایران است. وابستگی به امپریالیسم خصلت لاینفک سرمایه داری در ایران است. رشد و تسلط مناسبات سرمایه داری در ایران در پیوند تنگ تنگ با انحصارات امپریالیستی و بطور وابسته صورت گرفته است. پس از تسلط مناسبات سرمایه داری و در نتیجه تشدید روند وابستگی تضاد خلق با امپریالیسم در تمامی عرصه های جامعه تشدید شد. تشدید این تضاد در صف بندی و آرایش طبقاتی جامعه و از جمله افزایش عوامل جلب طبقات زحمتکش به سوی انقلاب تاثیرات مهمی برجای می گذارد. حل تضاد خلق با امپریالیسم از کانال مبارزه با سرمایه داری وابسته می گذرد و از میان برداشتن کامل این تضاد در عرصه ملی در گرو انقلاب اجتماعی در میهن ماست. رشد سرمایه داری در ایران با اشکال عقب مانده تر نظامات اجتماعی توأم است که باعث افزایش فلاکت توده مردم و تشدید ستم طبقاتی برد هقنان و ستم ملی بر خلقهای ساکن ایران گردیده است. انقلاب بهمن به هیچ گونه تغییرات اساسی در روابط و مناسبات بین بهره کشان و بهره دهان منجر نگردید. همسوس از

انقلاب از یکسو سرمایه‌داری دولتی انحصاری تشدید کردید و از سوی دیگر رشد سرمایه‌داری از سائیس تشدید شد. تحولات پس از انقلاب بهمن به تشدید تضاد کار و سرمایه انجامید. مناسبات سرمایه‌داری به عامل اساسی فروستم برتوده‌های زحمتکش و سزاه رشد و تکامل نیروهای مولد در ایران بدل شده است. و انقلاب اجتماعی سوسیالیستی یگانه شرط‌رهای جامع است. انقلاب اجتماعی در میهن ماد رگرو در هم شکستن این مناسبات و جایگزینی روابط تولیدی سرمایه‌داری با روابط تولیدی سوسیالیستی است. شرط ضروری تحقق این انقلاب اجتماعی، دیکتاتوری پرولتاریاست. برای دستیابی به این هدف مبارزه در جهت وظایف کوتاه مدت تر (انقلاب دموکراتیک) که شرایط عینی و ذهنی انقلاب بلا واسطه سوسیالیستی را فراهم کند، ضروری است. مارکسیست‌ها تنها از چنین زاویه‌ای، یعنی از نقطه نظر انقلاب اجتماعی سوسیالیستی می‌توانند و باید با مسئله مراحل انقلاب برخورد کنند.

انقلاب اجتماعی در میهن ماد رگرو انقلاب سوسیالیستی است. اما از این واقعیت نمی‌توان نتیجه گرفت که انقلاب سوسیالیستی در دستور روز مبارزه پرولتاریا قرار دارد. عقب ماندگی‌های ذهنی و عینی جامعه، یعنی دوری طبقه کارگرو توده‌های زحمتکش از سوسیالیسم و اصلاحات دموکراتیک و ضد امپریالیستی انجام نایافته، عواملی است که تحقق بلا واسطه انقلاب سوسیالیستی را ناممکن می‌سازد. این عوامل در ارتباط تنگاتنگ با یکدیگر قرار دارند.

عقب ماندگی‌های عینی را نباید به مثابه عدم تکامل ناکافی نیروهای مولد تلقی کرد و حالیکه در جوامع ماقبل سرمایه‌داری برای انجام انقلاب سوسیالیستی هنوز باید نیروهای مولد رشد و تکامل یا بند، اما در هر جامعه سرمایه‌داری شرایط عینی تاریخی برای تحقق انقلاب سوسیالیستی وجود دارد. در همه این کشورها انقلاب اجتماعی انقلاب سوسیالیستی است. عقب ماندگی‌های عینی قبل از همه منوط به اصلاحات دموکراتیک، بویژه در عرصه رژیم سیاسی است. اصلاحاتی که الزاماً به معنی رشد نیروهای مولد نیستند، اما برای آموختن شرایط جهت انقلاب سوسیالیستی ضروری اند. در جریان انقلاب فوریه روسیه آنچه که انقلاب سوسیالیستی را در دستور کار لنین و دیگران قرار داد نه رشد نیروهای مولد، بلکه برافتادن حکومت تزاری و کسب قدرت توسط پرولتاریا بود. لنین برخلاف کسانی که تا از انقلاب سوسیالیستی سخن می‌رود عقب ماندگی‌ها، مناسبات ماقبل سرمایه‌داری، گستردگی تولید خرد و... و... را مثال می‌آورند، می‌گوید: "کوشش برای کشیدن یک دیوار چین مصنوعی بین این دو" (انقلاب دموکراتیک و سوسیالیسم لیستی) "و جد نمودن آنها بوسیله چیز دیگری بجز درجه آمادگی پرولتاریا در جهت اتحاد وی پیمان تهدید ستان روستا، بزرگترین تحریف مارکسیسم، مبتدل نمودن آن و گذاشتن لیبرالیسم بجای آن است" (۶)

متأسفانه مقاله توضیحی در کار ۲۲، این دو را با چیز دیگری بجز درجه آمادگی پرولتاریا... از هم جدا میکند. این مقاله انقلاب سوسیالیستی را تنها مختص "جامعه سرمایه‌داری پیشرفته" قلمداد میکند و تاکید میکند "در جوامعی که تکامل اجتماعی هنوز در چنین سطحی نیست" تحولات انقلابی خصلت دموکراتیک داشته و اساساً متوجه امحای اشکال ماقبل سرمایه‌داری است. کوشش مقاله برای توضیح دلایل خود کوشش آشفته و درهمی است. اگر منظور انقلاب بلا واسطه سوسیالیستی است، حتی در همان "جامعه سرمایه‌داری پیشرفته" نیز کمونیست‌ها هنوز به یک مرحله "ضد انحصاری" قایل هستند که می

طرح استراتژی و تاکتیک در ماده اول خود تسلط سرمایه‌داری را به شیوه دست و پا شکسته "اکسپره... اما... پذیرفته است. اما اولاً: در مورد تبدیل پرولتاریا و پرولتاریا بعنوان دو طبقه اصلی جامعه سکوت کرده است و ثانیاً: مقام و نقش تاریخی این سرمایه‌داری را سکوت گذاشته است. معلوم نیست که تسلط مناسبات سرمایه‌داری موجبات رشد جامعه را فراهم می‌آورد یا به پای بند آن بدل شده است. در ایران باید بطور واضح و آشکار سرمایه‌داری را محکوم کرد و سرمایه‌داری ایرانی "اعلام جنگ" نمود. مقاله توضیحی کار ۲۲ از همین حد هم عقب نشسته و در مورد "سطح تکامل جامعه به مثابه شرط عده ابرکتیف" بطور کامل سکوت کرده است.

تواند با "اصلاحات انقلابی" نیز همراه باشد تا درجه آمادگی پرولتاریا را تحکیم بخشد. اما اگر منظور این است که از نظر "سطح تکامل جامعه" جز کشورهای سرمایه داری پیشرفته، در سایر کشورها شرایط برای انقلاب سوسیالیستی مناسب نیست، آنگاه ما بایک خطای عظیم تئوریک مواجه خواهیم بود. از "فضای روزگار" نخستین انقلاب سوسیالیستی جهان نهدر "جامعه سرمایه داری پیشرفته" بلکه در یکی از عقب مانده ترین کشورهای اروپایی رخ داد. لنین در مقاله "درباره رفتار کد کانه چپ‌گرایی و درباره رفتار خرده بورژوازی" در این مورد نوشت:

"... از لحاظ سازمان منظم سرمایه داری و از لحاظ سطح فرهنگ و درجه آمادگی مادی و تولیدی "ایجاد" سوسیالیسم از عقب مانده ترین کشور اروپای باختری عقب‌تریم" (۷)

اوصاف و از جمله در همان مقاله از روسیه بعنوان "کشور خرده دهقانی" که "محیط خرده بورژوازی" بر آن غلبه دارد، نامبر دلی نتیجه نگرفت که پس روسیه را میبایست از محدوده کشورهای که برای انقلاب سوسیالیستی آمادگی دارند، کنار گذاشت. در فهرست انقلابات سوسیالیستی هنوز نام یک "جامعه سرمایه خرده داری پیشرفته" به چشم نمی‌خورد. و زاگلا دین در این مورد می‌گوید:

"روشن است که تا حال انقلابهای سوسیالیستی عمدتاً در کشورهای با سطح متوسط رشد بوتقعی پیوسته‌اند. انقلابهای سوسیالیستی مسلماً در آینده نیز با صغیندی جدید نیروها چسب در مقیاس بین‌المللی و چه در مقیاس ملی در چنین کشورهای اجتناب ناپذیر خواهد بود." (۸)

این واقعیت برخلاف نظر مقاله کار بیانگر این سخن لنین است که در کشورهای سرمایه‌داری به نسبت پیشرفتگی‌اشان ساختمان سوسیالیسم آسانتر اما انقلاب سوسیالیستی دشوارتر است.

مقاله کار نتیجه‌گیری خود را چنین تکمیل می‌کند که: "اما پس از پیروزی انقلاب اکثریت امکان گذر به سوسیالیسم در مقیاس همه کشورهای جهان، قطع نظر از سطح تکامل اجتماعی آنها پدید آمده است." بدین ترتیب در مورد همه کشورها (به استثنای کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته) تنها از امکان گذر به سوسیالیسم سخن گفته می‌شود. بدیهی است که امکان گذر به سوسیالیسم... قطع نظر از سطح تکامل اجتماعی "تنها از طریق راه رشد غیر سرمایه‌داری یا سمت‌گیری سوسیالیستی امکان پذیر است." آنچه که مقاله توصیه می‌کند همین راه است. مضمون اساسی انقلاب "ملی - دیمکراتیک" رفقا نیز عبارت از طی همین راه است. اما این راه - به مفهوم لنینی آن - اگر برای کشورهای عقب مانده و باقیل سرمایه‌داری یگانه راه صحیح گذر به سوسیالیسم است، کارستش برای جوامعی مثل جامعه ما فاجعه‌آفرین خواهد بود. فاجعه‌ای که یکبار در رساله‌های پیش از اتفاق افتاد و جنبش کمونیستی ایران به هیچ قیمتی نباید اجسازه تکرار آنرا پس دهد *

* سایر ویژگیهایی که مقاله در اثبات جنبه ملی - دیمکراتیک انقلاب برمی‌شمارد را می‌توان در محورهای زیر خلاصه کرد: ۱- مواضع اقتصادی نیرومند امپریالیسم و ۲- توطئه‌گری آن علیه کشور ما دلایل جنبه "ملی" انقلاب است. ۳- انقلاب ایران به معنی "تحول انقلابی و دیمکراتیک در راستای سوسیالیسم" میباشد و ۴- در روند گسترش این انقلاب لزوماً "گرایش ضد سرمایه‌داری گسترش می‌یابد، راه تکامل نظام سرمایه‌داری سد می‌گردد و جامعه در راستای سوسیالیسم تحول می‌پذیرد." ویژگیهایی که "کار" بعنوان ویژگیهای انقلاب ایران برمی‌شمارد برخی از ویژگیهای عام انقلابات دیمکراتیک در دوران ماست. مبارزه علیه امپریالیسم (که برخلاف نظر کار، الزاماً مبارزه‌ای ملی نیست) ویژگی عمومی روند انقلابی در دوران ماست. همچنین هر انقلاب، در هر کشور با هر سطح رشد باید در جهت راستای سوسیالیسم تحول یابد. در این دوران هیچ انقلابی نمی‌تواند در راستای بورژوازی تکامل پیدا کند. گسترش گرایش سرمایه‌داری در روند گسترش انقلاب نیز ویژگی عام در همه کشورها، حتی کشورهای عقب‌مانده‌ای است که به مسیر سمت‌گیری سوسیالیستی می‌روند. اما در تحوین مرحله انقلاب به تکرار ویژگیهای عام و سکوت در برابر شرایط مشخص جامعه، کاری که مقاله "کار" کرده، نمیتوان پسندیده کرد.

مهمترین ویژگی های انقلاب ایران در چیست؟ این ویژگیها را باید هم از لحاظ مضمون اقتصادی - اجتماعی وهم از لحاظ نیروهای محرکه مورد ارزیابی قرار داد . مدتها پیش از این لنین علیحده مخلوط کردن خصلت عمومی انقلاب از لحاظ مضمون اقتصادی - اجتماعی و نیروهای محرکه هشدار داد و نوشت :

"مارکسیستها نمی توانند این مسایل را با هم دیگر در آمیزند و حتی نمی توانند پاسخ به مسئله دوم را بدین تحلیل ویژه و مشخص بلاواسطه از پاسخ به مسئله اول استنتاج کنند ." (۹)

باتوجه به اهمیت این رهنمود مند ولژیک لنین پرفسور زاگلا دین میگوید :

" بدین ترتیب هنگام بررسی تعیین نوع (تئولوژی) انقلابها ضروری است که با پیروی از اسلوب لنینی هم مضمون اجتماعی - اقتصادی وهم ترکیب نیروهای محرکه آنها در نظر گرفته شود ." (۱۰)

انقلاب دیموکراتیک یا فاز اول انقلاب یک دوران انتقالی برای فراهم آوردن عناصر ذهنی و سیاسی انقلاب سوسیالیستی است . تاکید بر خصلت انتقالی انقلاب در کشور ما از اهمیت ویژه برخوردار است و ناظر بر فراروی بلاوقته این انقلاب به انقلاب سوسیالیستی می باشد . برخلاف نظریات انحرافی که در جنبش ما وجود دارد ، انقلاب دیموکراتیک در مین مانه وظیفه دارد که به ایجاد یک ساختار اجتماعی - اقتصادی معین و نسبتا پایدار منجر شود و نظام تولیدی دیگری (مثلا " خلقی ") را بجای نظام " کلان سرمایه داری و بزرگ مالکی " بنشاند و نه وظیفه دارد با برچیدن نظامات عقب مانده و شرایط رشد و آبادانی سرمایه داری را به منظور " ایجاد شرایط مادی " انقلاب سوسیالیستی فراهم کند . وظیفه این انقلاب از نظر سیاسی عبارتست از " تشکیل پرولتاریا " و " بسط فرهنگ سوسیالیستی " که تنها با استقرار هر چه کاملتر آزاد بیهای سیاسی (استقرار جمهوری دیموکراتیک خلق) امکان پذیر است و از جنبه اجتماعی اقتصادی عبارتست از تحدید مداوم مناسبات سرمایه داری و درهم شکستن این نظام بعنوان نظام مسلط . این دو وظیفه در ارتباط تنگاتنگ با یکدیگر بوده و شرایط گذار بدین وقفه به انقلاب سوسیالیستی را فراهم می آورد .

این دیگر در حکم الفبای مارکسیسم است که پرولتاریا از راه دیگری بجز آزاد بیهای سیاسی نمیتواند به سوسیالیسم برسد . اما دیموکراسی مورد لزوم پرولتاریا در جامعه مانعی نمیتواند یک دیموکراسی بورژوازی باشد . جامعه ایران فاقد پایه مادی و طبقاتی لازم و " رکن اساسی " برای استقرار دیموکراسی بورژوازی است . لیبرالیسم ضد انقلابی بورژوازی در خیانت به آزادی بسیار بیشتر پیش رفته است که بتواند نیرویی برای چنین دیموکراسی باشد . موقعیت طبقاتی خرد و بورژوازی شهری و اقشار میانی نیز در شرایط گسترش مبارزه میان دو قطب اساسی جامعه و گرایش عینی انقلاب به فراتر رفتن از چهارچوب بورژوازی باعث می شود که این نیروها نیز متحدین قابل اطمینانی برای دیموکراسی بورژوازی بحساب نیایند . خرد و بورژوازی یا با پذیرش اتحاد با بورژوازی به سوی یک دیکتاتوری جدید میل خواهد کرد یا در اتحاد با پرولتاریا پایه ای برای گسترش دیموکراسی خلقی خواهد شد . تجربه تاریخی کشورهای سرمایه داری منشا به ایران نیز نمونه ای از استقرار دیموکراسی بورژوازی توسط این نیروها بدست نداده است . تنها بزرگ طبقاتی نیروهای خلقی به رهبری پرولتاریا میتواند پایه واقعی دیموکراسی در جامعه باشد . این دیموکراسی بسرعت از چهارچوب سرمایه داری فراتر خواهد رفت و از یک دیموکراسی خلقی به دیموکراسی پیگیر پرولتری تکامل خواهد یافت . چنین دیموکراسی (دیموکراسی خلقی) تنها با یک انقلاب پیروزمند خلقی میتواند بوجود آید و لاغیر .

فقط چنین دیموکراسی - و دولت بعنوان مهمترین جزء آن - پیروزی و پیشروی انقلاب را در اجرای وظایف اقتصادی - اجتماعی خود ممکن می سازد . این وظایف عبارتست از اجزای هر چه کاملتر اصلاحات اقتصادی - اجتماعی (رهبر اساسی این اصلاحات در قسمت سوم این مقاله آمده است) . اجرای این اصلاحات بمعنی ریشه کن کردن وابستگی

به
ضدا
اعلا
وسرا
ضدا
بیان
پشت
ندان
"اقا
میخا
زمینه
پرد
ایران
وینا
هدا
واری
می پند
کمونیه
کها
بلهد
سوسا
موجوا
وجمه
برای
بالت
پشتیر
ایران
رزیموا
مشخ

اقتصادی در اساسی ترین وجوه خود و همچنین در هم شکستن تسلط نظام سرمایه داری است.*
 اگر این حکم درست است که در جامعه ما وابستگی با "نظم سرمایه داری" درهم آمیخته است نمی توان
 این وابستگی را بدون درهم شکستن این نظم بعنوان نظم مسلط از میان برداشت و این امکان پذیر
 نیست مگر اینکه انقلاب خود را در مرزهای یک انقلاب بورژوازی محدود نکند. این چهارچوب را درهم
 شکند و گذار بی وقفه به انقلاب سوسیالیستی را تدارک ببیند. از اینجایی که از خصصتهای مهم انقلاب
 ایران یعنی خصلت ضد سرمایه داری آن که با جنبه ضد امپریالیستی انقلاب ارتباط تنگاتنگ دارد نتیجه
 میشود. بدین ترتیب می توان مضمون اجتماعی - اقتصادی انقلاب را تعریف کرد: خارج کردن جامعه
 از چهارچوب بورژوازی و گذار بلا وقفه بسوی انقلاب سوسیالیستی. تنها در چنین پروسه ای است که
 میتوان اقدامات اساسی در جهت مبارزه با امپریالیسم و قطع وابستگی انجام داد. آنچه که در
 این دوره صورت می گیرد بقول لنین هنوز سوسیالیسم نیست اما یک سرمایه داری
هم نیست. فقط با چنین درکی میتوان از بهم پیوستگی انقلاب دمکراتیک و سوسیالیستی و فرارویستی
 بی وقفه اولی به دومی سخن گفت. ویژگی ضد سرمایه داری "فاز اول" یا "انقلاب دمکراتیک خلقی"
 در کنفرانس ها و انانای احزاب کمونیست بدقت مورد توجه قرار گرفت و از جمله گفته شد:

"هدف فاز اول مبارزه علیه سلطه امپریالیسم، انحصارات و لاتیفوندم (زمینداری بزرگ) و درهم
 شکستن دستگاه دیکتاتوری است. بطور همزمان تلاش می شود وظایف ضد سرمایه داری نیز انجام
 گیرد، ولی این وظایف بعدا، یعنی در جریان انقلاب سوسیالیستی اهمیت درجه اول می یابند."
 (۱۲)

خصلت مهم دیگر انقلاب ایران، خصلت خلقی آن است. این خصلت از یکسو نتیجه ترکیب طبقاتی
 و قوای محرکه انقلاب و از سوی دیگر بازتاب این واقعیت است که انقلاب ایران از چهارچوب بورژوازی و
 اهداف بورژوا دمکراتیک بسی فراتر می رود.

تضاد خلق با حکومت، تضاد عمده جامعه ما و نخستین شرط پیروزی انقلاب عبارتست از سرنگونی
 رژیم تئوکراتیک جمهوری اسلامی. این تضاد خصلت خود ویژه دیگری به انقلاب ایران می بخشند.
 انقلاب ایران انقلابی است ضد تئوکراتیک این خصلت تنها در چهارچوب جدایی دین از دولت خلاصه

بادر فهرست وظایف "انقلابی - دمکراتیک" در طرح سازمان (ماده ۵) مهمترین وظایفی که از
 "قلم افتاده عبارتست از: درهم شکستن ماشین دولتی بورژوازی و سرکوب بی امان مقاومت
 ضد انقلاب. درباره این مسئله که لنین آنها "کنه آموزش مارکس" مینامد در کنفرانس ها و انانای چنین تاکید
 شد:

"نخستین و مهمترین شرط (برای پیشبرد پروسه انقلابی به سمت مرحله سوسیالیستی) نابودی
 دستگاه دولت بورژوازی و جایگزینی آن به وسیله دولت انقلابی زیر هژمونی پرولتاریا در اتحاد
 نزدیک با طبقات و اقشار خلقی دیگر است. در هر انقلاب اصیل، هیچ شق دیگری بجز این
 اقدام تاریخی وجود ندارد." (۱۱)

و این یگانه شق برای سرکوب مقاومت ضد انقلاب است که لنین بارها در مورد آن توضیح داده است.
 در رزمه وظایف اقتصادی نیز موردی که از قلم افتاده عبارتست از "کنترل کارگری" تجربه انقلاب
 بهمن نشان داد که این یکی از مهمترین و اصلی ترین وظایفی است که خود کارگران به آن دست می زنند
 و بدون آن بسیاری از اقدامات در زمینه ملی کردن ها، سازمان دادن به توزیع داخلی و... بی فایده
 در جنبه روشهای بوروکراتیک گرفتار خواهد شد.

نمای

نمی شود * رژیم جمهوری اسلامی قرصه های سیاسی - اجتماعی ، فرهنگی ، ایدئولوژیک و حتی اقتصادی جامعه را بسوی مذهب گردن و انطباق با اصول مذهب سوق میدهد * خصلت ضد تشوکراتیک انقلاب متوجه حل تضاد عمده ، پایان دادن به حاکمیت استبدادی روحانیون و سرکوب مقاومت بعدی انسان و لغو قوانین مذهب در همه عرصه های اجتماع است *

بدین ترتیب انقلاب ایران را می توان انقلابی ضد تشوکراتیک ، ضد امپریالیستی و با خصلت ضد سرمایه داری دانست که باید در راستای سوسیالیسم تحقق یابد * از نظر ویژگیهای اساسی ، انقلاب ایران با انقلابات کشورهای اروپای شرقی ، کوبا و ویژه با انقلابات کشورهای امریکای لاتین مشابهت دارد و میتوان این انقلاب را همانگونه که در میان احزاب کمونیست کشورهای امریکای لاتین رایج است انقلابی " ضد امپریالیستی و خلقی - دمکراتیک " نامید * این تعریف هم از نظر انعکاس محتسب سواى انقلاب و نیروهای محرکه آن و هم از نظر حکومت انقلابی و مسئله هژمونی ، بیش از سایر تعاریف منطبق بر ویژگیهای انقلاب ایران است *



استراتژی انقلابی ضمن تعریف خصلت انقلاب ، تعیین دشمن اصلی ، قوای محرکه ، طبقه رهبری کننده ، اهداف و وظایف انقلاب و ... باید درك روشن و صریحی را از شرایط واقعی پیروزی انقلاب بدست بدهد * بدین تعیین دقیق شرایط این پیروزی ، استراتژی انقلابی هرگز نخواهد توانست قطبنمای واقعی طبقه کارگر و تشوئه های مردم در مبارزه بسوی پیروزی گردد * در هر انقلاب مسئله قدرت در صدمه مسایل قرار دارد و تنها از زاویه برخورد به قدرت سیاسی میتوان در مورد پیروزی ، پیروزی نسبی و یا شکست انقلاب ارزیابی علمی و واقعی بدست داد و از اینروست که طرح و حل صحیح مسئله قدرت در صدمه مسایل استراتژی انقلابی نیز قرار می گیرد *

تمام برخورد لنین به مسئله پیروزی یا شکست انقلاب دمکراتیک و سوسیالیستی در روسیه از همین زاویه صورت گرفته است * معیار در مورد انقلاب سوسیالیستی روشن است * پیروزی انقلاب سوسیالیستی قبل از هر چیز یعنی استقرار دیکتاتوری پرولتاریا * لنین " پیروزی قطعی انقلاب بر تزاریم " بسایه عبارت دیگر " پیروزی کامل انقلاب دمکراتیک " را نیز قبل از همه از زاویه قدرت سیاسی مورد ارزیابی قرار می دهد و آنرا در گرو استقرار " دیکتاتوری دمکراتیک انقلابی کارگران و دهقانان " میدانست * ا و در د و تاکتیک نوشت :

" مطلب در این است که آیا انقلاب ما به پیروزی عظیم واقعی منجر خواهد شد یا اینکه فقط به معامله ناچیزی ختم می گردد * آیا این انقلاب به دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان منجر خواهد شد و یا اینکه بر سر مشروطیت شیف ما بانه " زورش خواهد کشید " (۱۳) و چند صفحه بعد مجددا تاکید کرد : " پیروزی قطعی انقلاب بر تزاریم عبارتست از استقرار دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک کارگران و دهقانان " (۱۴)

تنها معیار برای سنجش پیروزی و موفقیت انقلاب باید از این زاویه صورت گیرد * هرگونه عوامل دیگری از جمله انجام اصلاحات را معیار سنجش پیروزیها و موفقیتهای انقلاب قرار دادن آنگونه که در خط مشی گذشته ما رایج بود - راه به رفریم می برد * در کنفرانس ها و اونا با توجه به تجربه شیلی در همین مورد تاکید شد :

" در شیلی تلاش بعمل آمد تا تحولات ضد امپریالیستی ، ضد انحصاری و ارضی و دیگر تحولات قبل از حل مساله قدرت و قبل از تدوین و کار بست استراتژی تسخیر قدرت انجام شوند * اما بالاخره روشن شده است که نمی توان قبل از آنکه قدرت بدست طبقه کارگر ، بدست کل خلق انتقال یابد ، اهداف دمکراتیک و طریق اولی اهداف سوسیالیستی را تحقق بخشید * هژمونی واقعی پرولتاریا و تسلیح توده ها عواملی هستند که " پیشروی " انقلاب دوفازی " بسوی

از
هم
رمان
پاسرگ
بدست
حقیقی
دوشید
البته
برپایی
تایلان
ضرویا
براراد
مستشار
انطباق
استقرار
مردم
استقرار
بترشد
می بیند
بیرخواه
برخی ف
تلاشها
نو
پد
جه
در
سم
چند
عمل
مسئله
در
وادی
نه

سوسیالیسم را تضمین می کنند * (۱۵)

مهمترین مسئله در تعیین استراتژی انقلابی در کشور ما پاسخ به این است که: برای پیسر و زی انقلاب دمکراتیک در میهن ما استقرار چه نوع قدرت دولتی ضروری است و کدام نیروها می توانند این پیروزی را تحقق بخشند؟ طرح استراتژی و تاکتیک از پاسخ صریح روشن به این سوال طرفه می رود و با پیش کشیدن آلترناتیوهای متعدد نه تنها قدرت هدایتگر خود را از دست می دهد، بلکه بدترین نوع اغتشاش دامن می زند *

طرح برای مرحله ملی دمکراتیک ۲، نوع قدرت سیاسی (اگر جنبه مطروحه در ماده ۹ را بحساب نیاوریم) را عنوان کرده است: " حاکمیت انقلابی خلق " که قاعدتا تحت رهبری نیروهای غیر پرولتاری است و " قدرت سیاسی تحت رهبری پیشاهنگ طبقه کارگر " که نام آن ناروشن مانده است این نحوه برخورد ناشی از آن است که طرح در واقع خود انقلاب دمکراتیک را حداقل ۲ مرحله می داند و سرای هر کدام نیز یک استراتژی تدوین کرده است * یکی مرحله پیروزی انقلاب (حاکمیت انقلابی خلق) و دیگری مرحله فرجام انقلاب (قدرت سیاسی به رهبری طبقه کارگر) * اینگونه تقسیم بندی انقلاب به مراحل و مدارج: پیروزی، پیشرفت و فرجام بر اساس همان درک راه رشد غیر سرمایه داری قرار دارد * در ادبیات سازمان ما " فرجام " انقلاب، مرحله پایانی یک پروسه چند مرحله ای روند انقلابی است که با رهبری نیروهای غیر پرولتاری آغاز می شود * ادامه می یابد، پیش میرود و سرانجام در مرحله آخر با تامين رهبری طبقه کارگر کسار به " فرجام " می رسد، چنین درکی بر لزوم رهبری طبقه کارگر بر پروسه انقلاب سرپوش می گذارد و آنرا تنها در جریان گذار به انقلاب سوسیالیستی لازم می شمرد و بر این پایه است که طرح حداقل ۲ استراتژی یکی برای پیروزی و ادامه انقلاب با رهبری نیروهای غیر پرولتاری و دیگری برای " فرجام " آن تعیین کرده است *

مبارزه طبقه کارگر برای کسب رهبری در انقلاب و استقرار جمهوری دمکراتیک خلق، البته نه به معنی نفی گذار انقلاب از مدارج مختلف است و نه به معنای مطلق کردن مرحله بندی که طرح ارایه داده است این مسئله دقیقا به چگونگی تکامل انقلاب در آینده بستگی دارد * در صورتی که طبقه کارگر بتواند رهبری خود را در همین مرحله پر جنبش اعمال کند، آنگاه هدف استراتژیک در جریان سرنگونی ج ۱ و استقرار دولت موقت انقلابی عملی خواهد شد * اما اگر هدف پرولتاریا در جریان سرنگونی ج ۱ و تشکیل دولت موقت نیز عملی نشود، باز هم مرحله بندی ای نظیر آنچه سند ارایه داده نهایت ناپذردی و بستن دست ملوکسیسم انقلابی در چهارچوبه ای تنگ خواهد بود * در مورد سیاست پرولتاریای انقلابی در آن زمان از همین امروز قضاوت کردن، کار خطایی خواهد بود * تعیین این سیاست به عوامل بسیار از جمله تناسب قوا در شرایط تازه بستگی خواهد داشت * ادامه مبارزه در راه پیروزی انقلاب دمکراتیک و ایکنار گذاشتن شعار ج ۱ * و آغاز مبارزه در راه انقلاب بلا واسطه سوسیالیستی و یسا ... دقیقا به این شرایط تازه بستگی خواهد داشت *

بر اساس آن مرحله بندی که طرح خود را در چهارچوب آن اسیر می کند و اساسا بازتاب همان مرحله بندی یهای راه رشد در مسئله مربوط به قدرت سیاسی است و آنچه که در عمل پیش رفته است و تا امروز شاهد بوده ایم، نتیجه واقعی فراموشی " استراتژی مرحله دوم " و آنرا وظیفه فردا و مرحله بعدی پرولتاریا تلقی کردن و تبدیل " حاکمیت انقلابی خلق " به استراتژی واقعی و خطی و هدفتی که تمام خط مشی سیاسی، تبلیغی و سازمانگرا نه ما حول آن متمرکز شده است، میباشد * در طرح چندین جای ضرورت رهبری پرولتاریا، مبارزه در راه بسیج خلق تحت رهبری پیشاهنگ پرولتاریا و ... نام برده شده است اما وقتی کار به تعیین مسئله ای که " در صدر هر استراتژی انقلابی قرار دارد " رسیده حاکمیت انقلابی خلق بر تارک استراتژی، نشست و در عمل نیز به شعار جایگزین بدل شده است * طرح استراتژی و تاکتیک

زهد در
سم و
بود
حقی
اند
سان
و اعان
سم
سر
محلی
آه
ندی
یک
ساله
بسی
زی
ده
دی
ای
ا
تامين
رد
که
گونه
ود
سان
بد
که در
کراتیک
ست
شی
ی
ساد
بندی
ین

مبارزه برای " قدرت سیاسی به رهبری طبقه کارگر " را وظیفه امروز پرولتاریا نمی دانند * بر این پایه اساسی ترین وظایف تبلیغی و ترویجی سازمانگرا همین امروز حزب پیشاهنگ طبقه کارگر در کلام عبارتست از پرورش پرولتاریا برای بدست گرفتن رهبری انقلاب، کوشش مداوم جهت اتحاد خلق حول طبقه کارگر نه تنها در میان پرولتاریا بلکه در میان تمامی متحدینش و بالاخره آماده ساختن طبقه کارگر و نیروهای متحدش برای استقرار جمهوری دیمکراتیک خلق عملا در سایه قرار می گیرد * " اساسی ترین وظیفه استراتژیک " تنها روی کاغذ می ماند و در عمل یا بطور کامل تابعی از " حاکمیت انقلابی خلق " میشود و یا یکسره بدست فراموشی سپرده می شود *

اما رایه آلترناتیوهای مختلف در طرح به همین ۲ مورد خاتمه نمی یابد * ماده ۹ طرح خمسود آلترناتیو دیگری است ۱ این ماده را می توان حلقه واسطه برای تحقق " استراتژی مرحله اول " دانست این حلقه واسطه باید آلترناتیو و جانشین جمهوری اسلامی گردد و حکومتی است " ملی " که پایسه طبقاتی و نیروهای شرکت کننده در آن سیعتر از " حاکمیت انقلابی خلق " است * در ماده ۹ چنین آمده است

" در شرایط کنونی که سرنگونی ج ۱۰ آماج مقدم جنبش است، تامین اتحاد گسترده ای از نیروهای انقلابی، دیمکراتیک و مترقی کشور که خواهان صلح، دیمکراسی و سرنگونی رژیم هستند، در رسیده جبهه واحد ضرورت عاجل دارد * اتحاد نیروهای ^{انقلابی} محركه شاكوده این جبهه است * "

اگر حاکمیت انقلابی خلق بر جبهه خلق یا " اتحاد واراده واحد طبقه کارگر، دهقانان، خرده بورژوازی شهری و روشنفکران خلقی " (یعنی نیروهای محرکه انقلاب) متکی است، " اتحاد گسترده ماده ۹ گسترده تر از جبهه خلق خواهد بود * زیرا که نیروهای محرکه انقلاب تنها شالوده آن را تشکیل می دهند و نیروهای دیگری نیز قادرند در آن شرکت کنند * این نیروها البته اقشاری از بورژوازی ایران هستند * این جبهه که برای سرنگونی ج ۱۰ تشکیل می شود و از خود دارای پرتانه نیز خواهد بود، الزاما باید جانشین رژیم در قدرت سیاسی شود، زیرا تشکیل جبهه برای سرنگونی هیچ معنا و مفهوم دیگری نخواهد داشت جز آلترناتیو رژیم برای بدست گرفتن قدرت سیاسی * بر اساس ماده ۹ طرح، سرنگونی ج ۱۰ هنوز الزاما وظیفه جبهه خلق نیست و حاکمیت جانشین آن میتواند " حاکمیت انقلابی خلق " نباشد * در اینجا است که تناقض و آشفتگی فکری طرح به اوج خود میرسد * از یکسو سخن از سرنگونی ج ۱۰ و استقرار حاکمیت انقلابی خلق با شرکت نیروهای محرکه انقلاب میرود (ماده ۸) از سوی دیگر سخن از " اتحاد گسترده " با شرکت نیروهای دیگری با هم برای سرنگونی رژیم ج ۱۰ (ماده ۹) * جبهه باد و آلترناتیو برای سرنگونی يك رژیم * چنین است راهی که طرح برای مرحله اول انقلاب دیمکراتیک ارایه میدهد * زمانی ننسین نوشت:

" در واقع باید درکی دستانی از تاریخ داشت تا اینکه و انمود کرد که همه چیز بدون فراز و نشیب مانند خطی مستقیم که به آرامی و منظم اوج میگیرد، پیش خواهد رفت * که ابتدا با اصطلاح نوبت بورژوازی لیبرال بزرگ و گرفتن امتیازات کوچک از استبداد خواهد بود، سپس نوبت خسرده بورژوازی انقلابی و جمهوری دیمکراتیک و بالاخره نوبت پرولتاریا و انقلاب سوسیالیستی * این تابلو در خطوط کلی آن، بقول فرانسوی ها در طولانی مدت، برای يك دوره طولانی، مثلا برای یک قرن (بحدوث نمونه در فرانسه از ۱۷۸۹ تا ۱۹۰۵) صادق و صحیح است، اما آدم باید صاحب قریحه در عالمگیری و ابتدال باشد تا بر مبنای این تابلو، طرحی برای برنامه عمل در یک دوران انقلابی ارایه دهد * " (۱۶)

متأسفانه طرح چنین تالیبی ارایه داده است: ۱- سرنگونی ج ۱۰ و انتقال قدرت به حکومت " ملی " متکی بر اتحاد گسترده ۲- فراروی این حاکمیت به حاکمیت خلق و ۳- ۹۰۰۰۰۰ در این زمینه بنظر میرسد که هنوز تصمیم نهایی گرفته نشده است * طرح استراتژی و تاکتیک می گوید: " قرار گرفتن پیشاهنگ طبقه کارگر در رأس قدرت سیاسی " * اما مقاله توضیحی با عدول از صیوات پلنوم این هدف

اشغ
د ربر
ملی
دره
به قد
انقلا
با ا
يك
امپری
هیاء
میدا
روز
لین
خود
است
را پا
توسط
های
برای
و عدم
به تیر
انقلا
امپری
برای
عنه
متوجه
عیبار

را مترادف با "هدف سوسیالیستی" میداند و در همان مرحله دوم درج میزند.
 تاکنون اشکال متفاوتی از "حاکمیت خلق"، حاکمیتی که طبقه کارگر نیز در آن شرکت داشته است، در کشورهای مختلف مثل شیلی، عراق، سریلانکا و... بوجود آمده، اما تمام این تجارب باشکست مواجه شده است. برای پیروزی انقلاب رهبری طبقه کارگر برجسته نیروها و طبقات انقلابی شش شرط ضروری اساسی است. در جامعه مپیروزی تنها از طریق استقرار جمهوری دموکراتیک خلق امکان پذیر است. طبقه طبقاتی نیروهای محرکه به رهبری طبقه کارگر یگانه نیروی است که میتواند این پیروزی و پیشروی بلافاصله بسوی انقلاب سوسیالیستی را آغاز کند. انجام وظایف انقلاب دموکراتیک در میهن ما، پیوستگی این انقلاب با انقلاب سوسیالیستی و لزوم پیشروی مداوم اولی به دومی تنها با رهبری طبقه کارگر میسر خواهد بود. این یگانه آلترناتیو واقعی انقلابی در برابر آلترناتیو بورژوازی است. جمع بندی کنفرانس ها و انا در این زمینه نیز از نظر مدت و ویژگی بسیار آموزنده است:

"این مسئله باز هم در کنفرانس مطرح شد که در آمریکای لاتین مبارزه برای هژمونی بین طبقه کارگر و اقلیت میانی انجام نمی گیرد، بلکه بین پرولتاریا و بورژوازی صورت میگیرد. زیرا اینها هستند که راههای آلترناتیو را آرایه میدهند. یک انقلاب دموکراتیک برای استقرار دموکراسی واقعی و هموار کردن راه برای چشم انداز سوسیالیستی، یا حفظ سرمایه داری وابسته خرد بورژوازی دهقانان و اقلیت میانی از لحاظ تاریخی "سانتر" اجتماعی - سیاسی هستند که برای جذب آنها مبارزه ای حاد بین طبقات متخاصم انجام میگیرد. انتخاب راه تکامل اجتماعی دقیقاً به این مسئله بستگی دارد که کدامیک از طبقات، اکثریت را بسوی خود جلب نماید." (۱۷)

تازمانی که پرولتاریا با جلب این اکثریت نتواند قدرت دموکراتیک خلق را مستقر سازد و پیشروی بلافاصله بسوی سوسیالیسم را آغاز کند، نمی توان از پیروزی انقلاب دموکراتیک سخن گفت. حتی اگر دموکرات ترین و انقلابی ترین دموکراتهای خرد بورژوا نیز در رأس قدرت قرار گیرند. همه اصلاحاتی نیز دست بزنند، زیرا هنوز اساسی ترین مسئله انقلاب یعنی مسئله قدرت سیاسی حل نشده باقی میماند و مبارزه پرولتاریا ادامه یابد در جهت حل آن باشد.

شرط ضروری استقرار جمهوری دموکراتیک خلق، انقلاب خلقی و سرنگونی جمهوری اسلامی است. در جریان این انقلاب و از دل آن دولت موقت انقلابی شکل خواهد گرفت. این دولت با شرکت همه اقشار و طبقات انقلابی تشکیل خواهد شد. (شخصیات اصلی این دولت در قسمت بعدی آمده، که بدلیل کمبود جا از تکرار آن خودداری میشود.) انظرولتاریا دولت موقت، ابزار استقرار چ.د.خ در میهن ماست. طبقه کارگر هم "قشار دائمی ازبائین" و هم شرکت در دولت موقت را جهت تحکیم هژمونی خود بر انقلاب، تبدیل مجلس موسسان به مظهر واقعی اراده پرولتاریا و متحدینش و برقراری چ.د.خ یکبار خواهد گرفت.

براین پایه اتهام "سکتاریسم" به استراتژی استقرار جمهوری دموکراتیک خلق، اتهام بی اساسی است. طبقه کارگر در اتحاد طبقاتی سیاسی به منظور سرنگونی چ.ا.ا (که تنها میتواند یک جبهه باشد و نه بیشتر) شرط رهبری و بیان دیگر پذیرش چ.د.خ را به هیچ عنوان شرط همکاری بسا هیچ نیروی قرار نمی دهد. اتحاد پرولتاریا با سایر نیروها اتحادی است ناشی از ضرورت سرنگونی چ.ا.ا و استقرار دولت موقت انقلابی با هدف: سرکوب قاطعانه ضد انقلاب، برقراری آزادیهای سیاسی حتی المقدور کاملتر و فراخواندن مجلس موسسانی که واقعا مظهر اراده توده های انقلابی باشد. در همین حال طبقه کارگر اجرای خواسته های فوری خود را بطور پیکرانه از این دولت طلب خواهد کرد و خواهد کوشید که آنها را به اقدامات هرچه قاطعانه تری در جهت وظایف انقلابی مجبور سازد. طبقه کارگر نه امروز و نه هیچ وقت پشیمان نخواهد ساخت که هدفش تبدیل این دولت به ارکان استقرار چ.د.خ خواهد بود و اینرا نیز پشیمان نخواهد ساخت که

با هرگونه تلاشی برای تبدیل دولت موقت انقلابی به وسیله سازشکاری و مندرست با پیروان قاطعانه مبارزه خواهد کرد. سلاح پرولتاریا در این مبارزه اتکا به توده های وسیع طبقه کارگر و سایر زحمتکشان است. بنابراین از همین امروز ضروری است که استراتژی استقرار ج. د. م. خ را وسیعاً در میان زحمتکشان تبلیغ کرد و این ایده را که انقلاب تنها با رهبری پرولتاریا و حرکت بلاواسطه بسوی سوسیالیسم شکست ناپذیر خواهد بود، بمیان آنها برد. هرگونه کم توجهی به اجرای پیگیرانه این وظیفه در عمل فکس و فقط بمعنای دست کشیدن از ایدئولوژی رهبری پرولتاریا در انقلاب دمکراتیک و خلع سلاح طبقه کارگر در برابر پیروان است.

استقرار جمهوری دمکراتیک خلق "سراسرترین، ممکنترین و کوتاهترین" راه تکامل جامعه سوسیالیسم است. اما در عمل ممکن است کار به گونه دیگری پیش رود و تکامل جامعه بسوی سوسیالیسم از راه دیگر صورت گیرد. در روسیه جریان کار در عمل به شکلی پیش رفت که طبقه کارگر مجبور شد همه وظایف دمکراتیک را در جریان انقلاب سوسیالیستی به انجام رساند. در کشور خود ما نیز از زمان انقلاب مشروطه تا به امروز بدلیل تغییر ساختار جامعه، تغییرات چشمگیر در آرایش طبقات و نیروهای سیاسی، تغییر ماهیت طبقاتی قدرت حاکمه و... حاصلت و مضمون انقلاب بطور کلی در گروین شد. اما بر این اساس مآذره ای حق نداریم برداریم استراتژی کمونیستی برای پیروزی انقلاب دمکراتیک در جریان انقلاب مشروطیت تردید کنیم. هرچند آن استراتژی هیچ گاه تحقق نمسیافت جامعه از راه دیگری به سوی تکامل رفت و متناسب با آن استراتژی انقلابی نیز در گروین شد. امروز نیز یگانه راه تکامل سریع وی در در جامعه، مبارزه در راه استقرار ج. د. م. خ و از این طریق پیشروی بدون وقفه بسوی سوسیالیسم است. در این پیکار بزرگ این سخنان جاودانه نشین روشنی بخش راه ماست:

"حال احتمال این پیروزی تا چه درجه ای است، مسئله ای جداگانه است. در این مورد ما به هیچ وجه طرفدار خوشبینی غیر عقلانی نیستیم، ما به هیچ وجه دشواری عظیم این وظیفه را فراموش نمیکنیم، ولی وقتی به مبارزه اقدام می نمائیم باید خواهان پیروزی باشیم و بتوانیم راه واقعی و مسلط به آن را نشان بدهیم. تمایلاتیکه بتواند ما را به این پیروزی برسانند، بدون شک موجود است. راست است که نفوذ مایعنی نفوذ سوسیال دمکراسی بر توده پرولتاریا هنوز خیلی کم است، اعمال نفوذ انقلابی بر توده دهقانان بکلی ناچیز است، پراکندگی بی فرهنگی و جاهل پرولتاریا و بالخص دهقانان هنوز بی اندازه عظیم است ولی انقلاب با سرعت مجتمع می نماید و سرعت اذهان را روشن می سازد. هر گامیکه انقلاب بر میدارد، توده را بیدار میکند و آنرا وی غیر قابل دفعی او را بطرف برنامه انقلابی، یعنی یگانه چیزی که بطور پیگیر و منجوق جامعه سوسیال منافع واقعی و حیاتی ویرا منعکس میکند، میکشاند." (۱۸)



درست تر آن بود که پیشنهادات مشخص برای تدقیق و تکمیل "طرح" داده شود. اما متأسفانه این طرح احتیاج به چنان تغییرات جدی دارد که با آرایه پیشنهادهای مشخص امکان پذیر نیست. اساسی ترین نکات کلیدی که در طرح استراتژی و تاکتیک باید مورد تاکید قرار گیرد را میتوان بصورت زیر پیشنهاد داد:

در جامعه ایران مناسبات سرمایه داری مسلط است. تضاد کار و سرمایه به تضاد اصلی پرولتاریا و پیروان به طبقات اصلی جامعه بدل شده اند. رشد شتابان سرمایه داری در سالهای پایانی حکومت شاه به شکل گیری سرمایه داری انحصاری خصوصی و دولتی در برخی از رشته های تولیدی و توزیحی انجامید. پس از انقلاب در ساختار سرمایه داری ایران تغییراتی بوجود آمد. سرمایه داری

انقلاب
گیر
امپری
از
گیر
اگر
و
سرا
ماه
را
دشمن
گزار
ده
لیبر
مد
مرک
زیر
مید
نتیج
فره
است
کم
شاه
ده
چرا
اس
بود
جامعه
یک
چون
یافت
در
عین
از

در قاعده گسترش یافت - سرمایه‌داری دولتی بیش از پیش گسترده گردید . مجموعه این عوامل به تشدید تضاد کار و سرمایه منجر شد . شکل‌گیری سرمایه‌داری انحصاری دولتی در تحولات آتی اقتصادی از اهمیت غیر قابل چشم‌پوشی برخوردار است . رشد و تسلط سرمایه‌داری در ایران در پیوند تنگاتنگ با انحصارات امپریالیستی و بطور وابسته صورت گرفته است . وابستگی به امپریالیسم خصلت لاینفک سرمایه‌داری ایران است . به‌عبارت‌تسلط مناسبات سرمایه‌داری و تشدید روند وابستگی ، تضاد خلیج با امپریالیسم تشدید شد . حل تضاد خلق با امپریالیسم از کانال مبارزه با سرمایه‌داری وابسته می‌گذرد . از میان برداشتن کامل این تضاد در عرصه ملی در گرو انقلاب اجتماعی است . رشد ناموزون سرمایه‌داری ، با اشکال عقب‌مانده‌تر نظامات اجتماعی نظیر بقایای فئودالیسم و حضور گسترده تولید خرد در جامعه توأم است . ناموزونی رشد سرمایه‌داری و حضور بقایای نظامات کهن با افزایش فقر و فلاکت توده‌های زحمتکش ، تشدید ستم طبقاتی بردگان و ستم ملی بر خلقهای ساکن ایران همراه است .

انقلاب بهمن هیچ‌گونه تغییری در مناسبات بهره‌کشان و بهره‌دهان بوجود نیاورد . مناسبات سرمایه‌داری عامل اساسی فقر و فلاکت توده‌هاست و به راه رشد و تکامل نیروهای مولده در ایران بسدل شده است . انقلاب اجتماعی سوسیالیستی یگانه شرط‌های جامعه است . شرط ضروری این انقلاب استقرار دیکتاتوری پرولتاریاست . وری طبقه کارگر و توده‌های زحمتکش از سوسیالیسم و عدم حل یکسری وظایف دمکراتیک ، عواملی است که انقلاب بلاواسطه سوسیالیستی را ناممکن می‌سازد . برای تحقق انقلاب سوسیالیستی در ایران یک فاز مقدّماتی و انتقالی (انقلاب ضد امپریالیستی و خلقی دمکراتیک) در پیش است که وظیفه دارد با سرنگونی رژیم ج . ا . و استقرار ج . د . خ . پیشروی بی‌وقفه بسوی انقلاب سوسیالیستی را فراهم کند .

رژیم ج . ا . که با انقلاب بهمن روی کار آمد ، رژیمی است بورژوازی با خصلت تشوکراتیک . این رژیم در عین دفاع از منافع صنفی روحانیت ، پاسداری از نظم سرمایه‌داری و وابستگی به امپریالیسمز بهره‌ده دارد و از منافع بورژوازی ایران در برابر پرولتاریا و زحمتکشان دفاع می‌کند . این رژیم در میان گروهبندی‌های بورژوازی ایران قبل از همه مدافع منافع بورژوازی بزرگ و ویژه بورژوازی تجاری است . این رژیم رژیم است ارتجاعی ، ضد خلقی و ضد دمکراتیک .

امپریالیسم جهانی بویژه امپریالیسم آمریکا در میهن ما همچنان دارای مواضع نیرومندی است . امپریالیسم بخاطر تلاش برای تبدیل ج . ا . به رژیم وابسته ، بخاطر حمایت ضد انقلابی از بورژوازی و بویژه بورژوازی بزرگ ، بخاطر تبدیل اقتصاد ایران به زاید انحصارات امپریالیستی و جلوگیری از تکامل مستقلانه کشور و بخاطر توطئه‌های ضد انقلابی در منطقه و در سطح جهان و دشمنی با صلح جهانی ، خصم بزرگ مردم ماست . مبارزه با امپریالیسم در میهن ما مبارزه مستمر و همیشگی است . در مرحله فعلی ، مبارزه با امپریالیسم و پایگاه اجتماعی آن ، در درجه اول یعنی مبارزه با رژیم ج . ا . عده‌ترین پاسدار حفظ سرمایه‌داری و وابستگی و سرکوب و ستم کارگران و زحمتکشان .

در شرایط کنونی تضاد عده جامعه ما تضاد خلق با حکومت ارتجاعی ج . ا . است . سرنگونی ج . ا . و استقرار ج . د . خ . مهم‌ترین هدف انقلاب ضد امپریالیستی و خلقی دمکراتیک در میهن ماست . این انقلاب انقلابی است ضد تشوکراتیک ، ضد امپریالیستی ، خلقی ، با خصلت ضد سرمایه‌داری و در راستای سوسیالیسم .

اساسی‌ترین اقدامات دولت دمکراتیک خلق عبارت خواهند بود از : درهم شکستن ماشین دولتی بورژوازی و سرکوب ضد انقلاب ، برقراری صلح ، برقراری گسترده آزادی‌های دمکراتیک ، حقیقت‌یابیدن سرنوشت ، جدایی دین از دولت و لغو همه قوانین مذهبی ، احقاق حقوق زنان ، . . . ، تبدیل

بخشد ولتی فعلی به بخشد ولتی تحت حاکمیت کارگران و زحمتکشان ، د ولتی کردن موسسات بزرگ خصوصی ، براندازی سرمایه داری و زمین داری بزرگ و محور بقایای فئودالیسم . برقراری کنترل کارگسری ، د ولتی کردن تجارت خارجی و کنترل امور مصرف از طریق گسترش تعاونیها ، تحدید عرصه فعالیت بخش خصوصی ، د ولتی کردن مزارع بزرگ و مکانیزه ، اصلاحات ارضی انقلابی ، اتخاذ سیاست خارجی انقلابی و صلح جوانانه . . .

مجموعه این اقدامات ، به معنی تامین استقلال اقتصادی در اساسی ترین عرصه ها ، تحدید و کنترل روز افزون سرمایه داری ، خارج کردن جامعه از چهارچوبه آن و تامین شرایط گذار بی وقفه به انقلاب سوسیالیستی خواهد بود .

باتوجه به خصالت ، مضمون و وظایف انقلاب ضد امپریالیستی و خلقی - دمکراتیک ، حاکمیت سیاسی در چنین دورانی تنسها میتواند د یکتاتوری انقلابی و دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر باشد . نظام سیاسی در این دوران جمهوری دمکراتیک خلق است . د ولت دمکراتیک خلق ، د یکتاتوری اکثریت مردم بر بورژوازی ضد انقلابی و سایر نیروهای ارتجاعی است . این د یکتاتوری بر اراده مشترک طبقات و اقشار خلق یعنی کارگران ، دهقانان و خرد بورژوازی - در چهره آینده نگران - تکیه دارد . این اراده مشترک ناشی از مبارزه مشترک بر ضد رژیم ارتجاعی ج ۱۰ ، بورژوازی بزرگ و امپریالیسم و خواستهای مشترک این طبقات در دوران انقلابی است . جریان گذار انقلاب دمکراتیک به انقلاب سوسیالیستی به تحکیم قدرت پرولتاریا و حزب آن در حاکمیت سیاسی و تبدیل د یکتاتوری انقلابی خلق به د یکتاتوری پرولتاریا بستگی دارد . چگونگی این تحول را توازن قوا ، آرایش نیروهای طبقاتی و اوضاع داخلی و بین المللی تعیین خواهد کرد .

طبقه کارگر اصلی ترین نیروی محرکه انقلاب است . رشد شتابان و میلیونی طبقه کارگر پس از رفم ارضی ویدایش پرولتاریای صنعتی که در بخشهای کلیدی اقتصاد کشور متمرکز شده است ، طبقه کارگر را از توان عینی لازم برای رهبری انقلاب برخوردار ساخته است . وقوع انقلاب بهمین که از نظر تکامل مبارزه طبقاتی کام عظیمی بجلو بود . و به تضاد کار و سرمایه خصالت آشکارتری داد ، شرایط عینی را برای تحقق رهبری پرولتاریا بر جنبش خلق مساعد تر ساخته است .

دهقانان ، خرد و بورژوازی در چهره آینده نگر خود (خرد بورژوازی که از اتحاد با طبقه کارگر نمی هراسد و حاضر به چنین اتحادی است) و روشنفکران خلقی متحدین طبقه کارگر در انقلاب دمکراتیک هستند .

هیچ کدام از اقشار بورژوازی جزو نیروهای محرکه انقلاب نیستند و بورژوازی بعفوان یک طبقه فاسد توان انقلابی است . این طبقه پس از انقلاب بهمین بیش از پیش پسوی ارد و گاه ضد انقلاب رفتی و خصالت ارتجاعی اش تقویت شد . بورژوازی بزرگ ضد انقلاب است . تشدید نبرد انقلابی ، خصالت ضد انقلابی سایر اقشار بورژوازی ایران را تشدید خواهد کرد . سیاست پرولتاریا در این انقلاب سرکوب بورژوازی بزرگ و انفراد سایر اقشار بورژوازی در جنبش خلق است .

برای استقرار جمهوری دمکراتیک خلق ، سرنگونی ج ۱۰ و تشکیل د ولت موقت انقلابی ضروری است . این د ولت از دل قیام پیروزمندان مردم ، با شرکت همه طبقات و اقشار انقلابی بیرون می آید . د ولت موقت وظیفه دارد با

حتی المقدور کاملتری را برقرار سازد و مجلس موسسانی را که واقعا مظهر اراده توده های انقلابی باشد ، فراخواند . روش پرولتاریا در برابر این د ولت اولاً فشار د ایی از پایین به منظور دفاع از دستاوردهای انقلاب و توسعه هرچه بیشتر آنها و ثانیاً طلب فوری اجرای مطالبات عاجل خود خواهد بود . باتوجه به تناسب قوا ، ترکیب د ولت موقت انقلابی و عوامل مختلف دیگر شرکت پیشاهنگ پرولتاریا

اراء
این
مسا
بروز
سرا
ر
امور
چند
آید
تدا
چند
نود
اغ
میر
آ
از
دارد
است
علم
بندی
است
است
ماجر
نار
نود
مان
یسا
ویرو
مان
خود
گدا
خیر
نیز
کیری

در آن بنظر مبارزه بیرحمانه با کلیه تلاشهای ضد انقلابی، دفاع از منافع مستقل طبقه کارگر و مبارزه برای استقرار "د" مجاز خواهد بود. شرط چنین شرکتی حفظ استقلال کامل کمیونستها در مبارزه برای د مکرسی خلق و سوسیالیسم خواهد بود *

اساسی ترین وظایف سازمان برای دستیابی به هدف استراتژیک خود در این مرحله انقلاب عبارتست از:

تبلیغ و ترویج آگاهی طبقاتی و سوسیال د مکرانیک در طبقه کارگر. تشدید همه جانبه فعالیت در میان طبقه، پرورش سوسیالیستی آن، تبلیغ ضرورت رهبری طبقه کارگر در انقلاب، تبلیغ همه جانبه برنامه د مکرسی خلقی در میان کارگران از جمله مهمترین اجزای وظیفه فوق است. وحدت رزمینده جنبش کمونیستی و طرد اپورتونیسیم و سکتاریسم از میان صفوف پرولتاریا برای تشکیل طبقه کارگر نقش قطعی دارد. مبارزه ایدئولوژیک مستمر علیه اپورتونیسیم راست و "چپ" و مبارزه قاطعانه علیه جریانسات ضد انترناسیونالیست و ضد شوروی جزء تفکیک ناپذیر مبارزه در راه وحدت جنبش کمونیستی و کارگری و تشکیل پرورش سوسیالیستی طبقه کارگر است *

اتحاد طبقه کارگر با سایر نیروهای محرکه انقلاب در یک جبهه واحد، تلاش برای برقراری این اتحاد باید از طریق ائتلافهای سیاسی پیگیرانه دنبال شود و اعمال همزمنی پیش شرط اتحاد با هیچ نیرویی قرار نگیرد. مبارزه در جهت ائتلافهای سیاسی نباید به مطلق سازی و کم توجهی به سایر اشکال مبارزه برای جلب متحدین طبقاتی، از جمله اتحاد آنان حول سازمان پیشاهنگ طبقه کارگر، بیانجامد در کنار مبارزه برای تأمین اتحاد طبقاتی زحمتکشان، سازمان مجاز است بشرط حفظ استقلال کامل و تقویت نقش طبقه کارگر سیاست ائتلافهای تاکتیکی و موقتی در موارد معین با برخی جریانات بورژوازی را فعالانه دنبال کند. وظیفه مقدم در همه اتحادها تشکیل آلترناتیو چپ و د مکرانیک به خاطر سرنگونی ج "ا" و تشکیل دولت موقت انقلابی است *

شرط اساسی جلب توجههای زحمتکش به صفوف جنبش کمونیستی، رهائی آنان از نفوذ بورژوازی است مبارزه پیگیر و همه جانبه سیاسی - ایدئولوژیک علیه بورژوازی و خرافات مذهبی و افشای ناپیگیریهای خرد بورژوازی و جبهه مهم سیاست انقلابی است *

اساسی ترین شعارهای تاکتیکی برای بسیج حداکثر نیرو در راه سرنگونی رژیم "صلح، آزادی، کار" است. پرولتاریای انقلابی باید بکوشد بر این پایه وسیعترین جبهه ها را ایجاد کند و آنها را در خدمت هدف خود قسرار دهد *

در راه سرنگونی رژیم باید از همه اشکال مبارزه بدرستی استفاده شود. از آنجا که رژیم ج "ا" رژیمی د یکتاوری و مکی بر اعمال گسترده قهر است و راه هرگونه تکامل مسالمت آمیز جنبش را سد کرده است، یگانه راه سرنگونی رژیم، اعمال قهر انقلابی است سازمان وظیفه دارد طبقه کارگر و توده های زحمتکش را برای مبارزه قهر آمیز علیه رژیم ج "ا" و تدارک قیام مسلحانه برای سرنگونی آن آماده سازد *

مرداد - خرداد ۶۶

زیر نویسها

- ۱- الحنین ارزیابی انقلاب ۱۹۰۵
- ۲- بعنوان نمونه نگاه کنید به: "انقلابها در جهان معاصر" نوشته آ. آ. پاولینکو
- ۳- بعنوان نمونه نگاه کنید به: "فنا یافتن استراتژی مبارزه انقلابی"، و. لی. آموزشهای سیاسی از رهبران پیشین

انقلاب و سوسیالیسم ۱۵

- ۴- بعنوان نمونه نگاه کنید به مقاله بسیار آموزنده " تنهامشی انقلابی راستین " جمعبندی مباحث کنفرانس هاوانا ۸ نوشته ک. کیرکینف عضو م.ح.ک بلغارستان و ر. والد زویویه عضو م.ح.ک کوبا و نمایندگان مجله صلح و سوسیالیسم . دمکراسی و انقلاب شماره ۱
- ۵- نخستین انقلاب خلقی دوران معاصر، و. زاگلادین ، انقلاب و سوسیالیسم ۱۴
- ۶- لنین . انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد . آثار منتخب ، جلد ۹ ، صفحه ۶۰
- ۷- لنین . درباره رفتار کودکانه چپ‌گرای و درباره رفتار خرده بورژوازی . آثار منتخب ، جلد ۸ ، ص ۱۰۵ (تاکید از لنین)
- ۸- نخستین انقلاب خلقی دوران معاصر، و. زاگلادین
- ۹- لنین . مجموعه آثار ج ۱۷ ص ۱۶۷
- ۱۰- نخستین انقلاب خلقی دوران معاصر، و. زاگلادین
- ۱۱- تنهامشی انقلابی راستین . دمکراسی و انقلاب شماره ۱
- ۱۲- تنهامشی انقلابی راستین . دمکراسی و انقلاب شماره ۱
- ۱۳- لنین - دو تاکتیک
- ۱۴- همانجا (تاکید از لنین)
- ۱۵- تنهامشی انقلابی راستین . دمکراسی و انقلاب شماره ۱
- ۱۶- لنین - دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان ج ۸ انگلیسی ، ص ۲۹۹
- ۱۷- تنهامشی انقلابی راستین . دمکراسی و انقلاب شماره ۱
- ۱۸- لنین - دو تاکتیک